



فتوای مرگبار:

قتل عام زندانیان ۱۳۶۷ ایران

مرکز اسناد حقوق بشر ایران

مرکز اسناد حقوق بشر ایران نهادی بیطرف و مستقل پژوهشی است که هدف آن ایجاد یک تاریخچه جامع و عینی از وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران از زمان انقلاب سال ۱۳۵۷ به بعد می‌باشد. این تاریخچه، شامل جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل طیف گسترده‌ای از اسناد و مدارک است که به صورت آرشیو، جهت مطالعه و تحقیق در دسترس عموم قرار خواهد گرفت. با تکیه بر این اصل که مسئولیت‌پذیری در قبال تخلفات گذشته لازمه پیشرفت اجتماعی و تحولات دموکراتیک در آینده خواهد بود، مرکز اسناد حقوق بشر ایران، گفتگو و تبادل نظر آگاهانه درباره وضعیت حقوق بشر در ایران را تشویق و ترغیب می‌نماید. این مرکز با تعداد زیادی از پژوهشگران و متخصصان در زمینه مستندسازی موارد نقض حقوق بشر و سایر پروژه‌ها همکاری می‌کند.

اهداف مرکز اسناد حقوق بشر ایران

- بررسی و مستندسازی موارد تخلف حقوق بشر در ایران؛
- ارتقای سطح آگاهی مجامع بین‌المللی از تخلفات حقوق بشر در ایران و تحت فشار قرار دادن دولت ایران برای خاتمه دادن به این تخلفات؛
- ارتقای سطح آگاهی مردم ایران از موارد تخلف حقوق بشر در ایران و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر؛
- ایجاد مجموعه و آرشیوی اینترنتی از اسناد حقوق بشر با این امید که روزی در پیشرفت و حمایت از روند مسئول شناختن متخلفان مورد استفاده قرار گیرد.

آدرس:

Iran Human Rights Documentation Center

129 Church Street, Suite 304

New Haven, CT 06510, USA

تلفن: ۷۷۲-۲۲۱۸ (۲۰۳)

نمابر: ۷۷۲-۱۷۸۲ (۲۰۳)

پست الکترونیکی: info@iranhrdc.org

پایگاه اطلاعاتی: <http://www.iranhrdc.org>

عکسها: نقاشی روی جلد اثر سودابه اردوان، هنرمند و بازمانده قتل عام ۱۳۶۷ می‌باشد. عکس سمت چپ محمد پورمحمدی، معاون وزیر اطلاعات در سال ۱۳۶۷ است. پورمحمدی نماینده وزارت اطلاعات در کمیسیون مرگ تهران بود.

سایر عکسهای گزارش از اینترنت یا از افرادی که در عکس هستند به دست آمده‌اند.

فهرست مطالب

۱	پیشگفتار
۳	۱. قریانیان
۴	۱,۱. مجاهدین خلق
۶	۱,۲. حزب توده ایران
۷	۱,۳. فداییان خلق
۸	۱,۴. دیگر گروه‌های چپگرا
۹	۲. فتوای خمینی
۱۲	۲,۱. مخالفتهای روحانیت
۱۳	۳. طراحی قتل عام
۱۶	۳,۱. زندانیان مورد بازجویی قرار می‌گیرند
۱۷	۳,۲. زندانیان مجدداً سازماندهی می‌شوند
۱۹	۴. قتل عام
۲۰	۴,۱. ارتباط زندانها با بیرون قطع می‌شود
۲۳	۴,۲. بازجویی، اعدام و شکنجه
۲۵	۴,۳. تهران: زندانهای اوین و گوهردشت
۲۵	۴,۳,۱. زندان گوهردشت
۳۸	۴,۳,۲. اوین
۵۱	۴,۴. شیراز
۵۳	۴,۵. تبریز
۵۷	۴,۶. دزفول
۵۹	۴,۷. زنجان
۶۰	۴,۸. اصفهان
۶۲	۴,۹. همدان
۶۳	۴,۱۰. اهواز
۶۶	۴,۱۱. زاهدان
۶۷	۴,۱۲. مشهد
۶۹	۴,۱۳. رشت
۷۱	۵. دولت از دادن اطلاعات به خانواده‌ها امتناع نموده و مراسم سوگواری را ممنوع می‌سازد
۷۱	۶. نقض قوانین داخلی و حقوق بین الملل
۷۸	۶,۱. موارد نقض قوانین بین المللی حقوق بشر
۷۹	۶,۱,۱. کشتارهای جمعی شتابزده
۸۰	۶,۱,۲. شکنجه
۸۱	۶,۱,۳. بازجویی‌ها
۸۳	۶,۱,۴. نقض حقوق آزادی بیان و تجمع
۸۴	۶,۱,۵. ناپدید شدنهای اجباری
۸۶	۶,۱,۶. نقض حق پرداخت غرامت
۸۷	۶,۲. جنایت بر علیه بشریت
۹۰	۶,۳. موارد نقض قوانین ایران
۹۲	نتیجه‌گیری
۹۳	فهرست پیوستها

پیشگفتار

در اوایل مرداد ماه ۱۳۶۷، رژیم جمهوری اسلامی ایران شروع به بازجویی، شکنجه و اعدام شتابزده هزاران زندانی سیاسی در سراسر کشور کرد که تا پاییز آن سال ادامه یافت. این کشتار دسته جمعی که به دقت طراحی شده و به صورت حساب شده و مخفیانه انجام شد، عملاً بقایای مخالفین سیاسی رژیم آیت‌الله خمینی که در آن هنگام رهبر ایران بود را از میان برداشت. اگر چه شمار دقیق قربانیان معلوم نیست، اما هزاران زندانی طی دوره‌ای چند ماهه شکنجه و اعدام شدند.

قربانیان شامل زندانیانی می‌شدند که دوره محکومیت خود را گذرانده بودند اما از انکار عقاید سیاسی خود امتناع ورزیده بودند، زندانیانی که در حال گذراندن دوران محکومیت خود بودند، افرادی که مدتهای طولانی بود در بازداشت به سر می‌بردند اما هنوز حکم آنها صادر نشده بود، و زندانیان سابق که مجدداً دستگیر شده بودند. بسیاری از این زندانیان به هنگام دستگیری، نوجوانانی بودند که به دلیل ارتکاب تخلفات جزئی مانند پخش جزوات سیاسی دستگیر شده بودند. نگرشهای سیاسی قربانیان، از پشتیبانی از سازمان مجاهدین خلق، حزبی مخالف و درگیر مبارزه مسلحانه به منظور سرنگونی رژیم خمینی گرفته تا حمایت از حزب توده که حزبی سکولار و مارکسیستی بود و تا سال ۱۳۶۲ از رژیم ایران حمایت می‌کرد.

این نخستین بار نبود که رژیم جمهوری اسلامی مخالفان سیاسی خود را اعدام نموده یا دست به کشتارهای جمعی می‌زد.^۱ اما قتل عام ۱۳۶۷ به دلیل روش برنامه‌ریزی شده طرح و اجرای آن، زمان کوتاهی که طی آن این وقایعی در سراسر کشور صورت پذیرفت، روش خودسرانه‌ای که برای تعیین قربانیان مورد استفاده قرار گرفت، تعداد بیشمار قربانیان، و نیز اینکه رژیم اقدامات گسترده‌ای را برای مخفی نگاهداشتن این اعدامها به کار گرفت و کماکان وقوع آن را انکار می‌کند، قابل توجه است.

این اعدامها به دنبال فتوایی آغاز شد که توسط آیت‌الله خمینی و بلافاصله پس از آنکه ایران توافق خود را مبنی بر قبول آتش بس، بعد از هشت سال جنگ با عراق اعلام داشت، صادر شد. این فتوا کمیسیونهای سه نفره‌ای را برای تعیین افرادی که باید اعدام شوند، به وجود آورد. این کمیسیونها که زندانیان آنها را «کمیسیون مرگ» می‌نامیدند، از زندانیان درباره اعتقادات سیاسی و مذهبی آنها سؤال می‌کرد و براساس پاسخ‌های آنها، تعیین می‌کرد چه کسی باید اعدام و یا شکنجه شود. مرحله سؤال و جواب مختصر بوده و علنی نبود، استینافی وجود نداشت و زندانیان در همان روز یا به فاصله کوتاهی پس از آن اعدام می‌شدند. بسیاری از آنهايي که فوراً اعدام نشدند مورد شکنجه قرار گرفتند.

^۱ در ماه‌های پس از انقلاب ۱۳۵۷، جمهوری اسلامی ۷۵۷ ایرانی را به جرم «افساد فی الارض» اعدام کرد. یروند آبراهامیان، «اعترافات تحت شکنجه» [ERVAND ABRAHAMIAN, TORTURED CONFESSIONS]، صص. ۲۵-۱۲۴. بین سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۴، رژیم ایران هزاران تن از مخالفان سیاسی خود را اعدام نمود. یک زندانی به خاطر می‌آورد که آیت‌الله غفاری، یک روحانی و انقلابی سرشناس، در محوطه اوین قدم می‌زد و در برابر یک شیر آب توقف نمود. زندانی که یک سلطنت‌طلب بود، گزارش کرد: «وی تمام بدنش آغشته به خون بود و مجبور بود تمام آن را بشوید تا بتواند به نماز بایستد. آنها در حال اعدامهای مبهوت کننده اعضاء مجاهدین بودند». مصاحبه تلفنی مرکز اسناد حقوق بشر ایران با همبن رهبری (۱۹ آوریل ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با رهبری»].

دولت ایران هرگز این افرادی که به طور مخفیانه شکنجه و اعدام شدند را شناسایی نکرده، و نیز هرگز هیچگونه توضیح رسمی صادر نکرده است که چرا زندانیان سیاسی با عقاید مختلف (که بسیاری از آنها سالها بود در زندان به سر می بردند) به ناگهان در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شدند. تا آن هنگام اکثر رهبران مجاهدین کشور را ترک کرده یا کشته شده بودند و اکثر مجاهدین زندانی دارای رتبه‌های پایین حزبی بودند. حزب توده و دیگر احزاب چپگرا عملاً در ایران نفوذی نداشتند. بسیاری از افراد اعدام شده به تخلفاتی نسبتاً جزئی محکوم شده بودند—متخلفانی که جرمشان سنگین تر بود طی پاکسازیهای قبلی اعدام شده بودند.

رژیم می دانست این قتل عام نقض قوانین بین‌المللی و داخلی می باشد و نیز اخبار این اعدامها شدیداً به حیثیت او لطمه خواهد زد. بنابراین برای مخفی نگاهداشتن این بازجوییها و اعدامها از هیچگونه تلاشی دریغ نکرد. رژیم، زندانها را بر ملاقات کنندگان بست، شروع به اعلام اعدامهای علنی نمود تا توجه عموم را از این قضیه منحرف سازد، و به خانواده‌ها و بازرسان بین‌المللی دروغ گفت. خانواده‌هایی که نهایتاً از مرگ عزیزان خود مطلع شدند، تا ماه‌های مهر و آبان هیچ اطلاعی از آنها نداشتند. به تعداد زیادی از خانواده‌ها هرگز اطلاع داده نشد، و بسیاری از قربانیان در گورهای دسته جمعی بی‌نشان دفن شدند. به خانواده‌هایی که اجساد عزیزان خود را دریافت کردند اجازه برگزاری مراسم تشییع جنازه داده نشد و آنها تاکنون مجاز به عزاداری برای از دست‌دادگان خود نبوده‌اند. رژیم ایران اخیراً یکی از این گورهای جمعی در خاوران تهران را با بولدوزر صاف کرد.

بازجوییها، قتلها، شکنجه و ناپدید شدنهای اجباری زندانیان، تعهدات ایران نسبت به قوانین بین‌المللی حقوق بشر را نقض کرده و کماکان نقض می‌کند. اعدامها طی مراحل انجام شدند که کاملاً عاری از عدالت بود. قربانیان بر اساس اعتقادات مذهبی یا سیاسی خود انتخاب می‌شدند که نقض حقوق آنها برای آزادی بیان و اجتماع بود. آنها هیچگونه تهدیدی نسبت به امنیت حکومت ایران محسوب نمی‌شدند و به بازماندگان این فاجعه هرگز غرامتی پرداخت نشده است.

همچنین، اعدامها، شکنجه و ناپدید شدنهای اجباری زندانیان غیرنظامی جنایت علیه بشریت نیز محسوب می‌شود، زیرا این وقایع گسترده و برنامه‌ریزی شده بودند. این جریانات در سراسر ایران و به دنبال صدور دستوری از طرف خمینی، رهبر ایران در آن زمان، به وقوع پیوست و سیستمی را سازماندهی کرد که در آن کمیسیونهای عالی‌رتبه ای تصمیم می‌گرفتند چه افرادی باید اعدام شوند. در نتیجه، مرتکبین این اعمال باید از جهت کیفری پاسخگو باشند.

این گزارش به دنبال مصاحبه‌هایی که مرکز اسناد حقوق بشر ایران با بازماندگان و اعضاء خانواده قربانیان قتل عام سال ۱۳۶۷ انجام داده است، و نیز اظهارات و یادداشتهای بازماندگان این جریانات که قبلاً انتشار یافته، تهیه شده است. همچنین این گزارش براساس مصاحبه‌ها، مقالات مطبوعاتی، اسنادی که توسط سازمان عفو بین‌الملل در اختیار مرکز اسناد حقوق بشر ایران قرار داده شده، اسناد سازمان ملل متحد و آثار تاریخی محققان معتبر، شرایط موجود در هنگام وقوع این اعدامها را شرح می‌دهد.

این گزارش به شش بخش اساسی تقسیم شده است. بخش اول به طور مختصر قربانیان و احزاب سیاسی آنها را توصیف می‌کند. بخش دوم به شرح صدور فتوا در تیرماه ۱۳۶۷ و از جمله عدم توافق میان روحانیون می‌پردازد. در بخش بعد تهیه و تدارکی که در ماه‌های پیش از این قتل عام توسط رژیم ایران صورت گرفت بررسی می‌شود. بخش چهارم به شرح بازجویی‌ها، شکنجه و اعدامها اختصاص یافته است. این بخش به زندانهای تهران و دیگر نقاط ایران هنگام وقوع همزمان قتل عام در سراسر کشور می‌پردازد. بخش پنجم عدم رعایت احترام لازمه از جانب رژیم نسبت به بقایای اجساد قربانیان و نیز خانواده‌های آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد. بخش پایانی تحلیلی مختصر از اعمال رژیم در نقض قوانین بین‌المللی حقوق بشر و جنایت علیه بشریت و نیز قوانین ایران را ارائه می‌دهد.

مرکز اسناد حقوق بشر ایران مایل است از شهود شجاعی که انجام این مصاحبه‌ها و مرور خاطرات خود از وقایع وحشتناک بیست سال پیش را پذیرفتند، ابراز تشکر نماید.

۱. قربانیان

بازجویی‌ها، شکنجه، اعدامها و ناپدید شدنهای اجباری زندانیان سیاسی در طول تابستان ۱۳۶۷ یک تلاش گسترده و برنامه‌ریزی شده از طرف جمهوری اسلامی برای حذف تمامی مخالفان سیاسی بود. تعداد دقیق زندانیان اعدامی معلوم نیست. بنا بر گزارشها در بهمن ۱۳۶۷، علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت ایران ادعا نمود «در عرض چند ماه گذشته» کمتر از ۱,۰۰۰ زندانی سیاسی اعدام شده‌اند.^۲ در سال ۱۳۶۹، سازمان عفو بین‌الملل اعلام داشت که از تعداد کامل اعدامها اطلاعی ندارد، اما تخمین زد که ۲,۰۰۰ نفر زندانی کشته شده‌اند.^۳ آیت‌الله منتظری در خاطرات خود تخمین زد که رقمی بین ۲,۸۰۰ تا ۳,۸۰۰ تن از طرفداران مجاهدین خلق اعدام شدند.^۴ وی همچنین ادعا نمود که حدود ۵۰۰ تن از آنها زندانیان سیاسی غیرمذهبی بودند.^۵ مجاهدین رقم ۳۰,۰۰۰ را عنوان کرده‌اند و نام ۳,۲۰۸ تن از هواداران مجاهدین که در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شده‌اند را منتشر ساختند.^۶ در سال ۱۳۶۸، این سازمان به گروه کاری سازمان ملل مربوط به ناپدید شدنهای اجباری یا غیراختیاری گزارش داد

^۲ سازمان عفو بین‌الملل، «ایران: نقض حقوق بشر ۱۳۶۹-۱۳۶۶» [Amnesty International, Iran: Violations of Human Rights 1987-1990] قابل دسترسی در <http://www.amnesty.org/en/library/asset/13/021/1990/en/5a289b6f6-ee5e-41dd-9381-bdd29f83d3a8/mde130211990en.pdf> [از این به بعد: «گزارش ۱۹۹۰ عفو بین‌الملل»].

^۳ همان، ص. ۱۱.

^۴ آیت‌الله حسینعلی منتظری، «خاطرات آیت‌الله منتظری»، مجموعه پیوستها و دستنویسها، صص. ۳۰۳، ۳۰۶ (۱۳۸۰) [از این به بعد: «خاطرات منتظری»].

^۵ همان، ص. ۳۰۶.

^۶ رضا افشاری، «حقوق بشر در ایران: سوءاستفاده از نسبیت‌گرایی فرهنگی» [HUMAN RIGHTS IN IRAN: THE ABUSE OF CULTURAL RELATIVISM]، ص. ۱۱۳ (۲۰۰۱)؛ شورای ملی مقاومت ایران: کمیته امور خارجه، «جنایت علیه بشریت» (۲۰۰۱)، قابل دسترسی در www.mojahedin.org/links/books/Crime_Against_Humanity.pdf [از این به بعد: «جنایت علیه بشریت»].

که در مرداد ۱۳۶۷، ۱۳۰۰ زندانی اعدام شدند.^۷ نیما پرورش که یک چپگرا و یکی از بازماندگان می‌باشد، تخمین می‌زند رقمی در حدود ۴,۵۰۰ تا ۵,۰۰۰ زندانی در تابستان ۱۳۶۷ اعدام شدند.^۸

قربانیان را اعضاء پایین رتبه و یا هواداران احزاب سیاسی مختلف تشکیل می‌دادند. بسیاری از آنها در انقلاب ۱۳۵۸ آیت‌الله خمینی را حمایت کرده بودند و اکنون پس از گذشت چند سال، توسط این رژیم هدف قرار گرفته بودند. تا سال ۱۳۶۷ اکثریت گسترده زندانیان سیاسی را هواداران سابق مجاهدین یا یکی از چندین گروه چپگرا که به تازگی در ایران پا گرفته بودند تشکیل می‌دادند. در داخل زندانها، شکاف اصلی میان مجاهدین و چپگرایان سکولار بود.^۹ هیچیک از این سازمانها در داخل ایران از حمایت چشمگیری برخوردار نبودند، زیرا احزاب مخالف همگی حذف شده بودند و رهبران کشته یا مجبور به ترک کشور شده بودند.^{۱۰}

۱.۱. مجاهدین خلق

سازمان مجاهدین خلق ایران^{۱۱} که در دهه ۱۳۴۰ تأسیس گردید این ایده را مطرح ساخت که شیعیگری حقیقی نه فقط با استبداد، بلکه با نظام سرمایه‌داری، امپریالیسم و روحانیت سنتی مغایرت دارد.^{۱۲} مجاهدین همراه با فداییان خلق مقاومت مسلحانه را به روش جنگهای چریکی بر علیه رژیم شاه ترویج دادند. در دوران انقلاب، اعضاء این سازمانها، رؤسای پلیس و ارتش را به قتل رسانده و در تظاهرات بر علیه رژیم شرکت داشتند.^{۱۳} پس از انقلاب، سخنگوی مجاهدین با ابراز احترام نسبت به انقلاب، آیت‌الله خمینی را مبارز و مجاهدی افتخارآفرین نامید. مجاهدین خلق به اتحاد با خمینی در برابر نقشه‌های براندازی رژیم توسط نیروهای ضد انقلاب ادامه دادند.^{۱۴} در ابراز همبستگی هر چه بیشتر با خمینی، مجاهدین اشغال سفارت آمریکا را مورد حمایت قرار دادند.^{۱۵}

اما با این حال در سال ۱۳۵۹، مجاهدین فراندوم قانون اساسی جدید را تحریم نمودند. به همین دلیل، آیت‌الله خمینی مسعود رجوی که نامزد ریاست جمهوری مجاهدین خلق بود را مجبور به ترک اولین دوره انتخابات

^۷ شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد [ECOSOC]، گروه کاری ناپدید شدنهای اجباری یا غیراختیاری، «گزارش گروه کاری ناپدید شدنهای اجباری یا غیراختیاری» [Working Group on Enforced or Involuntary Disappearances, Report of the Working Group on Enforced or Involuntary Disappearances]، پاراگراف ۱۷۶، سند سازمان ملل متحد E/CN.4/1989/18 (۱۸ ژانویه ۱۹۸۹)، قابل دسترسی در <http://www.un.org/Docs/journal/asp/ws.asp?m=E/CN.4/1989/18>

^۸ نیما پرورش، «نبرد نابرابر، گزارش هفت سال زندان، ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۸»، ص. ۶۲ (۲۰۰۷).

^۹ «گزارش ۱۹۹۰ عفو بین‌الملل»، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۳.

^{۱۰} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۴۷-۱۴۶، ۲۱۶.

^{۱۱} تاریخ دقیق تأسیس این سازمان معلوم نیست. کدی می‌نویسد که در خرداد ۱۳۴۲، خونخواری رژیم پهلوی باعث شد که برخی از اعضاء جنبش آزادی (جبهه ملی) یک گروه مذاکره مخفی تشکیل دهند که به تأسیس این سازمان انجامید. نیکی آر. کدی، «ریشه‌های انقلاب: تاریخی تفسیری از ایران مدرن» [Nikki R. Keddie, Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran]، صص. ۳۸-۲۳۷ (۱۹۸۱). آبراهامیان ملاقات روز ۱۵ شهریور ۱۳۴۴ را آغاز حقیقی سازمان مجاهدین می‌داند. پرواند آبراهامیان، «مجاهدین ایرانی» ص. ۶۷ [ERVAND [ABRAHAMIAN, THE IRANIAN MOJAHEDIN] (۱۹۸۹). نام این سازمان نخستین بار در سال ۱۳۵۱ هنگامی که اعضاء آن ادعا کردند که این سازمان از شش سال پیش وجود داشته است، در نشریات ذکر شد. همان، ص. ۱۲۹.

^{۱۲} کدی، رک. زیرنویس ۱۱، ص. ۲۳۸.

^{۱۳} نیکی آر. کدی، «ایران مدرن: ریشه‌ها و نتایج انقلاب» [Nikki R. Keddie, Modern Iran: Roots and Results of Revolution]، ص. ۲۳۳ (۲۰۰۳).

^{۱۴} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱۱، ص. ۱۷۲؛ همچنین نگاه کنید به «تلگرام مجاهدین خلق به امام خمینی»، اطلاعات، ۱۶/۸/۱۳۵۸.

^{۱۵} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱۱، ص. ۱۹۶.

ریاست جمهوری اسلامی نمود.^{۱۶} طی دو سال بعد، روابط میان روحانیون حکومت اسلامی و مجاهدین خلق بیش از پیش رو به وخامت گذاشت. مسعود رجوی مخفی شده و مجاهدین خلق در تلاش برای خلع این رژیم دست به خشونت زدند.^{۱۷}

رئیس جمهور بنی‌صدر، در خرداد ۱۳۶۰ پنهان شده و در تیرماه از ترس اعدام به فرانسه گریخت.^{۱۸} مجاهدین خلق که پشتیبان بنی‌صدر بودند، عملیات ترور و خرابکاری خود را تشدید نمودند.^{۱۹} در ۶ تیر ۱۳۶۰ رهبر آینده ایران، آیت‌الله خامنه‌ای، توسط بمبی که در ضبط صوت کار گذاشته شده بود زخمی گردید.^{۲۰} روز بعد دو بمب دیگر در دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی منجر به کشته شدن هفتاد و چهار تن از رهبران رژیم از جمله آیت‌الله بهشتی (رئیس قوه قضاییه) و محمد منتظری، پسر آیت‌الله حسینعلی منتظری شد.^{۲۱} طی تابستان و پاییز آن سال، بیش از ۱۰,۰۰۰ تن از مقامات دولتی با روشهای مشابه کشته شدند.^{۲۲}

در پاسخ به این حرکت، بین خرداد و آبان ۱۳۶۰ رژیم بین ۱,۸۰۰ تا ۲,۶۶۵ تن از مخالفان سیاسی را کشته یا اعدام کرد.^{۲۳} قربانیان شامل رهبران و هواداران مجاهدین بودند، اما شامل ۴۰۰ تن از چپگرایان نیز می‌شدند (که اکثراً به گروه‌هایی تعلق داشتند که با تلاش برای کودتا مخالف بودند). بازتاب در ماندگی رژیم را در گفته اسدالله لاجوردی، دادستان وقت، می‌توان یافت که اعلام داشت «حتی اگر یک کودک ۱۲ ساله را که در تظاهرات مسلحانه شرکت نموده بیایم، به او شلیک خواهیم کرد».^{۲۴} در بهمن ۱۳۶۰، نیروهای امنیتی در یک یورش اعضاء کمیته مرکزی مجاهدین خلق را کشتند.^{۲۵}

^{۱۶} علی انصاری، «ایران مدرن از سال ۱۳۰۰: سلسله پهلوی و پس از آن» [ALI ANSARI, MODERN IRAN SINCE 1921: THE PAHLAVI'S AND] AFTER]، ص. ۲۲۹ (۲۰۰۳).

^{۱۷} دیوید منشری، «ایران: یک دهه جنگ و انقلاب» [DAVID MENASHRI, IRAN: A DECADE OF WAR AND REVOLUTION]، ص. ۱۸۴ (۱۹۹۰).

^{۱۸} نگاه کنید به ابوالحسن بنی‌صدر، «نویس سخن گفتن من»، صص. ۷۱-۱۶۸ (۱۹۹۱)؛ همچنین نگاه کنید به محمد محمدی ری‌شهری، «خاطره‌ها»، جلد اول، ص. ۱۷۶ (۱۳۸۳)؛ منشری، ر.ک. زیرنویس ۱۷، ص. ۱۸۷.

^{۱۹} نگاه کنید به ری‌شهری، ر.ک. زیرنویس ۱۸، صص. ۱۹۰-۱۷۷؛ همچنین نگاه کنید به دیلیپ هیرو، «طولانی‌ترین جنگ: برخوردهای نظامی ایران - عراق»، ص. ۶۹ [DILIP HIRO, THE LONGEST WAR: THE IRAN-IRAQI MILITARY CONFLICT] (۱۹۹۱)؛ منشری، ر.ک. زیرنویس ۱۷، صص. ۸۵-۱۸۳؛ ساندرا مکی، «ایرانیان: سرزمین پارس، اسلام و روح یک ملت» [SANDRA MACKAY, THE IRANIANS: PERSIA, ISLAM AND] THE SOUL OF A NATION]، صص. ۳۰۵-۳۰۳ (۱۹۹۸)؛ «رئیس مجلس: آشوب دیروز مجاهدین و فدایی اقلیت بهترین گواه عدم کفایت رئیس جمهور است»، کیهان، ۱۳۶۰/۳/۳۱.

^{۲۰} منشری، ر.ک. زیرنویس ۱۷، ص. ۱۸۴.

^{۲۱} نگاه کنید به ری‌شهری، ر.ک. زیرنویس ۱۸، ص. ۱۷۸ (۱۳۸۵)؛ همچنین نگاه کنید به منشری، ر.ک. زیرنویس ۱۷، صص. ۸۵-۱۸۴؛ مکی، ر.ک. زیرنویس ۱۹، ص. ۳۰۴.

^{۲۲} مکی، ر.ک. زیرنویس ۱۹، ص. ۳۰۶ (۱۹۹۸).

^{۲۳} نگاه کنید به مکی، ر.ک. زیرنویس ۱۹، ص. ۳۰۶ (که مرگ ۱,۸۰۰ تن را گزارش می‌کند)؛ آبراهامیان، ر.ک. زیرنویس ۱، ص. ۱۲۹ (که مرگ ۲,۶۶۵ تن را گزارش می‌کند)؛ منشری، ر.ک. زیرنویس ۱۷، ص. ۱۸۷ (که مرگ حداقل ۲,۰۰۰ تن را گزارش می‌کند). بنی‌صدر قتل‌های متعاقب یک تظاهرات گسترده در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ را اینگونه توصیف می‌کند: «آن شب پنجاه نفر را در برابر جوخه آتش قرار دادند. در روزهای بعد این تعداد افزایش یافت: ۱۰۰، ۱۵۰، ۲۰۰، ۳۰۰، ۴۰۰، ۵۰۰، حتی بجهایی که فقط ۸ سال داشتند!» بنی‌صدر، ر.ک. زیرنویس ۱۸، ص. ۱۶۷.

^{۲۴} منشری، ر.ک. زیرنویس ۱۷، ص. ۱۹۲.

^{۲۵} هیرو، ر.ک. زیرنویس ۱۹، ص. ۱۹. رژیم همچنین در زدن برچسب خائنان همدست عراق به مجاهدین موفق بود. همان، ص. ۱۰۰.

رژیم با افتخار می‌گفت که ۹۰ درصد اعضاء سازمان مجاهدین خلق را دستگیر نموده است.^{۲۶} رهبر آنها به پاریس گریخت.^{۲۷} در اواخر ۱۳۶۴، رجوی و دیگر رهبران مجاهدین خلق از فرانسه به عراق نقل مکان نمودند و رجوی در آنجا ارتش آزادیبخش ملی را با حمایت دولت عراق تشکیل داد.^{۲۸} تا سال ۱۳۶۷، سازمان مجاهدین خلق دیگر نیرویی سیاسی داخل ایران محسوب نمی‌شد. اما ارتش آزادیبخش ملی از پایگاه خود در عراق برای انجام عملاتی به داخل ایران استفاده می‌کرد. در ۷ فروردین ۱۳۶۷، ارتش آزادیبخش ملی با عبور از مرزها به منطقه فکه در ایران رسید. مجاهدین ادعا نمودند که ۵۶۰ کیلومتر داخل مرزهای ایران پیشروی نمودند، اما نیروهای ایرانی به سرعت مهاجمین را عقب راندند.^{۲۹} یورشهای ارتش آزادیبخش ملی طی خرداد و تیر ادامه یافت.^{۳۰}

۱, ۲. حزب توده ایران

حزب توده ایران (یا حزب توده) رسماً در تاریخ ۷ مهر ۱۳۲۰ و به دنبال کناره‌گیری رضا شاه از سلطنت تأسیس یافت.^{۳۱} حزب مارکسیست - لنینیستی توده خود را به عنوان یک نهاد دمکراتیک، ضد استعماری و ضد ارتجاعی عرضه کرد.^{۳۲} برنامه موقت آن مخالفت با حکومت رضا شاه و محافظت از قانون اساسی، آزادیهای مدنی و حقوق بشر بود.^{۳۳}

در دهه ۱۳۳۰، حزب توده یکی از احزاب سیاسی اصلی برای مبارزه با رژیم پهلوی دوم بود. این حزب مرتباً هدف سرکوب قرار می‌گرفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شدیداً مورد انتقامجویی قرار گرفت. رژیم پهلوی بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۷ بیش از سه هزار تن از اعضاء این حزب را دستگیر کرده و بسیاری از آنها را زندانی، شکنجه و اعدام نمود.^{۳۴}

در دی ماه ۱۳۵۷، حزب توده از تمام گروه‌های مخالف مصرانه خواست تا یک جبهه متحد تشکیل داده و آیت‌الله خمینی را حمایت کنند.^{۳۵} این حزب از اشغال سفارت آمریکا حمایت نمود^{۳۶} و بر خلاف بسیاری دیگر

^{۲۶} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۱۲۹.

^{۲۷} انصاری، رک. زیرنویس ۱۶، ص. ۲۳۳.

^{۲۸} همان؛ همچنین نگاه کنید به برنارد ی. ترینر، «ناراضیان ایران در جنگ خلیج وارد می‌شوند» [Bernard E. Trainer, *Iran Dissidents Enter Gulf War*, N.Y. TIMES] نیویورک تایمز، ۱۶ مه ۱۹۸۸، قابل دسترسی در <http://www.nytimes.com/1988/05/16/world/iran-dissidents-enter-gulf-war.html>؛ هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۳۱.

^{۲۹} هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۰۲.

^{۳۰} آلن کاوول، «آتش بس موقت خلیج، طغیانگران را در سردرگمی گذاشته است» [Alan Cowell, *A Gulf Truce Leaves Rebels In a Quandary*], نیویورک تایمز، ۲۸ اوت ۱۹۸۸، قابل دسترسی در <http://www.nytimes.com/1988/08/28/world/a-gulf-truce-leaves-rebels-in-a-quandary.html>.

^{۳۱} م. امیدوار، «تاریخچه مختصر حزب توده در ایران»، فروردین ۱۳۷۲، <http://www.tudehpartyiran.org/history.htm> (تاریخ دسترسی ۲۳ اوت ۲۰۰۹)، پرواند آبراهامیان، «ایران بین دو انقلاب»، ص. ۲۸۱ (۱۹۸۲).

^{۳۲} علی رهنما، «مدینه فاضله اسلامی» [ALI RAHNEMA, AN ISLAMIC UTOPIAN]، ص. ۶ (۲۰۰۰).

^{۳۳} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۳۱، ص. ۲۸۲.

^{۳۴} به طور کلی نگاه کنید به همان، صص. ۳۰۵-۳۲۵.

^{۳۵} منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۷۵. آیت‌الله خمینی هنگامی که در پاریس به سر می‌برد اعلام داشت که در یک ایران اسلامی همه از جمله کمونیستها آزاد خواهند بود تا در امور سیاسی شرکت کنند. بدین ترتیب رهبران حزب توده که در تبعید به سر می‌بردند ترغیب شدند تا در

از گروه‌های چپ‌گرا، تا مدتها پس از سقوط حکومت پهلوی به حمایت از خمینی و رژیم روحانیون ادامه داد. اما با وجود این، حزب توده بر سر چند موضوع اساسی با رژیم خمینی از جمله تصمیم وی برای ادامه جنگ ایران و عراق پس از سال ۱۳۶۱ اختلاف داشت.^{۳۷} در سال ۱۳۶۰، رژیم سخنان شعارگونه خود را شدت بخشیده و حملات خود به اعضای حزب توده را تشدید نمود. اولین موج عمده دستگیری در بهمن ماه ۱۳۶۱ انجام شد و متعاقب آن موج دوم دستگیریها در فروردین سال بعد وقوع یافت.^{۳۸}

اکثر رهبران و دیگر اعضای این حزب به جاسوسی برای اتحاد جماهیر شوروی متهم شدند و پس از بازداشت و شکنجه، بسیاری از آنها در اعترافات تلویزیونی شرکت کردند.^{۳۹} در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۲، جمهوری اسلامی حزب توده را «منحل» اعلام نمود^{۴۰} و تا سال ۱۳۶۴ رژیم ادعا نمود که «نابودی حزب توده و در نتیجه، پایان مارکسیسم در ایران، توخالی بودن ایدئولوژیهای مبتنی بر نفی الله را اثبات نمود».^{۴۱} هنگام وقوع قتلها در سال ۱۳۶۷، حزب توده دیگر به صورت سازمان یافته در ایران وجود نداشت.^{۴۲}

۱،۳. فداییان خلق

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (فداییان) با ادغام دو گروه مسلح مارکسیست - لنینیستی در یکدیگر در سال ۱۳۵۰ تشکیل شد.^{۴۳} در دهه ۱۳۵۰، این گروه نیز در کنار مجاهدین به صورت خشونت‌آمیز بر علیه رژیم شاه مقاومت می‌نمود.^{۴۴} فداییان در زمان انقلاب نقش سرنوشت سازی را ایفا نمودند. در بهمن ۱۳۵۷، این سازمان بین اعضای و هواداران خود سلاح‌هایی توزیع نمود تا از کارآموزان و تکنیسینهای که بر علیه گارد سلطنتی شاه می‌جنگیدند، پشتیبانی کند. به دنبال موفقیت آنها، این گروه‌های مسلح در زندانها را گشودند، ایستگاه‌های پلیس را به اشغال درآوردند، و به زرادخانه‌ها حمله کردند.^{۴۵}

دوران و بلافاصله پس از انقلاب به ایران بازگردند. «مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با فریبرز بقایی» (۸ و ۹ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با بقایی»].

^{۳۶} «استقبال احزاب، سازمانها و جمعیتها از اشغال سفارت آمریکا»، اطلاعات، ۱۴/۸/۱۳۵۸.

^{۳۷} منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۲۴۱ (۱۹۹۰). حمایت این حزب از اتحاد جماهیر شوروی پس از اشغال افغانستان نیز موضوع تفرقه برانگیز دیگری بود.

^{۳۸} منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۲۸۲. محمد محمدی ری‌شهری، «خاطره‌ها»، جلد دوم، «نفوذیهای حزب توده در نیروهای مسلح»، ص. ۸۸ (۲۰۰۶)؛ همچنین نگاه کنید به سازمان تبلیغات اسلامی، «اعترافات کادر مرکزی حزب توده»، ص. ۷ (۱۳۶۴).

^{۳۹} سازمان تبلیغات اسلامی، رک. زیرنویس ۳۸، ص. ۷؛ منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۲۸۲؛ ری‌شهری، رک. زیرنویس ۳۸، صص. ۸۹-۹۰. بابک امیر خسروی در کتاب خود به نام «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» گزارش می‌کند که در کنفرانس دهلی، حافظ اسد از سوریه در سخنانش با میر حسین موسوی، نخست وزیر، خواستار آزادی اعضای حزب توده گردید. هنگامی که موسوی به او گفت دولت وی اسنادی دال بر جاسوسی حزب توده علیه ایران دارد، اسد با تمسخر پاسخ داد «این حرفها را برای من ننیزد، از اینگونه «مدارک» ما هم درست کرده‌ایم!» بابک امیر خسروی، «نظر از درون به نقش حزب توده ایران»، ص. ۲۲ (۱۹۹۶).

^{۴۰} منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۲۸۳.

^{۴۱} سازمان تبلیغات اسلامی، رک. زیرنویس ۳۸، ص. ۱۲.

^{۴۲} منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۲۸۳؛ ری‌شهری، رک. زیرنویس ۳۸، صص. ۸۸-۹۰.

^{۴۳} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۳۱، ص. ۴۸۳.

^{۴۴} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱۱، ص. ۱.

^{۴۵} کدی، رک. زیرنویس ۱۱، ص. ۲۳۸.

پس از انقلاب، فداییان به دو بخش که بعداً به نام اکثریت و اقلیت موسوم شد، تجزیه گردیدند. در حالی که گروه اقلیت هنوز به تشویق برای مبارزه مسلحانه ادامه می‌داد، گروه اکثریت تصمیم گرفت خشونت را کنار بگذارد، جنبش خمینی را حمایت کند و از طرق سیاسی به دنبال ایجاد تغییر باشند.^{۴۶} گروه اکثریت در حمایت از رژیم به حزب توده پیوست، اما به زودی سرکوب گردید. فداییان اکثریت که در ۱۳۶۰ موجودیت یافته بودند محدود شده، از ادامه فعالیتهای خود ممنوع گردیدند و بسیاری از اعضای آنها زندانی یا کشته شدند. گروه اکثریت تا سال ۱۳۶۲ مجبور به فرار از ایران شده^{۴۷} و تا ۱۳۶۷ نه اکثریت و نه اقلیت، هیچیک در ایران فعال نبودند.

۱.۴. دیگر گروه‌های چپگرا

تعدادی گروه‌های چپگرای کوچکتر نیز طی سالهای پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران فعال بودند. این گروه‌ها شامل گروه‌های مائویست مانند سازمان مارکسیست - لنینیست طوفان، حزب رنجبران، کومله، اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)، راه کارگر، و مجاهدین مارکسیست (که پس از چندین تغییر و تحول به نام سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر (پیکار) معروف شد) بودند.^{۴۸}

این سازمانهای کوچکتر همچون سازمانهای بزرگتری که بدانها وابسته بودند و یا از آنها منشعب شده بودند، با تمام اشکال نظام سرمایه‌داری مخالف بودند و (اگر تشکیل یافته بودند) در طول دهه ۱۳۵۰ بر علیه رژیم شاه مبارزه می‌کردند. زندانهای شاه هم به عنوان مسکن رهبران بسیاری از این احزاب و هم به عنوان محلی برای تکوین و شکل‌گیری این گروه‌ها عمل کرد.^{۴۹}

طی انقلاب ۱۳۵۸، هدف مشترک براندازی شاه این جنبشها را با یکدیگر متحد کرد، در حالی که هر یک از آنها امیدوار بودند در ایران پس از انقلاب ایدئولوژی آنها غالب خواهد شد.^{۵۰} اکثر آنها معتقد بودند که خمینی توده‌های مردم را بسیج کرده و وجود او برای پیروزی انقلاب حیاتی است. اما در اولین اقدامات جمهوری اسلامی بر علیه سازمانهای چپگرا، این گروه‌های کوچکتر بودند که حملات سنگین روحانیون را دریافت نمودند. رژیم سران این احزاب را دستگیر و اعدام نمود، به طوری که مدتها قبل از قتل عام سال ۱۳۶۷ ساختار سازمانی این گروه‌ها کاملاً از بین رفته بود.

^{۴۶} «تاریخچه مختصر سازمان فداییان اقلیت»، <http://www.geocities.com/fedaian/english/history/text.html> (تاریخ دسترسی ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۹)؛ منشری، رک. زیرنویس ۱۷، صص. ۷۰-۱۶۹.

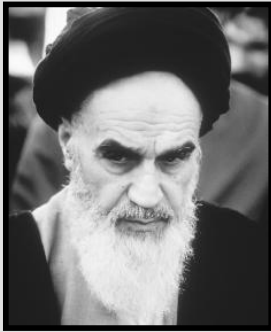
^{۴۷} «نگاهی مختصر به تاریخ سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)»، http://www.fadai.org/english/history-Views_and_Goals.pdf (تاریخ دسترسی ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۹)؛ منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۱۷۰.

^{۴۸} ایرج مصداقی، «نه زیستن نه مرگ (جلد ۴) : تا طلوع انگور»؛ همچنین نگاه کنید به آبراهامیان، رک. زیرنویس ۳۱؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱۱.

^{۴۹} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۳-۱۰۲.

^{۵۰} منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۷۷.

۲. فتوای خمینی



آیت الله روح الله خمینی

رہبر جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۷ بود. آیت الله خمینی به عنوان رہبر، تصمیمات نهایی را در باره موضوعات کشور اتخاذ می نمود. وی در تیرماه ۱۳۶۷ فتوایی صادر نمود که طی آن فرمان داد تمام مجاهدین غیر توابع زندانی اعدام شوند. تحت نظارت وی صدها زندانی غیر توابع چپگرا نیز مشابهاً اعدام گردیدند. خمینی به افرادی که مسئول به اجرا درآوردن طرح وی بودند، دستور داد هر گونه جزئیاتی که سبب تأخیر در به ثمر رساندن هدف او می گردد را نادیده بگیرند. آیت الله خمینی در سال ۱۳۶۸ درگذشت.

قتل عام زندانیان رسماً به دنبال صدور فتوایی توسط آیت الله خمینی در تیرماه ۱۳۶۷ شروع شد. این فتوا درست هنگامی که وی با آتش بس در جنگ هشت ساله با عراق موافقت کرد، و زمانی که بیمار و در بستر مرگ بود، صادر گردید.^{۵۱} در ۲۷ تیر ۱۳۶۷، پس از هشت

سال جنگ شدید با عراق، ایران نهایتاً قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد مبنی بر درخواست آتش بس را پذیرفت. آتش بس قرار بود در مرداد ماه به اجرا گذاشته شود.^{۵۲} بیانیه‌ای از جانب خمینی صادر شد و در روز چهارشنبه ۲۹ تیر در رادیو تهران خوانده شد. خمینی به ایرانیان گفت که «قبول این مسئله برای من از زهر کشنده‌تر است ولی راضی به رضای خدایم و برای رضایت او این جرعه را نوشیدم».^{۵۳} او به این واقعیت اشاره کرد که توافق نامه به کلی با موضع رژیم در جنگ هشت ساله مغایرت دارد. او به «فرزندان انقلاب» اطمینان بخشید که: «می‌دانم که به شما سخت می‌گذرد ولی مگر به پدر پیر شما سخت نمی‌گذرد؟» و از آنها خواست «تحمل کنید ... [و مسئولین را] از این تصمیمی که گرفته‌اند شماتت نکنید، که برای آنان نیز چنین پیشنهادی سخت و ناگوار بوده است».^{۵۴}

در روز جمعه ۳۱ تیر ماه، ارتش عراق از مرزها عبور کرده و در بخشهای شمالی، مرکزی و جنوبی ایران پیشروی کرد. دولت ایران گزارش داد که نقشه عراق به راه انداختن یک قیام عمومی و انتصاب یک دولت دموکراتیک در ایران بوده است.^{۵۵} ارتش آزادیبخش ملی مجاهدین خلق نیز در حمله شرکت جست و در ۳

^{۵۱} خمینی از سرطان، مشکلات قلبی، و ضعف فزاینده بینایی رنج می‌برد. وی در خرداد ۱۳۶۸ مرد. باقر معین، «خمینی: زندگی آیت‌الله» [BAGHER MOIN, LIFE OF THE AYATOLLAH], ص. ۲۷۰ (۱۹۹۹).

^{۵۲} همان، ص. ۲۶۹؛ همچنین نگاه کنید به بیستون، نیکلاس و مک اوین، «جنگ ایران - عراق» ایران با آتش بس در جنگ خلیج موافقت می‌کند؛ رئیس سازمان ملل امیدوار است جنگ در ده روز آینده پایان یابد» [Beeston, Nicholas & McEwen, *Iran-Iraq War: Iran agrees to ceasefire*; UN chief hopes fighting will end in 10 days in Gulf War; UN], مجله تایم (بریتانیا) [THE TIMES (UK)], ۱۹ ژوئیه ۱۹۸۸.

^{۵۳} «بیانیه تاریخی رهبر انقلاب»، کیهان، ۱۳۶۷/۴/۳۰؛ هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۴۳؛ ماری کالوین، «چرا خمینی دستور آتش بس داد: جنگ خلیج، مجله تایم (بریتانیا)» [Marie Colvin, *Why Khomeini called the halt: Gulf war*, THE TIMES (UK)], ۲۴ ژوئیه ۱۹۸۸.

^{۵۴} «بیانیه تاریخی رهبر انقلاب»، کیهان، ۱۳۶۷/۴/۳۰.

^{۵۵} «ارتش عراق پشت دروازه‌های خرمشهر به زانو درآمد»، کیهان، ۱۳۶۷/۵/۳؛ «جزییات طرح مشترک منافقین و رژیم عراق برای پیشروی تا تهران فاش شد»، کیهان، ۱۳۶۷/۵/۱۳؛ همچنین نگاه کنید به هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، صص. ۴۷-۲۴۶.

مرداد بر اساس گزارشها با یک نیروی ۷,۰۰۰ نفره از مرزهای ایران گذشت. عملیات ارتش آزادیبخش ملی، «فروغ جاویدان» نام داشت.^{۵۶}

نیروهای ارتش آزادیبخش ملی شهرهای کرد و اسلام آباد غرب (با جمعیت حدود ۱۵,۰۰۰ نفر)^{۵۷} را نابود ساختند و با کمک نیروی هوایی عراق به طرف باختران، مرکز استان و دارای ۵۰۰,۰۰۰ نفر جمعیت (که در ۱۶۰ کیلومتری مرز واقع شده بود) شروع به پیشروی نمودند.^{۵۸} ایرانیان خطوط تدارکاتی آنها را قطع کرده و به کمک نیروی هوایی ضدهوایی صادر کردند.^{۵۹} در روز ۷ مرداد، ارتش آزادیبخش ملی و نیروهای عراقی موافقت کردند که داوطلبانه عقب نشینی کنند.^{۶۰} ایران ادعا نمود که ۴,۵۰۰ تن از اعضاء ارتش آزادیبخش ملی و لشکرهای عراقی را کشته است.^{۶۱} با اینکه درباره تعداد کشته‌شدگان اختلاف وجود دارد ارتش آزادیبخش ملی طی چند روز شکست خورد.^{۶۲}



عبدالکریم موسوی اردبیلی
در سال ۱۳۶۷ دادستان کل کشور و رئیس شورای عالی قضایی بود. وی آیت الله العظمی است و معلم فقه در قم بوده، و یکی از برجسته ترین رهبران روحانی شیعه به حساب می آید. در تیر

ماه ۱۳۶۷، اردبیلی در پاسخ به حمله مجاهدین در غرب ایران، در خطبه نماز جمعه یک سخنرانی بسیار تند و وحشت آور ادا نمود. اردبیلی در سخنرانی خود نقشه رژیم برای اعدام هزاران زندانی سیاسی بدون انجام تشریفات حقوقی را منعکس نمود.

اگرچه فتوایی که توسط آیت‌الله خمینی صادر شد، تاریخ نداشت و علنی نگردید، اما شواهد موجود دلالت بر آن دارد که این فتوا در روز پنجشنبه ۶ مرداد، یعنی یک روز قبل از اینکه نیروهای ارتش آزادیبخش عقب نشینی از خاک ایران را بپذیرند، صادر گردید.^{۶۳} هدف فتوا در ظاهر، مجاهدین بودند. خمینی دستور داد که:

از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه

می‌گویند از روی حیله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاریهای حزب بعث

^{۵۶} محمد محمدی ری‌شهری، خاطره‌ها، جلد سوم، «تأسیس وزارت اطلاعات، مقابله با شبکه‌های جاسوسی و تروریستی، و تأسیس دادرسی ویژه روحانیت»، ص. ۱۷۰، (۱۳۸۵)؛ هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، صص. ۴۷-۲۴۶.

^{۵۷} ری‌شهری، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۷۱؛ هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۴۶.

^{۵۸} نگاه کنید به «اسناد به جا مانده از منافقین در زمینه ارتباط آنها با رژیم عراق»، کیهان، ۱۳۶۷/۵/۱۵؛ هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۴۶. باختران اکنون کرمانشاه نامیده می‌شود.

^{۵۹} ری‌شهری، رک. زیرنویس ۵۶، ص. ۱۷۱؛ هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۴۷.

^{۶۰} هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۴۷؛ معین، رک. زیرنویس ۵۱، ص. ۲۷۸ (که گزارش می‌کند چند صد نفر از طرفین کشته شدند و مجاهدینی که دستگیر گردیدند بلافاصله اعدام شدند).

^{۶۱} هیرو، رک. زیرنویس ۱۹، ص. ۲۴۷؛ «جزئیات طرح مشترک منافقین و رژیم عراق برای پیشروی تا تهران فاش شد»، کیهان، ۱۳۶۷/۵/۱۳. سرلشکر شمخانی ادعا نمود که ایران ۴,۸۰۰ تن از رزمنده‌های ارتش آزادیبخش ملی را کشته است. همان.

^{۶۲} کاوول، رک. زیرنویس ۳۰.

^{۶۳} در سال ۱۳۸۰، آیت‌الله منتظری گزارش کرد که فتوا در روز پنجشنبه، بعد از یورش ارتش آزادیبخش ملی و پیش از ارسال نامه وی به آیت‌الله خمینی در ۹ مرداد مبنی بر اعتراض به این کمیسیونها نوشته شده بود. نگاه کنید به «خاطرات منتظری»، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۱. تنها پنجشنبه بین این دو واقعه ۶ مرداد بوده است.

عراق و نیز جاسوسی آنها برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استخبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تاکنون، کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند.^{۶۴}

وی دستور داد که این کار در تهران به عهده یک کمیسیون ویژه متشکل از حجت الاسلام حسینعلی (جعفر) نیری (قاضی شرع)، مرتضی اشراقی (دادستان تهران)، و یکی از نمایندگان وزارت اطلاعات گذاشته شود. در استانها نیز قرار بود کمیسیونها شامل یک قاضی شرع، دادستان، و یک نماینده وزارت اطلاعات باشند. رأی اکثریت تعیین می‌کرد که چه کسی باید اعدام گردد. خمینی به طور جدی از این کمیسیونها خواست تا «با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام» عمل کنند و «وسوسه و شک و تردید نکنند».^{۶۵}



آیت الله العظمی حسینعلی منتظری
تا پیش از سال ۱۳۶۷ یکی از نزدیکان مورد اعتماد آیت الله خمینی بود. آیت الله خمینی منتظری را به سمتهای مهمی منصوب نمود و کنترل دادگاهها را به وی واگذار نمود. در سال ۱۳۶۴، وی به عنوان رهبر عالیرتبه بعدی ایران برگزیده شد. منتظری عاقبت نگرانی خود را در باره طرح رژیم برای اعدام هزاران زندانی سیاسی اعلان نمود. اعتراضات وی سبب ایجاد شکافی میان او و خمینی گردید، و در سال ۱۳۷۶ وی را در خانه خود محبوس ساختند. در ۱۳۸۰ منتظری خاطرات خود را منتشر ساخت. این خاطرات گزارشهای بسیار با ارزش و دست اولی را در باره فتوای خمینی و وقایعی که در زمان این اعدامها به وقوع پیوست در اختیار عموم قرار می دهد.

آیت الله موسوی اردبیلی که در آن هنگام رئیس قوه قضاییه بود، بلافاصله سؤالاتی را از طریق احمد خمینی برای خمینی که در بستر بیماری بود فرستاد. او پرسید آیا این فتوا شامل افرادی که هنوز محاکمه نگردیده بودند و نیز افرادی که تا آن زمان حکم خود را طی کرده بودند نیز می‌شد یا خیر، و آیا مقامات قضایی محلی می‌توانستند مستقل از ارگانهای قضایی استانها عمل کنند. در پاسخ، خمینی صراحتاً اظهار داشت:

در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید، در مورد رسیدگی به وضع پروندهها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است.^{۶۶}

^{۶۴} «خاطرات منتظری»، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۲.

^{۶۵} همان.

^{۶۶} همان، ص. ۳۰۲.

بر طبق گزارشها، فتوای دومی که هدف آن زندانیان سیاسی غیرمذهبی بودند (و همگی مرتد تلقی می‌گردیدند)، بعداً صادر شد.^{۶۷} هنوز نسخه‌ای از این فتوا علنی نگردیده است.^{۶۸}

۲.۱. مخالفت‌های روحانیت

روحانیون بلافاصله این فتوا و کمیسیونها را مورد سؤال قرار دادند. در جلو همه این مخالفان آیت‌الله حسینعلی منتظری بود که در آن زمان جانشین خمینی محسوب می‌شد.^{۶۹} وی سه نامه در اعتراض به این کشتارهای جمعی نوشت.^{۷۰}

در نخستین نامه مورخ ۹ مرداد، وی به خمینی گفت «ملت» هیچ مخالفتی با اعدام شرکت‌کنندگان در این حملات ندارد، اما اعدام آنهایی که سالها است در زندان هستند عواقب ناگواری خواهد داشت. او ذکر کرد که این اعدامها «با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرتعالی» و اینکه بسیاری از زندانیان با وجود آنکه «نقش اساسی را همه جا مسئول اطلاعات دارد» معهذاً اعدام شده‌اند.^{۷۱} وی همچنین ذکر کرد که این اعدامها وجهه رژیم را در میان مردم ایران و نیز جهانیان خدشه‌دار خواهد کرد و سبب همدردی بیشتر با مجاهدین خواهد شد.^{۷۲} او متذکر شد که «اعدام چند هزار نفر در عرض چند روز، هم عکس‌العمل خوب ندارد و هم خالی از خطا نخواهد بود و بعضی از قضات متدین بسیار ناراحت بودند».^{۷۳}

در نامه دوم به خمینی مورخ ۱۳ مرداد، منتظری گزارش کرد که قاضی شرع یکی از استانها «با ناراحتی از نحوه اجرای فرمان حضرتعالی» به وی مراجعه نموده است. او به خمینی گفت که اگرچه این قاضی شرع به کمیسیون اصرار ورزیده که ملاک تصمیم اتفاق آراء باشد، اما «نقش اساسی را همه جا مأمور اطلاعات دارد».^{۷۴}

نامه سوم منتظری به تاریخ ۲۴ مرداد، خطاب به کمیسیون ویژه‌ای بود که مسئول این عملیات در تهران بودند، یعنی: نیری (قاضی شرع)، اشراقی (دادستان تهران)، ابراهیم رئیسی (معاون دادستان)، و مصطفی پورمحمدی (نماینده وزارت اطلاعات).^{۷۵} وی با ذکر این نکته مطلب را آغاز نمود که مجاهدین پسر وی را کشته بودند، اما

^{۶۷} همان، ص. ۳۰۶.

^{۶۸} مجاهدین گزارش کرده‌اند که فتوای دومی نیز در روز ۱۵ شهریور صادر شد. نگاه کنید به «جنایت علیه بشریت»، رک. زیرنویس ۶، ص. ۴۰.

^{۶۹} جان کیفنر، «ایران نام روحانی جانشین نهایی خمینی را اعلام می‌کند»، نیویورک تایمز [John Kifner, Iran names cleric Khomeini's eventual successor, N.Y. TIMES]، ۲۴ نوامبر ۱۹۸۵. در سال ۱۳۶۱، آیت‌الله خمینی بسیاری از اختیارات خود را به منتظری منتقل کرد و از او به عنوان «میوه عمر من» یاد نمود. معین، رک. زیرنویس ۵۱، صص. ۶۲-۲۶۱. وی منتظری را به عنوان نماینده شخصی خود در ارتش و سپاه پاسداران منصوب کرده و اختیارات مؤثری بر روی دادگاه‌ها به وی تفویض نمود. منشری، رک. زیرنویس ۱۷، ص. ۲۲۵. در سال ۱۳۶۴ منتظری رسماً توسط مجلس خبرگان به عنوان جانشین خمینی برگزیده شد. خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۲۳۰.

^{۷۰} نگاه کنید به آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۲۰؛ همچنین نگاه کنید به معین، رک. زیرنویس ۵۱، ص. ۲۷۹ (که بخشی از نامه‌های منتظری را نقل قول می‌کند). بر اساس گزارشها، این نامه‌ها در دفتر بنی‌صدر در پاریس در فروردین ۱۳۶۸ رو شد و از بی.بی.سی. پخش گردید. همان، ص. ۲۸۷.

^{۷۱} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۳.

^{۷۲} همان، ص. ۳۰۴؛ نگاه کنید به آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۲۰.

^{۷۳} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۴.

^{۷۴} همان، صص. ۳۰۴-۰۵.

^{۷۵} همان، ص. ۳۰۵؛ همچنین نگاه کنید به رضا افشاری، «حقوق بشر در ایران: سوء استفاده از نسبییت گرای فرهنگی» [HUMAN RIGHTS IN IRAN: THE ABUSE OF CULTURAL RELATIVISM]، ص. ۱۱۴ (۲۰۰۱).

او «قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر» می‌گیرد. او اظهار داشت که با چند تن از قضات مؤمن و متقی ملاقات نموده که درباره نحوه اجرای این فرمان نگران و مضطرب بوده‌اند، و اینکه آنها موارد بیشماری را عنوان کرده‌اند که مردم بدون هیچ دلیلی اعدام شده‌اند.^{۷۶}

محمد حسین احمدی، قاضی شرع خوزستان نیز درباره نحوه اجرای این فرمان نامه ای به خمینی نوشت. او شرح داد که چگونه اعضای این کمیسیونها تعابیر متفاوتی از «سرموضع» بودن زندانیان بر عقاید خود داشته‌اند، و مصرانه از خمینی خواست «ملاک و معیاری برای این امر مشخص فرمایید تا مسئولین اجرا دچار اشتباه و افسراط و تفریط نشوند».^{۷۷}

خمینی بعداً در نامه‌ای که در آن منتظری را از سمت وارث مسلم ولایت خلع می‌کرد، نوشت رهبری «مسئولیت سنگین و خطیری است که تحمیلی بیش از طاقت شما می‌خواهد». خمینی اظهار داشت که وقتی مجلس خبرگان منتظری را به عنوان ولی فقیه آینده برگزید، او نسبت به این امر تردید داشت.^{۷۸} عاقبت، منتظری در فروردین ۱۳۶۸ استعفاء داد.^{۷۹}

۳. طراحی قتل عام

اگرچه اعدام زندانیان سیاسی در تیرماه ۱۳۶۷ و به دنبال صدور فتوا آغاز گردید، اما شواهد فراوانی وجود دارد که رژیم مدتها قبل از صدور فتوا در حال طراحی و آماده سازی برای چنین قتل عامی بوده است.^{۸۰} تهیه و تدارک این کار در اواسط ۱۳۶۶، پس یک دوره نسبتاً ملایم که در سال ۱۳۶۳ آغاز گردیده بود و هنگامی که تندروها توانستند دوباره کنترل زندانها را در دست بگیرند، آغاز شد.

در سال ۱۳۶۳، آیت‌الله منتظری و هواداران او توانستند کنترل سیستم زندانها را که از سال ۱۳۶۰ در اختیار تندروها بود، به زور از آنها بگیرند.^{۸۱} جمعیت زندانها به طور خطرناکی بالا رفته^{۸۲} و انباشته از زندانیان سیاسی بود که به حدی توسط مقامات شکنجه شده بودند و از اعتقاد خود بازگشته بودند (توابها).^{۸۳} بیشتر توابها هنوز در زندان بوده و به عنوان جاسوس و خبرچین عمل می‌کردند. همچنین تعداد فزاینده‌ای از زندانیان دیگر نیز بودند

^{۷۶} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۵.

^{۷۷} جنایت بر علیه بشریت، رک. زیرنویس ۶، ص. ۳۱.

^{۷۸} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۲۰؛ معین، رک. زیرنویس ۵۱، صص. ۸۹-۲۸۷ (که به طور کامل نامه خمینی را مبنی بر ابطال منتظری نقل قول می‌کند).

^{۷۹} معین، رک. زیرنویس ۵۱، ص. ۲۸۹.

^{۸۰} مقامات ایرانی احتمالاً به دلایل شرعی معتقد بودند به فتوا نیاز دارند. مطابق قانون اسلام، هر قاضی شرع نماینده خدا است و به عنوان نماینده او عدالت را به روی زمین اجرا می‌کند. بنابراین رژیم قدرت آنها نداشت که تصمیمات متخذه توسط صدها قاضی در طول یک دوره تقریباً بیست ساله را باطل و بی‌ارزش اعلام نماید. تنها فردی که از جهت شرعی چنین قدرتی داشت رهبر یا ولی فقیه بود. نگاه کنید به ایرج مصداقی، «نه زیستن، نه مرگ (جلد ۳-۱) تمشکهای ناآرام»، ص. ۷۸ (۲۰۰۴).

^{۸۱} افشاری، رک. زیرنویس ۶، ص. ۱۰۵؛ همچنین نگاه کنید به خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، صص. ۲۵۳-۲۵۱.

^{۸۲} برای مثال نگاه کنید به خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۲۵۱. زمانی ازدحام زندانیان مجاهد به حدی زیاد شده بود که زندانیان را به درختهای بزرگ در حیات زندان اوین بسته بودند تا برایشان جا باز شود. مصاحبه با رهبری، رک. زیرنویس ۱.

^{۸۳} «تواب» کسی است که توبه یا اظهار ندامت کرده است.

که با وجود آنکه مدت محکومیت خود را سپری کرده بودند، چون از اعتراف علنی به جنایات و بازگشتن از اعتقادات خود سرباز زده بودند هنوز در زندان مانده بودند (ملی کش).^{۸۴}

جناح منتظری برای بسیاری از زندانها رؤسای جدیدی منصوب کرد،^{۸۵} و مشکل ازدحام بیش از حد زندانها را با آزاد سازی زندانیان سیاسی پاسخ گفت.^{۸۶} آنها پرونده‌ها را مرور کردند و مراحل اظهار ندامت را آسانتر کردند تا زندانیان سیاسی بیشتری آزاد شوند. همچنین با بررسی پرونده‌ها بسیاری از زندانیانی که دوره محکومیت خود را سپری کرده بودند، چه تواب و چه ملی کش، آزاد شدند.^{۸۷} برای مثال، تا آبان ۱۳۶۵ زندان قزل حصار از تمامی زندانیان سیاسی تخلیه شد و تا ۱۳۶۶ تمام تواین مرد یا آزاد شده یا به گوهردشت منتقل شده بودند. به علاوه، دستگیرشدگان جدید را به دوره‌های حبس کوتاهتری محکوم نمودند.^{۸۸}

با وجود آنکه جمعیت زندانها هنوز هم بیش از حد بود،^{۸۹} اما تا اواسط ۱۳۶۵ و اوایل ۱۳۶۶ زندگی در زندان برای بسیاری از زندانیان سیاسی قابل تحمل تر شده بود. بسیاری اجازه داشتند مطالعات متنوع تری داشته باشند، سختگیرهای مذهبی مربوط به طرز لباس پوشیدن در بعضی زندانها تخفیف یافته بود، و بعضی‌ها باور به انجام بازآموزی‌های مذهبی کمتری بودند. تا اواخر سال ۱۳۶۶، در زندان گوهردشت شرایط به اندازه کافی آسان شده بود که زندانیان جرأت کردند برای کسب شرایط بهتر در زندان، دست به اعتصاب بزنند.^{۹۰} در رشت بسیاری از زندانیان در اعتراض علنی به مقامات زندان از پوشیدن یونیفورم زندان سر باز زدند.^{۹۱} در اهواز نظارت بر امور زندانیان در عوض توابعهای سرکوبگر که زورگویان اصلی بودند اما تعدادشان تقلیل یافته بود، به نگهبانان منتقل شد. مجاهدین زندانی که در اوایل دهه ۱۳۶۰ شبکه‌های ارتباطی مخفی آنها در زندانها کشف و نابود شده بود،

^{۸۴} نگاه کنید به افشاری، رک. زیرنویس ۶، ص. ۷۳؛ پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۳۴.

^{۸۵} افشاری، رک. زیرنویس ۶، ص. ۱۰۵.

^{۸۶} مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با مهدی اصلانی (۱۰ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با اصلانی»].

^{۸۷} ایرج مصداقی، «نه زیستن، نه مرگ (جلد ۲-۱): اندوه ققنوس»، ص. ۱۶۴ (۲۰۰۴).

^{۸۸} افشاری، رک. زیرنویس ۶، ص. ۱۰۷؛ مصاحبه با اصلانی، رک. زیرنویس ۸۶.

^{۸۹} یک زندانی سابق که در ۱۳۶۶ از زندان قزل حصار به گوهردشت منتقل شده بود، می‌گوید که سلول وی در گوهردشت مرتباً مملو از بیش از ۴۰ نفر بود، اگر چه به وی می‌گفتند قبل از آمدن او به این زندان جمعیت این اطاقها حتی بیش از این بود. مصاحبه تلفنی مرکز اسناد حقوق بشر ایران با امیر اطمیابی (۱۳ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد «مصاحبه با اطمیابی»]. این تا حدی به دلیل دستگیری زندانیانی سیاسی بود که هنوز هم با سرعت فراوانی ادامه داشت—تا حدی که از نیروهای امنیتی به طور جدی خواسته بودند طی بازجویی‌های خود تعداد دستگیرها را کمتر کنند. شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد [ECOSOC]، کمیته حقوق بشر، «گزارش نماینده ویژه کمیته حقوق بشر، گزارش درباره وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران» [Commission on Human Rights, Report by the Special Representative of the Commission on Human Rights, Report on the Human Rights Situation in the Islamic Republic of Iran]، پاراگراف ۴۱، سند سازمان ملل E/CN.4/1989/26 (۲۶ ژانویه ۱۹۸۹) (تهیه شده توسط گالیندو پل)، قابل دسترسی در <http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/G89/103/57/PDF/G8910357.pdf?OpenElement>

^{۹۰} مصاحبه با اصلانی، رک. زیرنویس ۸۶.

^{۹۱} احمد موسوی، «کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷— زندان رشت» (۲۰۰۴)، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article151> (بخشهایی از آن در کتاب «شب به خیر رفیق» احمد موسوی (۲۰۰۴)، اصلاح و چاپ مجدد شده است). در نتیجه تعدادی از زندانیان در یکی از بندهای معترض از ۱۳۶۵ تا ماه‌ها پس از آخرین اعدامهای ۱۳۶۷ از حق ملاقات با خانواده‌های خود محروم شدند. همان.

شجاع‌تر شده و شروع به مقاومت در برابر درخواستهای نگهبانان می‌کردند.^{۹۲} بسیاری از زندانیان در سراسر زندانها از سلولهای انفرادی و جمعی آزاد شدند و در نوروز ۱۳۶۷ برخی از آنها اجازه یافتند در حضور نگهبانان با اعضاء خانواده خود ملاقات داشته باشند.^{۹۳}

اما تا اواخر سال ۱۳۶۶، منتظری از صحنه سیاسی کنار زده شد و تندروها کنترل سیستم زندانها را دوباره در دست گرفتند.^{۹۴} تندروها، از جمله رئیس وزارت اطلاعات، محمد ری شهری، دخالت منتظری در سیستم زندانها را مورد انتقاد قرار داد.^{۹۵} اسدالله لاجوردی که در آن زمان در سمت دادستانی انجام وظیفه می‌کرد،^{۹۶} با اشاره به موضوع مجاهدین چنین شکایت کرد:

متأسفانه در طول چند سال اخیر بر خلاف مصلحت اسلام با منافقین برخورد شده است ... از سال ۶۰ تا اواخر سال ۶۳ که با منافقین به شدت برخورد شد، اینها حتی نتوانستند ۱۰ نفر را هم جذب سازمان نمایند، اما بعد از آن با منافقین با سستی و مامشات رفتار شد و اعضاء آنها به اسم تواب از زندان آزاد شدند.^{۹۷}

در آن هنگام زندانیان تغییراتی را مشاهده کرده بودند، اما اغلب فکر نمی‌کردند که اینها علایم اعدامهای قریب الوقوع است. بازماندگان اظهار می‌دارند که بیش از پیش مورد بازجویی قرار می‌گرفتند و مقامات زندانیان را بر اساس این بازجوییها از یکدیگر مجزا می‌کردند.^{۹۸} مقامات به طور علنی هم به این نقل و انتقالات زندانیان اذعان می‌کردند، اما اظهار می‌داشتند که آنها فقط زندانیان را بر اساس جرایم و مجازاتهای آنها دسته‌بندی می‌کنند.^{۹۹}

^{۹۲} نویسنده گمنام، «۱۳۶۷ کشتار جمعی زندانیان سیاسی در زندان تبریز»، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article207> (نقل قول مستقیم از مطلبی در وبلاگ <http://ashyan.blogspot.com/>).

^{۹۳} نویسنده گمنام، «گزارشی از زندان فجر اهواز در سال ۱۳۶۷»، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article164>.

^{۹۴} یکی از دلایل سقوط سیاسی آیت‌الله منتظری دستگیری مهدی هاشمی در اردیبهشت ۱۳۶۵ بود. هاشمی، یک روحانی و برادر داماد منتظری و یکی از دستیاران نزدیک او بود. در آبان ۱۳۶۷، معلوم شد که هاشمی ماجرای ایران-کنترا را لو داده است. وی به قتل، آدم ربایی و ایجاد اختلال در روابط خارجی محکوم و در ۶ مهر ۱۳۶۶ اعدام گردید. «سحرگاه دیروز به حکم دادگاه ویژه روحانیت مهدی هاشمی اعدام شد»، اطلاعات، ۱۳۶۶/۷/۷.

^{۹۵} افشاری، رک. زیرنویس ۶، ص. ۱۰۸.

^{۹۶} لاجوردی موقعیت خود را به عنوان رئیس زندان اوین فقط در ۱۳۶۸ بازیافت. یکی از همکاران نزدیک او، حسین حسین‌زاده، در ۱۳۶۶ معاون رئیس زندان اوین شد. مصاحبه با بقایی، رک. زیرنویس ۳۵.

^{۹۷} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۷۹.

^{۹۸} مصاحبه منیره برادران با هادی امینیان (۵ ژوئن ۱۳۸۷) قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article155> [از این به بعد: «مصاحبه با امینیان»]. این مصاحبه به انگلیسی ترجمه شده و در وبسایت <http://www.iranrights.org/english/document-333.php> قابل دسترسی است. (تحت عنوان «اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی در همدان، یک شهادت» [Mass Execution of Political Prisoners in Hamedan, A Testimony]). نگاه کنید به مصاحبه تلفنی مرکز اسناد حقوق بشر ایران با شهلا آزاد، دانشیار دانشگاه ایالتی آریزونا (۱۵ مه ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با آزاد»]؛ «مصاحبه منیره برادران با رضا ساکی» (۳۰ اوت ۲۰۰۸)، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article180> [از این به بعد: «مصاحبه با ساکی»]. این مصاحبه به انگلیسی ترجمه شده و در وب سایت <http://abfiran.org/english/document-558.php> قابل دسترسی است (تحت عنوان «۱۳۶۷: کشتار جمعی زندانیان سیاسی در اصفهان» [Mass Killing of Political Prisoners in Esfahan]).

^{۹۹} «ظهارات دادستان انقلاب تهران پیرامون مبارزه و تشدید مجازات قاچاقچیان، عفو زندانیان عادی و گروهکها، تخریب محله جمشید، اصل ۴۹ و منکرات»، کیهان، ۱۳۶۷/۴/۲۳.

۱, ۳. زندانیان مورد بازجویی قرار می‌گیرند

بازجویی و تحقیقات در زندانهای ایران امری متداول و معمول بوده و هست. زندانیان پس از آنکه گناهکار شناخته می‌شدند، و نیز هنگام سپری نمودن دوره محکومیت خود، مکرراً مورد استنطاق و بازجویی قرار می‌گرفتند. برای مثال، هنگامی که یک بازداشتی جدید اطلاعاتی را به مقامات می‌داد که به گونه‌ای پای یک زندانی را به میان می‌کشید، آن زندانی مجدداً مورد سؤال و جواب قرار می‌گرفت. مقامات زندان نیز به صورت اتفاقی وابستگی سیاسی زندانیان را مورد سؤال قرار می‌دادند.^{۱۰۰}

بازجویی‌های اواسط ۱۳۶۶ با بازجوییهای گذشته تفاوت داشت. به ناگهان تأکید بسیاری متوجه عقاید شخصی و موقعیت زندانیان شده بود از جمله نظرشان درباره ولایت فقیه^{۱۰۱} و سازمانهای سیاسی.^{۱۰۲} سؤالها بسته به اینکه زندانی به مجاهدین وابسته بود و یا به یک حزب چپگرا، فرق می‌کرد. در مورد چپگرایان، به نظر می‌رسید که تفاوت عمده در مورد تأکید بر اعتقادات مذهبی شخصی است.^{۱۰۳} کماکان از زندانیان می‌پرسیدند که آیا مایلند بیانیه عمومی صادر کنند و یا در حضور دیگر زندانیان مصاحبه شده و سازمانهای خود را محکوم نمایند.^{۱۰۴}

یک زندانی سابق که وابسته به مجاهدین بود گزارش می‌کند که در آذر ماه ۱۳۶۶ مقامات امنیتی و مأموران گوهردشت شروع به سرکوب نمودند. مقامات از زندانیان سؤالاتی راجع به اتهامات و محکومیت آنها می‌پرسیدند و می‌خواستند بدانند آیا زندانیان مایل تهیه مصاحبه‌ها و یا اعتراف نامه‌ها هستند یا نه. آنها زندانیان را بر اساس پاسخ‌هایی که می‌دادند به گروه‌های مختلفی تقسیم کردند.^{۱۰۵}

یکی از زندانیان چپگرا در گوهردشت، در یک بعداز ظهر بهمن ماه ۱۳۶۶ که منتظر نوبت هواخوری در حیاط زندان بود، در عوض برای بازجویی احضار شد:

پس از مدتی یک پاسدار در حالیکه لیستی در دست داشت، اسامی ده نفر از بچه‌های بند را خواند و آنها را با زدن چشم بند از بند خارج کرد، اما هیچیک دیگر، به بند باز نگشتند ... پس از مدتی، در حالیکه سری آن بچه‌هایی که بیرون رفته بودند، هنوز باز نگشته بودند، سری دوم اسامی را که شامل ده نفر دیگر بود خواندند. از سری اسامی که خوانده می‌شد، متوجه شدیم که اسامی بر طبق حروف الفبا می‌باشد و انتخاب خاصی در میان نیست

^{۱۰۰} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۰۱} اصل ولایت فقیه که در قانون اساسی ایران گنجانده شده، نظریه‌ای درباره نحوه اداره حکومت است که ابتدا در دهه ۱۳۵۰ توسط آیت‌الله خمینی پیشنهاد گردید. بر طبق این نظریه در غیبت امام غایب، یک ولی فقیه که از همه شایسته‌تر است باید حکومت نماید. عباس امانت، «شریعه»، صص. ۳۱-۱۳۰ (۲۰۰۷)؛ نگاه کنید به دفتر سید علی خامنه‌ای: رهبری از دیدگاه امام خمینی، http://www.leader.ir/langs/en/index.php?p=leader_imam (تاریخ دسترسی: ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۹).

^{۱۰۲} نگاه کنید به «مصاحبه مهدی کیا با منیره برادران»، قابل دسترسی در <http://www.iran-bulletin.org/witness/MONIREH1.html> [از این به بعد: «مصاحبه با برادران»].

^{۱۰۳} برای مثال نگاه کنید به «مصاحبه با اصلانی»، رک. زیرنویس ۸۶.

^{۱۰۴} نگاه کنید به «گزارش سال ۱۹۹۰ سازمان عفو بین الملل»، ص. ۱۶؛ «پرورش»، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۲.

^{۱۰۵} نگاه کنید به مصداتی، رک. زیرنویس ۸۰، صص. ۶۶-۷۰.

سپس اسم مرا نیز همراه چند نفر دیگر از بچه‌ها خواندند. با زدن چشم بند از درب بند خارج شدیم و در راهرو بندها در حالیکه چشم بند به چشم داشتیم در انتظار ایستادیم. مجدداً به آهستگی اسم یک یک مان را خواندند و به داخل یکی از اتاقهای فرعی بند بردند. در پشت یک میز ایستادم، فردی که دستان او را از زیر چشم بند می‌دیدم و کت و شلوار پوشیده بود شروع به سؤال و جواب کرد. بعد از سؤال در مورد مشخصات و اتهام سیاسی‌ام، پرسید مسلمان هستم یا خیر که پاسخ دادم خیر، مسلمان نیستم و سپس پرسید آیا مارکسیست هستی یا خیر که پاسخ دادم مارکسیست هستم. بعد، پرسید آیا حاضر به انجام مصاحبه در جمع زندانیان برای محکوم کردن جریان سیاسی خویش هستم یا خیر که پاسخ منفی دادم و سپس مرا از اطاق خارج کرده و به جمع دیگر بچه‌هایی که پرسش و پاسخ را جواب داده بودند فرستادند. تمامی مان را در راهروی بندها با چشم بند نگه داشتند تا آخرین فرد بند را نیز مورد سؤال و جواب قرار دادند و سپس حوالی شب همگی مان را مجدداً به بند باز گرداندند.^{۱۰۶}

زندانیان سیاسی زن در زندان اوین تهران شبها مورد بازجویی قرار می‌گرفتند. از آنان سؤالاتی که معمول است پرسیده شد، مانند نام، اتهامات، مجازات و اعتقادات. اما عکس العمل بازجویان آنها را نگران ساخت. هنگامی که یک زندانی اعتراف می‌کرد که با فلسفه جمهوری اسلامی مخالف است و یا یک موضوع بحث برانگیز دیگر را مطرح می‌ساخت، بازجویان به جای آنکه مانند گذشته عصبانی شده و آنها را تهدید نمایند زندانیان را تشویق می‌کردند که آنچه در فکر آنها می‌باشد را بیان نمایند.^{۱۰۷}

یک زندانی چپگرا در گوهردشت به خاطر دارد که پس از جدا سازی مقدماتی زندانیان سیاسی، مقامات پرسشنامه‌های مفصلی را در میان آنان توزیع کردند که مجدداً سؤالاتی را درباره اعتقادات سیاسی و ایدئولوژیکی و موضوعات روز مطرح می‌ساخت. این پرسشنامه‌ها حداقل دوبار توزیع شد، دارای جزئیات بسیاری بود و پر کردن آن یک ساعت طول می‌کشید. در طی همین مدت، مقامات چندین لیست از زندانیان تهیه کردند. به دنبال نام هر زندانی ستونهایی با سؤالات بلی / خیر وجود داشت مانند «آیا توبه می‌کنید؟» یا «آیا نماز می‌خوانید؟» مقامات بسته به پاسخ زندانی در آن ستونها علامت تیک یا ضربدر می‌گذاشتند.^{۱۰۸}

۳, ۲. زندانیان مجدداً سازماندهی می‌شوند

بندهای زندان دوباره سازماندهی شد و برخی از زندانیان به سلولهای انفرادی فرستاده شدند.^{۱۰۹} از سال ۱۳۶۴، زندانیان چپگرا و مجاهدین را در کنار یکدیگر در زندانهای اوین و گوهردشت در تهران محبوس ساخته بودند. پس از انجام بازجویی ها، زندانیان به دو گروه مذهبی و غیرمذهبی تقسیم شدند. در زندان گوهردشت، زندانیان بر اساس مدت محکومیت خود نیز به گروه‌های فرعی تر تقسیم شدند. دو بند زندان محل نگهداری زندانیانی شده

^{۱۰۶} پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۳.

^{۱۰۷} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۰۸} مصاحبه با اطیابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۱۰۹} پرورش، رک. زیرنویس ۸، صص. ۵۴-۵۳.

بود که مدت باقیمانده حبس آنها کمتر از ده سال بود، و یک بند دیگر هم محل حبس آنها بود که محکومیت بین ده و پانزده سال داشتند. زندانیانی که مدت حبس آنها از پانزده سال تا حبس ابد بود و نیز ملی کشها به زندان اوین منتقل شدند.^{۱۱۰}

زندانیان را هنوز هم به سه زیرگروه دیگر تقسیم کردند. زندانیان قرمز آنها بودند که درباره هیچ یک از بخش های ایدئولوژی شان حاضر به مصالحه نبودند. زندانیان زرد پذیرفته بودند که درباره بعضی مطالب مصالحه نمایند. برای مثال، ممکن بود قبول کنند که درباره دیدگاه های مذهبی انعطاف داشته باشند، اما درباره وابستگی حزبی خود بیشتر پافشاری می نمودند. زندانیان سفید از دو گروه دیگر بسیار انعطاف پذیر تر به نظر می آمدند.^{۱۱۱}

سید حسین حسین زاده

معاون مدیر داخلی زندان اوین در سال ۱۳۶۷ بود. وی مسئول انتخاب و احضار زندانیان سیاسی در برابر کمیسیون مرگ تهران بود.

مقامات به هنگام دسته بندی زندانیان بعضی اوقات اشتباه می کردند. آنها بسیاری از طرفداران دو آتسه و متعهد را در گروه زندانیان سفید گذاشتند، در حالی که بسیاری از زندانیانی که کمتر معتقد و پایبند بودند را به عنوان زرد یا قرمز دسته بندی کردند.^{۱۱۲} برخی از مقامات زندانیان را بر اساس نحوه رفتار در زندان مورد قضاوت قرار می دادند تا بر طبق فعالیتها و اعتقادات سیاسی سابق آنها. در دیگر موارد هم زندانیان مرد که به عنوان سفید دسته بندی شده بودند درخواست می کردند و به آنها اجازه داده می شد که در کنار برادرشان در بند زندانیان زرد یا قرمز باشند.^{۱۱۳}

مقامات مجاهدین و چپگرایان زندانی را در بسیاری از زندانها کاملاً از یکدیگر جدا ساخته و شبکه های ارتباطی جا افتاده آنها را از بین برده بودند. این کار به مقامات اجازه می داد که نقشه خود را در دو مرحله به اجرا در آورند—ابتدا مجاهدین و بعد هم چپی ها—در حالی که به این طریق چپگراها را هم در بی اطلاعی کامل نسبت به سرنوشت خود نگاه داشته بودند. یکی از زندانیان می نویسد:

تمامی شبکه های ارتباطی که در اثر تجربیات شکنجه و اعدام تشکیل یافته بودند کاملاً نابود شدند. با این تدارکات رژیم خمینی خود را برای قتل عام خونین زندانیان سیاسی آماده کرده بود.^{۱۱۴}

اینطور معلوم می شود که بازجویی ها و سازماندهی مجدد زندانیان که متعاقب آن صورت گرفت، تقریباً در تمامی زندانهای ایران صورت گرفت. اما به هر حال در زمانبندی و جزئیات خاصی با هم تفاوت داشتند. برای مثال، در اواسط ۱۳۶۶ سیستم اداری زندان زنجان زندانیان را بین سه بند مجدداً سازماندهی کرده و بعضی از آنها را به زندانهای دیگر منتقل ساخت. مقامات همچنین امکاناتی از قبیل دستیابی به روزنامه، تلویزیون، و اجازه

^{۱۱۰} مصاحبه با اصلانی، رک. زیرنویس ۸۶.

^{۱۱۱} همان.

^{۱۱۲} همان.

^{۱۱۳} همان؛ مصاحبه با اطیابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۱۱۴} رضا غفاری، «خاطرات یک زندانی از زندانهای جمهوری اسلامی»، ص. ۲۳۷ (۱۹۸۸) (ترجمه از منبع انگلیسی).

ملاقات ها را لغو کردند.^{۱۱۵} در زندان دستگرد در اصفهان، فقط در حدود چهار یا پنج ماه پیش از شروع قتل عام در تیر ماه تغییرات مشابهی صورت گرفت. مقامات به زندانیان اطلاع دادند که کمیسیونی از زندان بازدید خواهد نمود تا درباره وضعیت آنها و تخلیه زندان تصمیم بگیرد. در عوض، پس از انجام یک سری پرسشها، مقامات چند بخش را در یکدیگر ادغام کرده و در نتیجه دو بخش بزرگتر تشکیل دادند. مدت کوتاهی پیش از اعلام آتش بس در اوایل مرداد، زندانیان پرسشنامه‌هایی را پر کردند که درباره دیدگاهی آنها نسبت به جمهوری اسلامی می‌پرسید و از آنان می‌خواست نظر خود را درباره خمینی، ایالات متحده و مجاهدین بنویسند. این پرسشها هم برای مجاهدین و هم برای چپگرایان یکسان بود.^{۱۱۶} در همدان مقامات شروع به بازجویی نموده، پرسشنامه‌هایی را میان زندانیان توزیع کردند و آنها را فقط چند هفته پیش از قطع ارتباط کامل (در ۸ مرداد) به گروه‌های مختلفی تقسیم نمودند. این مراحل در طی تابستان ادامه یافت.^{۱۱۷}

اکنون بازماندگان با نگاهی به گذشته در می‌یابند که اعلام خطرهای دیگری هم در ارتباط با این قتل عام قریب الوقوع وجود داشته است. یکی از زنان زندانی در اوین به خاطر می‌آورد که چند ماه قبل از قتل عام میزان اختلافات در اوین شدت یافت. به نظر او هم زندانیان و هم نگهبانان در این امر مقصر بودند.^{۱۱۸} زندانیان مرد، به ویژه مجاهدین، در مباحثات سیاسی خود بی‌باک تر بوده و به شدت نسبت به زدن زندانیان اعتراض می‌کردند، و این به نوبه خود به کتک زدنهای بیشتری می‌انجامید. همزمان با این وضع، زندانیان زن مرتباً اخطارهایی را از جانب پاسداران دریافت می‌کردند، اما نمی‌توانستند صحت این تهدیدها و هدف آن را درک کنند:

پاسدارها به بچه‌های بند ما گفته بودند که اتفاقاتی دارد می‌افتد، هواس تان باشد که شما انتظار آن را هم ندارید. می‌گفتند: «ما به شما اخطار می‌دهیم؛ شاید هیچ یک از شماها زنده بیرون نیایید». منتها، ما نمی‌دانستیم که آیا آنها راست می‌گویند و یا تهدید می‌کنند.^{۱۱۹}

همسر یکی از افرادی که در زندان اوین محبوس بوده به یاد می‌آورد که در اوایل ۱۳۶۷ نگهبانان چند کتاب به او دادند و گفتند شوهرش دیگر بیش از این به این کتابها نیازی ندارد. شوهرش به او گفت آنها تمام کتابها را از سلولها جمع آوری کرده اند. وی به یاد دارد که ملاقاتها در اواخر تیرماه متوقف گردید.^{۱۲۰}

۴. قتل عام

در تیرماه ۱۳۶۷، دیگر ارتباط زندانهای سراسر ایران با بیرون قطع شده بود. اگرچه تاریخ و مراحل انجام آن در تمام زندانها دقیقاً یکسان نبود، اما ارتباط زندانیان با دنیای خارج کاملاً قطع شده بود و به اعضاء خانواده آنها

^{۱۱۵} مصاحبه منیره برادران با رحمت غلامی، (۲۰ ژوئیه ۲۰۰۸)، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article171> [از این به بعد:

«مصاحبه با غلامی»]. رحمت غلامی به دلیل ارتباط با فداییان (اقلیت) در ۱۳۶۲ دستگیر شد و ۶ سال در زندان زنجان در حبس بود.

^{۱۱۶} مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۱۷} مصاحبه با امینیان، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۱۸} نگاه کنید به مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۱۹} همان.

^{۱۲۰} مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با سپیده (۲۸ مه ۲۰۰۹) [از این به بعد: «مصاحبه با سپیده»].

مجتبی حلوائی عسگر

مسئول انتظامی زندان اوین در سال ۱۳۶۷ بود. گزارش شده است که وی در بازجویی زندانیان احضار شده در برابر کمیسیون مرگ تهران دست داشت.



هیچگونه اطلاعاتی درباره محل و موقعیت عزیزانشان داده نمی‌شد. مقامات ملاقاتهای خانوادگی، مکالمات تلفنی، و نامه‌ها را قطع کردند؛ تمام رادیو‌ها و تلویزیون‌ها را گرفتند؛ دسترسی به محلهای تجمع را محدود ساختند؛ دادن داروهای حیاتی به زندانیان بیمار و مراجعه آنها به درمانگاه زندان را قدغن ساختند؛ و بستگان مضطرب را بدون دادن هیچگونه

توضیحی درباره موقعیت عزیزانشان از درهای زندان راندند.^{۱۲۱} این قطع ارتباط‌ها یا پیش از ورود کمیسیون ویژه فتوای خمینی و یا همزمان با آن بود. این کمیسیونها که زندانیان آنها را کمیسیون‌های مرگ می‌نامیدند، زندانیان را بازجویی نموده و دستور می‌دادند که آنها شکنجه و یا اعدام شوند.

۴, ۱. ارتباط زندانها با بیرون قطع می‌شود

این قطع ارتباط سریع و همساز شده بود، و بر روی زندانیان و خانواده‌های آنها در سراسر کشور تأثیر می‌گذاشت.^{۱۲۲} نیما پرورش، یکی از اعضاء سازمان چپ‌گرای پیکار، در زمان دستگیری او در زمستان ۱۳۶۲ فقط پانزده سال داشت. وی در خاطرات خود می‌نویسد که «تمامی ارتباط ما با بیرون و اجتماع قطع شده بود»:

با قطع شدن هواخوری، در نوعی قرنطینه و انزوا قرار گرفتیم. تنها ارتباطات ما تماس‌گیری با مورس با بندهای ملی‌کش‌ها و از طریق آنها با بندهای دیگر بود. پاسداران به هیچیک از سؤالات بچه‌ها پاسخ نمی‌دادند و جز سه وعده در روز برای دادن غذا درب بند را باز نمی‌کردند.^{۱۲۳}

امیر اطمیابی، یک زندانی چپ‌گرا در زندان گوهردشت تهران، به یاد دارد که بلافاصله پس از اعلام آتش‌بس زندانیان را از دیگر افرادی که خارج از بند خود بودند جدا کردند. او بر روی تقویم خود روز جمعه ۷ مرداد را به عنوان روزی علامت زده که تلویزیونها و بلندگوها را بردند و زندانیان دیگر اجازه نداشتند بیرون بروند. روز بعد، شنبه، تمام ملاقاتها لغو شد.^{۱۲۴}

^{۱۲۱} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۰۹؛ برای مثال، نگاه کنید به مصاحبه با باقری، رک. زیرنویس ۳۵ (به خاطر می‌آورد که در روز ۳۰ تیر ۱۳۶۷ تلویزیونها و روزنامه‌ها را از زندان اوین بیرون بردند)؛ مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸؛ مصاحبه با اطمیابی، رک. زیرنویس ۸۹ (به خاطر می‌آورد که در زندان گوهردشت کرج تلویزیونها و بلندگوها را در ۷ مرداد ۱۳۶۷ قطع کردند و ملاقاتها را هم در روز ۸ مرداد ۱۳۶۷ متوقف ساختند).

^{۱۲۲} برای مثال، نگاه کنید به مصاحبه امینیان، رک. زیرنویس ۹۸؛ نویسنده گمنام، «۱۳۶۷: کشتار جمعی زندانیان سیاسی در زندان در زاهدان»، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article204>؛ مصاحبه منیره برادران با رضا فانی یزدی (۵ ژوئن ۲۰۰۸)، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article153> [از این به بعد: «مصاحبه با یزدی»]. این مصاحبه به انگلیسی ترجمه شده و در وبسایت <http://abfiran.org/english/document-335.php> قابل دسترسی است (تحت عنوان «اعدام جمعی زندانیان سیاسی در مشهد، یک شهادت» [1988]). (*Mass Execution of Political Prisoners in Mashhad, A Testimony*).

^{۱۲۳} نگاه کنید به پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۵.

^{۱۲۴} مصاحبه با اطمیابی، رک. زیرنویس ۸۹.

یکی از بازماندگان زندان فجر اهواز تعریف می‌کند که در روز پنجشنبه یا جمعه (۶ یا ۷ مرداد) بعد از آنکه چند تن از زندانیان برای ملاقات رفته بودند، ملاقاتها به طور ناگهانی قطع شد. به همه دستور دادند به بندهای خود باز گردند:

همگی شروع کردیم به اعتراض و مجاهدین تصمیم گرفتند که در حیاط بمانند ... پس از چند بار تذکر از بلندگوی زندان، ناگهان عده‌ای نگهبان با کلاشینکوف در پشت بام ظاهر شدند و از بالا حیاط را در محاصره گرفته و به حالت تهدیدآمیزی به طرف ما قراول رفتند ... همگی به داخل اتاقها رفتیم. بحث بر سر تحلیل حادثه‌ای که پیش آمده بود، گرم بود که آمدند و تلویزیون را بردند. سپس یکی از بچه‌های مجاهد را که توبه رقیقی کرده ولی بیش از آن حاضر به همکاری نبود و به همین جهت هم در اتاق در بسته بود، صدا زدند. چند ساعت بعد که برگشت، معلوم شد که رضا سرامی، رئیس زندانهای خوزستان، شخصا با وی صحبت کرده است. محتوای صحبت‌هایش به شدت تهدیدآمیز بود و در واقع پیامی بود برای همه ما.

شب آن روز صدای بلندگوی زندان بلند شد. شخصی بعد از بسم الله القاسم الجبارین، چند آیه تهدیدآمیز ایراد کرد و سپس فریاد زد: «جوخه شماره ۱ آتش». صدای رعدآسای رگبارها در زندان پیچید. بعد «جوخه شماره ۲ آتش» و باز صدای رگبارها. ما فکر کردیم که اتاق به اتاق مشغول کشتار زندانیان هستند و به زودی نوبت ما می‌رسد ... قضیه آن شب یک نمایش بود. دود باروت فضا را اشباع کرده بود.^{۱۲۵}

بازمانده دیگری که از نام مستعار منوچهر استفاده می‌کند، در بند قرنطینه زندان بود. روز پس از بردن تلویزیون ها و روزنامه‌ها، او صدای دویدن تعدادی را بر روی پشت بام و صدای شلیک گلوله را شنید. ملاقاتها قطع شد و زندانیان را به گروه‌هایی تقسیم کردند:

سرامی، رئیس زندانهای خوزستان که فکر کنم اصلیتش مربوط باشد به مبارکه اصفهان ... آمد به بندها برای سواکردن زندانیها. عده‌ای از جمله مرا جدا کردند و فرستادند زندان دستگرد اصفهان. ظاهراً آنهايي را که بنا داشتند اعدام کنند، نگه داشتند در اهواز و بقیه را فرستادند اصفهان. در حین جدا کردن زندانیها از همدیگر، همین سرامی از زندانیها می‌خواست که بگویند مثلاً مرگ بر رجوی یا مرگ بر مجاهد. درود بر خمینی ولی بعضی از هواداران مجاهدین می‌گفتند درود بر رجوی مرگ بر خمینی به هرحال وقتی کسی طبق میل سرامی شعار نمی‌داد به همراهانش می‌گفت اسم او را بنویسید برای آزادی.^{۱۲۶}

^{۱۲۵} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۱۲۶} مصاحبه منیره برادران با منوچهر (۲۲ ژوئیه ۲۰۰۸)، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article163> [از این به بعد: «مصاحبه با منوچهر»]. (۲۰ ژوئیه ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران). یک ماه پیش از شروع اعدامها، منوچهر از مسجد سلیمان به زندان فجر منتقل شده بود. او را مستقیماً به بخش قرنطینه زندان فرستادند.

شهلا آزاد، یکی از محبوسین زندان اوین در ۱۳۶۷، تغییرات مشابهی را به یاد دارد. او و شوهر او در سال ۱۳۶۲ به جرم وابستگی به سازمانهای غیرقانونی چپی، دستگیر شده بودند:

دیدیم یک گروه از بچه‌هایی که چهار یا پنج روز بعد از اعلام آتش بس ملاقات داشتند وقتی برگشتند گفتند یک نوشته‌ای را توی سالن ملاقات دیده‌اند که در آن نوشته شده بود که از آن روز به بعد تمام ملاقات زندان—چه داخلی و چه خارجی—تا اطلاع ثانوی مسدود می‌باشد. این خبر خیلی برای ما عجیب بود. برای اولین بار بود که زندان ملاقاتها را برای همه از جمله توابها قطع کرده بود. تا آن موقع، غیر از همان سالهای اول انقلاب و موج دستگیریهای ۶۰، هیچگاه پیش نیامده بود که ملاقات برای همه قطع شود. ما گیج مانده بودیم که جریان چیست.^{۱۲۷}

آزاد همچنین به خاطر دارد که بلافاصله پس از سخنرانی جمعه ۱۴ مرداد آیت‌الله موسوی اردبیلی، رئیس قوه قضاییه ایران، تمام تلویزیون‌ها و رادیو‌ها جمع‌آوری گردید.^{۱۲۸} اردبیلی مقاصد حکومت را واضحاً ابراز نمود:

قوه قضاییه در فشار بسیار سخت است ... که چرا اینها اعدام نمی‌شوند. باید از دم اعدام شوند. دیگر از آوردن و بردن پرونده محکومین خبری نخواهد شد.^{۱۲۹}

یکی از بازماندگان زندان یونسکوی دزفول (در جنوب غربی ایران) به یاد دارد که بلافاصله پس از آنکه اخبار حملات ارتش آزادیبخش ملی به زندان رسید ملاقاتها قطع شد.^{۱۳۰} یکی از بازماندگان همدان می‌گوید حدود ۸ مرداد ملاقاتها قطع شد، تلویزیونها از داخل بندها برده شد و زندانیان از دسترسی به روزنامه و هواخوری منع شدند. در طول دو ماه بعد زندانیان را از داشتن ارتباط با دیگران محروم ساختند.^{۱۳۱} زندانیان تبریز متوجه شدند که طی مرحله قطع ارتباط، بسیاری از زندانیان را به سلول انفرادی انداختند.^{۱۳۲} بازماندگان زندانهای سراسر کشور نیز خاطرات مشابهی دارند، از جمله زندانهای زنجان،^{۱۳۳} مشهد^{۱۳۴} و زاهدان.^{۱۳۵}

^{۱۲۷} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۲۸} همان.

^{۱۲۹} سازمان عفو بین‌الملل، «قدام فوری، مجازات مرگ»، شماره سازمان عفو بین‌الملل MDE 13/14/88، ۲ سپتامبر ۱۹۸۸.

^{۱۲۹} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۰؛ گزارش ۱۹۹۰ عفو بین‌الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۶.

^{۱۳۰} غلامرضا بقایی، «زندان یونسکوی دزفول و آن تابستان سیاه» (۱ سپتامبر ۲۰۰۳)، قابل دسترسی در

<http://www.bidaran.net/spip.php?article150> (بر اساس مصاحبه‌هایی با محمد رضا آشوغ) [از این به بعد: «غ.ر.بقایی»].

^{۱۳۱} مصاحبه با امینیان، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۱۳۲} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۲.

^{۱۳۳} مصاحبه با غلامی، رک. زیرنویس ۱۱۵ (که به یاد دارد دو سه روز پیش از احضار زندانیان ارتباط زندان با دنیای خارج قطع شد).

^{۱۳۴} مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲ (که به یاد دارد پس از آتش‌بس و حملات ارتش آزادیبخش ملی ارتباط زندان با خارج قطع شد).

^{۱۳۵} نگاه کنید به نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۱۲۲ (که به یاد دارد که مدت کوتاهی پس از آتش‌بس و حملات ارتش آزادیبخش ملی، ارتباط زندان با خارج قطع شد).

مقامات از ابراز هرگونه مطلبی به خانواده زندانیان درباره محل نگهداری عزیزان آنها امتناع می نمودند. تمام شعبه‌های دادسرا بسته شد و کسی از سیستم قضایی یا زندانها در دسترس نبود تا پاسخگوی سؤالات باشد. در تهران، مردم از نزدیک شدن به شعاع صد متری مراکز ملاقات در اوین و گوهردشت ممنوع شده بودند.^{۱۳۶}

۴، ۲. بازجویی، اعدام و شکنجه

کمیسیون مرگ ابتدا به سراغ هواداران مجاهدین رفت. بر طبق اظهارات برخی منابع، این کمیته صراحتاً می پرسید: «وابستگی سیاسی شما چیست؟» اگر زندانی پاسخ می داد «مجاهدین»، او را فوراً بیرون فرستاده و نام او را در لیست اعدامی‌ها قرار می دادند. اکثر یا شاید تمامی آنها در عرض یک تا دو روز پس از بازجویی اعدام شدند.^{۱۳۷}

اما اگر زندانی پاسخ می داد «منافق» (یعنی ریاکار و مزدور)، کمیسیون شروع به پرسیدن سؤالات سری دوم می کرد: «آیا شما حاضرید در تلویزیون و به طور علنی منافقین را محکوم کنید؟» «آیا حاضرید با جمهوری اسلامی علیه منافقین بجنگید؟» «آیا مایلید طناب دار را به گردن یک منافق فعال ببندید؟» «آیا حاضرید برای جمهوری اسلامی، مناطق مین گذاری شده را پاک کنید؟» در بیشتر موارد، دادن یک پاسخ منفی به یکی از این سؤالات، زندانی را به اعدام محکوم می کرد.^{۱۳۸}

بعضی از کمیسیون های مرگ با فریبکاری به زندانیان می گفتند نمایندگان عفو و بخشودگی هستند و مسئولیت آنها صدور فرمان بخشش برای زندانیان است.^{۱۳۹} هنگامی که زندانیان به مقصد واقعی بازجویان پی بردند، کمیسیونها هم از زندانیان درخواست نوشتن توبه نامه کرده ^{۱۴۰} و از آنان می خواستند که منافقین را در تلویزیون ملی معرفی و محکوم نمایند.^{۱۴۱} آنها همچنین از زندانیان می خواستند که عناصر ضد رژیم در داخل زندانها را معرفی نمایند.^{۱۴۲}

کمیسیونهای مرگ از اواخر مرداد تا اوایل شهریور شروع به بازجویی زندانیان چپگرا نمودند. تمرکز سؤالات بیشتر درباره تمایل گروههای چپگرای سکولار به روی آوردن و اجرای اسلام به شکلی که توسط حکومت تعیین شده، بود. از هواداران چپی ها می پرسیدند آیا مسلمان هستند، آیا نماز می خوانند و آیا جمهوری اسلامی را قبول دارند. بسیاری از افراد که از خواندن نماز امتناع ورزیدند اعدام شدند؛ بقیه را شلاق زدند. زنان چپگرایی

^{۱۳۶} «از آن روزهای تلخ»، کار، شماره ۱۴۲، ص. ۷ (۱۹۹۶).

^{۱۳۷} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۰؛ گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۶.

^{۱۳۸} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۵؛ مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۱۲۹؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۱۱-۲۱۰؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با اطیابی، رک. زیرنویس ۸۹؛ خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، صص. ۳۰۴-۰۵.

^{۱۳۹} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، صص. ۱۶۰، ۳۱۴؛ مصاحبه با اطیابی، رک. زیرنویس ۸۹؛ مصاحبه منیره برادران با محمد رضا آشوغ، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article185> [از این به بعد: «مصاحبه آشوغ»]؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۰.

^{۱۴۰} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۱۴۶.

^{۱۴۱} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۲؛ گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۶؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۱۱-۲۱۰.

^{۱۴۲} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، صص. ۱۵۸، ۱۸۴؛ گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۶؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۱۱-۲۱۰.

که حاضر به نماز خواندن نبودند را پنج بار در روز مطابق اوقات نماز شلاق می‌زدند (تا آنکه بالاخره قبول می‌کردند نماز بخوانند). بسیاری خودکشی کردند.^{۱۴۳}

ظاهراً کمیسیونها بین دو نوع مرتد تمایز قایل بودند: مرتد فطری و مرتد ملی. افراد در صورتی مرتد فطری به حساب می‌آمدند که در یک خانواده مسلمان پرورش یافته بودند (یا اینکه یکی از والدین آنها مسلمان بود) اما پس از رسیدن به سن بلوغ، آگاهانه تصمیم بر انکار عقیده گرفته بودند. از طرف دیگر، مرتد ملی به افرادی اطلاق می‌شد که در خانواده ای غیر مسلمان متولد گردیده اند، پس از بلوغ اسلام را پذیرفته اند، اما بعداً از عقیده خود برگشته اند.^{۱۴۴} زندانیانی که نماز نمی‌خواندند و در گروه نخست جای می‌گرفتند اعدام شدند.^{۱۴۵} افراد متعلق به گروه دوم را شلاق زدند.^{۱۴۶}

این وضعیت هرج و مرج به بعضی از زندانیان اجازه داد تا موقعیت را به نفع خود تغییر دهند. برای مثال، اگر چه بعضی از زندانیان چشم بند داشتند اما هنگام انتظار در سالن صف خود را تغییر داده و از گروهی به گروه دیگر می‌رفتند تا بازجویی نشوند.^{۱۴۷} در چند مورد نگهبانان زندانیانی را که به اعدام محکوم شده بودند اشتباهاً به صف نادرست فرستاده و در نتیجه، آنها

نجات یافتند.^{۱۴۸} بعضی زندانیان هم به این حد خوش شانسی نبودند. نگهبانان زندانیانی را که مورد علاقه آنها نبودند به جای زندانیانی که به مرگ محکوم شده بودند به صف اعدامی‌ها می‌فرستادند. درست همانطور که نگهبانان به اشتباه با فرستادن برخی به صف نادرست باعث نجات جان آنها می‌شدند، با فرستادن برخی دیگر به صف نادرست اشتباهاً باعث اعدام آنها می‌شدند.^{۱۴۹}

داوود لشکری

رئیس انتظامی امنیتی بدنام زندان گوهردشت در سال ۱۳۶۷ بود. بر اساس گزارشهای شهود عینی، وی در کمیسیون مرگ تهران شرکت داشته و در طی محاکمات مجدد و شتابزده زندانیان سیاسی نقش مشورتی مهمی را ایفاء می‌نموده است.

^{۱۴۳} نگاه کنید به آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۱۵-۲۱۲.

^{۱۴۴} آیت‌الله منتظری، «زندانی کردن مرتد ملی تا آنگاه که توبه کند»، قابل دسترسی در <http://www.amontazeri.com/farsi/mabani/html/1601.htm> همچنین نگاه کنید به ایمیل از دفتر آیت‌الله العظمی سیستانی به شخص گمنام (۶ ژوئن ۲۰۰۶؛ ۱۱:۴۵:۰۵ صبح) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۱۴۵} مجازات مرتد فطری مرگ آبی است. نگاه کنید به آیت‌الله منتظری، «زندانی کردن مرتد ملی تا آنگاه که توبه کند»، قابل دسترسی در <http://www.amontazeri.com/farsi/mabani/html/1601.htm>

^{۱۴۶} مردانی که مرتد ملی به حساب می‌آیند باید طی سه روز، سه بار به آنها فرصت داده شود تا از ارتداد خود توبه نموده و مسلمان شوند. اگر باز از توبه کردن امتناع ورزند، باید روز چهارم آنها را اعدام نمود. نگاه کنید به آیت‌الله خمینی، «تحریر الوسيله»، صص. ۹۵-۹۹۴ (جلد دوم). معلوم نیست که آیا این دوگانگی ارتداد فطری و ملی شامل حال زنان زندانی نیز می‌شود یا نه. نگاه کنید به همان؛ همچنین نگاه کنید به آیت‌الله منتظری، «زندانی کردن مرتد ملی تا آنگاه که توبه کند»، قابل دسترسی در <http://www.amontazeri.com/farsi/mabani/html/1601.htm> آبراهامیان می‌گوید زنان چپ‌گرای غیرمذهبی اعدام نشدند زیرا «زنان کاملاً مسئول رفتار خود نبودند، و برای زنان نافرمان، از جمله مرتدها، می‌توان مجازاتهای مشروط تعیین کرد تا روش خود را تصحیح نموده و از مردان مافوق خود تبعیت نمایند». آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۲۱۴-۱۵.

^{۱۴۷} نگاه کنید به مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، صص. ۱۶۵، ۱۷۶.

^{۱۴۸} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۲۱۴.

^{۱۴۹} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، صص. ۱۷.

۴,۳. تهران: زندانهای اوین و گوهردشت

در تهران اعدامها در زندانهای اوین و گوهردشت (که با ازدحام جمعیت روبرو بودند) انجام می‌شد.^{۱۵۰} در طی تابستان و پاییز ۱۳۶۷، کمیسیون مرگ که در نتیجه فتوای خمینی تشکیل یافته بود مرتباً در بین این دو زندان در حرکت بود.^{۱۵۱} اعضای این کمیسیون شامل دو نفری که در فتوای خمینی نام برده شده بودند (حسینعلی نبیری به عنوان حاکم شرع این کمیسیون، و مرتضی اشراقی دادستان انقلاب تهران، به علاوه مصطفی پورمحمدی، معاون وزیر اطلاعات) می‌شد.^{۱۵۲} با وجود این، زندانیان گزارش می‌کنند که افراد دیگری هم در این بازجویی‌ها شرکت می‌کردند.^{۱۵۳} آنها شامل ابراهیم رئیسی (معاون دادستان تهران)،^{۱۵۴} داوود لشکری (مسئول انتظامی امنیتی گوهردشت)،^{۱۵۵} محمد مقیثه‌ای (ناصریان) (مدیر داخلی زندان گوهردشت)،^{۱۵۶} اسماعیل شوشتری (رئیس سازمان زندانهای کشور در ۱۳۶۷)، علی مبشری (قاضی شرع اوین)، سید حسین مرتضوی (مدیر داخلی اوین)، سید حسین حسین زاده (معاون رئیس زندان اوین)،^{۱۵۷} و مجتبی حلوایی عسگر (مسئول انتظامی امنیتی اوین)^{۱۵۸} بودند.

۴,۳,۱. زندان گوهردشت

گوهردشت که در حومه کرج واقع شده، در حدود ۲۰ کیلومتری تهران قرار دارد و محل نگهداری زندانیان

محمد مقیثه‌ای (ناصریان)

مدیر داخلی زندان گوهردشت بود و اکنون یکی از مقامات عالی‌رتبه قضائی می‌باشد. مقیثه‌ای به عنوان مدیر داخلی گوهردشت، در کمیسیون مرگ تهران شرکت نموده و نقش حساسی در اتخاذ تصمیم برای اینکه کدامیک از زندانیان اعدام شوند داشته است.

سیاسی و غیر سیاسی می‌باشد. گوهردشت در ابتدا قلعه‌ای بود که توسط شاه ساخته شده بود و در زمان جمهوری اسلامی به یک زندان سه طبقه تبدیل شد که دارای صدها سلول انفرادی و بندهای بزرگ برای اسکان ۸۰۰۰ زندانی بود.^{۱۵۹} هنگامی که این زندان در آبان ۱۳۶۱ مورد استفاده قرار گرفت، به عنوان بزرگترین ندامتگاه در خاورمیانه

^{۱۵۰} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۷ (موضوع ازدحام جمعیت زندانیان را بیان می‌کند اما ذکر می‌نماید که تعداد بیش از اندازه زندانیان در زندانها، در سال ۱۳۶۷ به شدت سال ۱۳۶۰ نبود).

^{۱۵۱} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۰.

^{۱۵۲} نگاه کنید به خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، صص. ۳۰۲، ۳۰۵؛ همچنین نگاه کنید به حسن پویا، «پروژه کشتار تابستان ۶۷»، ص. ۱۲، خاوران ۱۱ (۲۰۰۳)، قابل دسترسی در <http://www.khavar.com/Adobe/Tabestan67.pdf>

^{۱۵۳} آرایش نفرات در کمیسیون مرگ ثابت نبود. همان. بنا به گزارشها، در کمیسیون مرگ تهران تا ۱۶ نفر افراد مختلف شرکت کردند، از جمله نمایندگان آیت‌الله خمینی، رئیس جمهور، دادستان کل، دادگاه‌های انقلاب، وزارتخانه‌های دادگستری و اطلاعات، و مقامات زندان. آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۰.

^{۱۵۴} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۵؛ مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۶۶؛ مصاحبه با امینیان، رک. زیرنویس ۹۸ (شرح می‌دهد که چگونه در ۸ مرداد، شب تولد امام رضا، حاکم شرع سلیمی، دادستان رئیسی، رئیس زندان ملکی، و مسئول وزارت اطلاعات مشهد موسوی به همراه چند نگهبان به بند او آمدند و از هر یک از همبند های او خواستند نظر خود را درباره حزب سیاسی خود اعلام داشته و اظهار ندامت نمایند).

^{۱۵۵} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۶۶.

^{۱۵۶} مصاحبه با اصلانی، رک. زیرنویس ۸۶؛ مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۶۶.

^{۱۵۷} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۶۶.

^{۱۵۸} همان؛ مصاحبه با بقایی، رک. زیرنویس ۳۵.

^{۱۵۹} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، صص. ۱۰۵، ۱۳۵.

شهرت یافته بود.^{۱۶۰} زندان گوهردشت بد آوازه بود زیرا این محل رسماً برای استفاده به عنوان دارالتأدیب اختصاص داده شده بود.^{۱۶۱} در سال ۱۳۶۷، مدیر داخلی گوهردشت محمد مغیسه‌ای (که در میان زندانیان به ناصریان شهرت داشت) و مسئول انتظامی امنیتی آن داوود لشکری بود.^{۱۶۲}

سازمان مجاهدین

این کمیسیون بر طبق گزارشها در عرض چند روز پس از اعلام آتش بس و حمله ارتش آزادیبخش ملی در ۳ مرداد، شروع به بازجویی و اعدام مجاهدین در زندان گوهردشت کرد. امیر اطمیابی، یکی از اعضای حزب توده که در بند ۲۰ زندانی بود، می‌گوید در شنبه شب پس از شنیدن خبر حملات ارتش آزادیبخش ملی، «سر و صداهای عجیبی که شبیه انداختن کپسولهای گاز مخصوص آشپزخانه بود» می‌شنید. او کامیون‌های بزرگ دارای کانتینر را دید که وارد قسمت بارگیری در سالن حسینی‌ه شدند، اما نمی‌توانست ببیند چه چیزی بار این کانتینرها می‌شود. این سروصداها چندین بار تکرار شد. او از آن شنبه به بعد هر بار این صداها را می‌شنید در تقویمش علامت می‌زد.^{۱۶۳}

او به یاد دارد که در ۱۲ مرداد متوجه شد که این سروصداها مربوط به انداختن اجساد به داخل این کانتینرهاست. در آن مرحله او شروع به شمردن این صداها کرد که چیزی بین ۵۰ تا ۵۵ بار در هر شب بود.

یک شب به انتهای راهره رفتیم تا به حمام و توالت رسیدیم. خودمان را کشیدیم بالا که شاید بتوانیم از پنجره ببینیم چه خبر است و این کامیون وسط شب مشغول چه کاری است. هرگز تصویری مانسند آن ندیده بودیم. متوجه شدیم که دارند زندانیان مرده را توی کامیون بار می‌کنند. اجساد را به چشم خودمان دیدیم. بعد چند نفر از نگهبانان بالای کامیون رفتند و اجساد را جا به جا کردند زیرا کانتینر کامیون داشت پر می‌شد. تازه آن موقع متوجه شدیم چه اتفاقی می‌افتد و این سروصداها از کجا می‌آیند. وقتی اجساد را توی کامیون می‌انداختند انعکاس صدا ایجاد می‌شد، مثل یک طبله. این صداهای اجساد بود که داخل کامیون می‌انداختند. بعد از مدتی دیگر صدای نمی‌آمد چون اجساد زندانیان کم کم روی هم جمع می‌شدند.^{۱۶۴}

^{۱۶۰} همان؛ مصداقی، رک. زیرنویس ۴۸، پیوست: زندان گوهردشت.

^{۱۶۱} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۱۶۸.

^{۱۶۲} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، صص. ۴۹-۲۴۸.

^{۱۶۳} مصاحبه با اطمیابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۱۶۴} همان. ساختمان بند ۲۰ از ساختمان اصلی زندان به شکل حرف «ال» (L) بیرون آمده بود. توالت‌ها و حمام‌ها در یک انتهای حرف «ال» و آمفی تئاتر (سالن اجتماعات) در انتهای دیگر آن قرار گرفته بود. در نتیجه، اطمیابی از توالت می‌توانست حیاط زندان و آمفی تئاتر را (که کامیون‌ها در آنجا بارگیری می‌کردند) ببیند.

اطیابی و همبندانش همچنین به صحبت‌های کمیسیون مرگ که جلساتشان در ابتدا در اطاقی برگزار می‌شد که درست بالای سر بند آنها قرار داشت، گوش فرا می‌دادند.^{۱۶۵} آنها می‌شنیدند که اعضای کمیسیون درباره فتوا و چگونگی اجرای آن با هم مشورت می‌کردند. اعضای کمیسیون اظهار نظر می‌کردند که در صورتی که زندانیان درباره اعتقادات واقعی خود دروغ بگویند چه باید کرد. برای چندین روز اطمینان و هم سلولیه‌های او به صحبت‌های کمیسیون مرگ گوش می‌کردند تا آنکه محل وی را به جای دیگری منتقل نمودند.^{۱۶۶} او یک مورد بازجویی را شنید:

کسی آمد و پرسید: «به چی اعتقاد داری؟ کسی دیگر گفت این فرد هنوز سرموضعی است. زندانی جواب داد که او دیگر سرموضعی نیست و کاری نکرده. کمیته از او پرسید که آیا حاضر است به جبهه برود و با عراق بجنگد. او گفت «بلی». سپس از او پرسیدند: «اگر حضری توبه کنی، می‌توانی اسامی آنها را که وانمود می‌کنند تواب هستند را در اختیار ما بگذاری؟» وی جواب داد: «من کسی را نمی‌شناسم». بعد از او پرسیدند: «آماده‌ای یک سرموضعی را اعدام کنی؟» گفت «نه». او را فرستادند بیرون. من شخصاً تمامی این گفتگو را از پنجره شنیدم. آنها می‌خواستند این زندانی ثابت کند که دیگر مجاهد نیست.^{۱۶۷}

آنها همچنین صحبت‌های مربوط به چگونگی دار زدن زندانیان را استراق سمع کردند. یکی از اعضای کمیسیون درباره تجربه خود از استفاده جرثقیل برای دار زدن چندین زندانی توضیح می‌داد. آنها بعداً از زندانی‌هایی که بازگشتند تا وصیت نامه‌های خود را بنویسند و وسایل شان را در کیسه‌های پلاستیکی بگذارند، شنیدند که هر بار شش زندانی را فرا می‌خوانند که به دار آویخته شوند. اطمینان به یاد می‌آورد که پس از استراق سمع سخنان کمیسیون مرگ، آنها می‌دانستند که هواداران مجاهدین در حال اعدام می‌باشند.^{۱۶۸} اطمینان همچنین دریافت که زندانیان مجاهد که اعدام می‌شوند از زندانیانی هستند که در سلول‌های انفرادی بالای سر بند ۲۰ قرار دارند، و از طریق کد تلگراف مورث (که با زدن انگشت بر روی نرده‌های آهنی صورت می‌گرفت) با یکدیگر ارتباط برقرار کردند.^{۱۶۹}

مرتضی اشراقی

داستان تهران بود و به عنوان یکی از اعضای کمیسیون مرگ در فتوای خمینی شناسایی شده است. وی در کنار نیری و پورمحمدی در کمیسیون مرگ تهران عمل کرد و به عنوان رئیس دیوانعالی کشور خدمت کرده است.

^{۱۶۵} همان. آنها از نخستین سلول ساختمان اصلی گوش فرا می‌دادند. بنابراین او و دیگر هم‌بندان می‌توانستند به جلسه ملاقات کمیسیون مرگ که در طبقه دوم ساختمان اصلی برگزار می‌شد، گوش فرا دهند. نگاه کنید به مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۷۶ (گزارش می‌کند که برخی از زندانیان در قسمت اداری زندان که بین درمانگاه و محوطه ملاقات قرار داشت بازجویی می‌شدند).

^{۱۶۶} بعدها زندانیان در اطاقی نزدیک سالن حسینی، یعنی محلی که برای اعدامها استفاده می‌شد، بازجویی می‌شدند. مصاحبه با اصلانی، رک.

زیرنویس ۸۶

^{۱۶۷} مصاحبه با اطمینان، رک. زیرنویس ۸۹

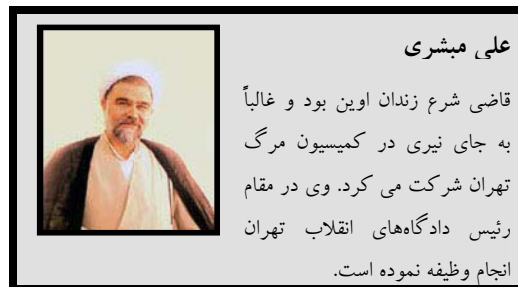
^{۱۶۸} همان؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۱ (گزارش می‌دهد که زندانیان در گروه‌های شش نفره به دار آویخته می‌شدند).

^{۱۶۹} مصاحبه با اطمینان، رک. زیرنویس ۸۹

نیما پرورش، یکی دیگر از بازماندگان گوهردشت، شرح می‌دهد که چگونه مدت کوتاهی پس از شنیدن خبر حمله ارتش آزادیبخش ملی از یکی از نگهبانان از جریان اعدامها باخبر شد:

از بندهای ۷ و ۸ که توسط بند ملی کش‌ها با ما تماس می‌گرفتند مطلع شدیم که بچه‌های این بندها طی ساعات شب و حتی هنگام روز کامیونهای بزرگ یخچال داری را می‌بینند که در محوطه آمفی تئاتر (که متصل به ساختمان این بندها بود) در زندان گوهردشت اجساد بسیاری را داخل آنها پر کرده و خارج می‌شوند. عده‌ای از زندانی‌ها ماجرای این اجساد را به کشته‌شدگان در حمله مجاهدین در مرزها ۵۷ نسبت می‌دادند. چندی بعد مجدداً از طریق همین بندها مطلع شدیم که زندانیان بند ۷ و ۸ از بوی تعفن و گندیدگی اجساد در بندهایشان به ستوه آمده‌اند و موضوع را با پاسدار بندهایشان طرح کرده‌اند و متعاقب آن، هنگام شب پاسدارانی را دیده‌اند که مشغول سم پاشی اجساد می‌باشند که در کامیونها بارگیری می‌شوند.^{۱۷۰}

چند روز بعد، پرورش از یکی از مجاهدین زندانی که به اطاق پهلوی سلول وی منتقل شده بود درباره کمیسیون مرگ شنید. زندانی مزبور به او گفت ریاست این کمیسیون با اشرافی و نیری است و نیز گروه‌هایی از زندانیان مجاهدین را «دوباره محاکمه خواهند کرد»:



آنان که خود را وابسته به سازمان مجاهدین معرفی می‌کنند و یا حاضر به پذیرش مصاحبه و محکوم کردن حمله مجاهدین به مرزها نیستند، [را] در آمفی تئاتر زندان به دار می‌آویزند و تاکنون بچه‌های بسیاری را هر روزه اعدام کرده‌اند.^{۱۷۱}



برخی از زندانیان چپگرا این اخبار را شایعه پنداشتند.^{۱۷۲} برخی دیگر هم فکر می‌کردند مجاهدین زندانی هدف قرار گرفته‌اند و آنها در خطر نیستند. همانطور که اصلانی شرح داد، «ما که نه سر پیاز بودیم و نه ته پیاز. ما برای رژیم تهدیدی به شمار نمی‌رفتیم».^{۱۷۳} بعضی از زندانیان چپگرا حتی پس از مشاهده کامیونهای بزرگی که از راه می‌رسیدند (و نیز استعمال مواد ضدعفونی

^{۱۷۰} پرورش، رک. زیرنویس ۸، صص. ۵۶-۵۷. زندانیان همچنین دیدند که مدیر داخلی زندان، داوود لشکری طناب به داخل سالن آمفی تئاتر زندان می‌برد. مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۱۳۲.

^{۱۷۱} پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۷.

^{۱۷۲} مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با م.م. (۲۷ مه ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با م.م.»]؛ پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۷.

^{۱۷۳} مصاحبه با اصلانی، رک. زیرنویس ۸۹.

کننده) باز هم به هیچ چیز شک نکرده بودند.^{۱۷۴}

چپگرایان

اطیابی دوران آرامی را از ۲۷ مرداد تا ۴ شهریور به یاد می‌آورد که همزمان با مراسم عزاداری آغاز محرم (ماه‌ی که برای تشکیلات روحانیون شیعه ایران از اهمیت مذهبی به سزایی برخوردار است) بود.^{۱۷۵} ظاهراً کمیسیون مرگ از اواخر مرداد ۱۳۶۷ اعدامها را برای برگزاری محرم به تعلیق انداخت.^{۱۷۶} اطيابی به یاد می‌آورد که او و هم سلولی‌های او آسوده شده و امیدوار شدند که موج اعدامها از کنار آنها گذشته است.^{۱۷۷}

اما با وجود این، در روز ۵ شهریور کمیسیون مرگ بازجویی زندانیان چپگرا در گوهردشت را آغاز نمود.^{۱۷۸} مهدی اصلانی که به دلیل عضویت در سازمان فداییان از سال ۱۳۶۲ زندانی شده بود، به خاطر می‌آورد که آنروز زندانیان بند بالای با مورش خبر دادند که اتفاقی غیر عادی در شرف وقوع است. همان روز، وقتی که پرورش با یکی از رفقای خود در بند ملی کش در حال تماس برقرار کردن بود، یکی از نگهبانان در را گشوده و تعدادی از زندانیان را فراخواند. او بعداً باخبر شد که در آن روز زندانیان بند های ۷ و ۸، که بندهای چپگرایان بودند، احضار شده اند. وی معتقد است از همان روز رژیم اعدام چپگرایان را آغاز نمود.^{۱۷۹}



این مرحله دوم بازجویی‌ها «به معنای واقعی کلمه به دادگاه تفتیش عقاید شباهت داشت—یعنی به جای تحقیق درباره وابستگی‌های مذهبی و سازمانی درباره عقائد مذهبی پرس و جو می‌شد».^{۱۸۰} سؤاها بر روی انجام آداب مذهبی تمرکز داشت تا بتوان میزان تقوای زندانی را اندازه‌گیری نمود: «آیا شما مسلمان هستید؟»، «آیا به خدا

^{۱۷۴} همان؛ نگاه کنید به پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۷.

^{۱۷۵} حدود ۱۴۰۰ سال پیش، در ماه محرم، نوه حضرت محمد (امام حسین) در جنگی کشته شد. از آن هنگام به بعد، شیعیان سالگرد وفات او را به ویژه طی اولین ۱۳ روز ماه محرم گرامی می‌دارند.

^{۱۷۶} آیت‌الله منتظری در خاطراتش نوشت: «اول محرم (۲۲ مرداد ۱۳۶۷) شد من آقای نیری که قاضی شرع اوین و آقای اشراقی که دادستان بود و آقای رئیسی معاون دادستان و آقای پورمحمدی که نماینده اطلاعات بود را خواستم و گفتم الان محرم است حداقل در محرم از اعدامها دست نگه دارید، آقای نیری گفت: ما تا الان هفتصد و پنجاه نفر را در تهران اعدام کرده‌ایم، دویست نفر را هم به عنوان سرموضع از بقیه جدا کرده‌ایم کلک اینها را هم بکنیم بعد هر چه بفرمایید و...!». خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، صص. ۳۰۶-۳۰۵؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه رادیو زمانه با آیت‌الله منتظری (۱۰ فوریه ۲۰۰۹) قابل دسترسی در http://zamaaneh.com/movie/2009/02/post_148.html

^{۱۷۷} مصاحبه با اطيابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۱۷۸} مصاحبه با اصلانی، رک. زیرنویس ۸۶ (که به یاد می‌آورد بندی که درست بالای بند او بود علامت فرستادند که واقعه‌ای غیرعادی در شرف وقوع است)؛ مصدقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۹۷.

^{۱۷۹} پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۷.

^{۱۸۰} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۲.

اعتقاد دارید؟» «آیا در ماه رمضان روزه می‌گیرید؟» درست مانند مجاهدین، یک پاسخ اشتباه اغلب به معنای مرگ بود.^{۱۸۱}

اطیابی به خاطر دارد که سحرگاه ۵ شهریور، داوود لشکری و نگهبانها به داخل بند او یورش برده و دستور دادند که زندانیان فوراً کار خود را متوقف کرده و در داخل راهرو صف بکشند. اطيابی به یاد دارد که او و چند تن دیگر (که مقامات معتقد بودند در زندان رهبران مورد احترام و یا چهره‌های اصلی مقاومت هستند) را نخست به حضور کمیسیون مرگ بردند. برخی از زندانیان فقط لباس زیر به تن داشته و بدون دمپایی بودند. به نظر اطيابی می‌آمد که مقامات خیلی شتاب دارند. نگهبانان زندانیان را زدند و به آنها دشنام داده و در راهرو در برابر اطاقی که کمیسیون مرگ در آن حضور داشت به صف کردند. مقامات زندان زندانیانی که بیش از همه مورد تنفر آنها بودند را در صف اول قرار دادند. اطيابی حدود ظهر وارد اطاق شد. اطاق بزرگی بود. چون بلند قد بود می‌توانست ببیند که در پس پرده سیاهی که در پشت کمیسیون قرار داشت چند تن به سرعت مشغول کار بر روی پرونده‌ها هستند. او معتقد بود که این افراد بازجویان و مأموران امنیتی بودند که تصمیم می‌گرفتند چه کسی باید اعدام شود.^{۱۸۲}

او نیری (که وی را به ده سال حبس محکوم کرده بود) و نیز اشراقی (که در ۱۳۶۴ دادستان وی بود) را شناخت. همچنین روحانی دیگری نیز حضور داشت که در آن هنگام او را نمی‌شناخت اما بعداً دریافت که نام وی پورمحمدی بوده است. او به اطيابی گفت حال که جنگ پایان پذیرفته دولت می‌خواهد تعیین کند چه زندانیانی را می‌تواند آزاد نماید. ابتدا از او پرسیدند آیا هنوز به حزب توده معتقد است یا نه. وی پاسخ داد «بلی». سپس از او درباره اعتقادات مذهبی خود سؤال کردند. او به کمیسیون گفت که مسلمان است اما نماز نمی‌خواند. وقتی از او پرسیدند چرا، وی توضیح داد که:

من قبل از اینکه بازداشت شدم نماز نمی‌خواندم، و متعقدم که اگر در زندان شروع به نماز خواندن کنم معنی نخواهد داشت. نمی‌خواهم در زندان وانمود کنم که شخصی هستم که بیورون زندان هرگز نبودم. نمی‌خواهم نماز بخوانم فقط برای اینکه در زندان به سر می‌برم. نماز خواندن اجباری ارزشی در حضور خداوند ندارد.^{۱۸۳}

نیری با تغییر پرخاش کرد: «ببریدش بیرون و آنقدر بزیندش تا نماز بخواند». بیرون اطاق فردی یک پرسشنامه حاوی همان گونه سؤالات به اطيابی داد. او هم پرسشها را مانند قبل پاسخ داده و امضاء نمود و به او گفتند همانجا بنشینند. بالاخره نگهبانان او و دیگر زندانیان را به طبقه سوم بردند. در آنجا بار دیگر از او پرسیدند آیا قبول می‌کند نماز بخواند یا نه. بیشتر آنها قبول کردند، اما اطيابی و چند تن دیگر امتناع ورزیدند و بنابراین آنها

^{۱۸۱} همان، ص. ۲۱۰؛ نگاه کنید به پرورش، رک. زیرنویس ۸، صص. ۵۹-۶۱.

^{۱۸۲} مصاحبه با اطيابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۱۸۳} همان.

را به یک تختخواب بسته و شلاق زدند—برای هر وعده نماز ده شلاق. نگهبانان در شلاق زدن با یکدیگر رقابت می کردند و غالباً دست عوض می کردند تا مطمئن شوند ضربات شلاق محکم است.^{۱۸۴}

پس از شلاق زدن، نگهبانان اطمینانی و زندانی دیگری به نام جلیل شهبازی را به اطاقی بردند. در آن اطاق فقط این دو تن چپگرا بودند. آنها تصمیم گرفتند بهتر است اعدام شوند تا آنکه تا دم مرگ شلاق بخورند. آنها از ناصریان، مدیر داخلی گوهردشت، خواستند دوباره آنها را نزد کمیسیون مرگ ببرد تا مطابق نقشه خود اعلام کنند مسلمان نیستند. صبح روز بعد ناصریان ده بار دیگر به آنها شلاق زد—پاهای اطمینانی آنقدر متورم و بی حس بود که دیگر نمی توانست راه برود. ناصریان سپس آنها را نزد کمیسیون مرگ برد و به عنوان از دین برگشتگانی که با خواندن نماز مخالفند معرفی نمود. هنگامی که از وی علت را پرسیدند، اطمینانی به کمیسیون مرگ گفت تا به پاهای متورم او نگاه کنند و صراحتاً اظهار داشت: «اگر اسلام شما این است، من مسلمان نیستم». اشراقی او را نصیحت کرد که نماز بخواند، اما اطمینانی امتناع کرد. نیری دستور داد او را به قسمت چپ ببرند.^{۱۸۵}

هنگامی که در صف اعدام بودند، اطمینانی به دستشویی رفت و نام خود را روی لباسهای زیر خود نوشت تا اگر او را دفن کردند خانواده او بتواند بعداً جسد وی را شناسایی کنند. در همان روز کمی دیرتر، نگهبانان او را دوباره به ملاقات اشراقی بردند. اشراقی سعی کرد اطمینانی را متقاعد سازد تا نماز بخواند، و او مجدداً به بخش سمت چپ فرستاده شد.^{۱۸۶} هنگامی که در صف اعدام در انتظار بود بازجوی سابق او، رحیمی، او را مجدداً درباره اعتقادات خود بازجویی نمود.^{۱۸۷}

هنگامی که نوبت اطمینانی فرا رسید دیگر دیر شده بود و با فرا رسیدن شب کمیسیون مرگ آنجا را ترک کرد. نیری دستور داد آنهايي که در انتظار بودند تا روز بعد به سلولهای خود برده شوند. آن شب اطمینانی با خود گفت از آنجا که فردا او را اعدام خواهند کرد فایده ای ندارد که آن شب باز شلاق بخورد، بنابراین او پذیرفت که نماز بخواند. هم سلولی او، جلیل شهبازی، قبول نکرد و صبح روز بعد خودکشی نمود.^{۱۸۸}

اصلانی به یاد دارد که در ۶ شهریور، داوود لشکری و نگهبانان زندانیان بند او را چشم بند زده و آنها را در برابر دو اطاق به صف کردند. زندانیها یک به یک وارد اطاق می شدند. هر اطاق یک بازجو داشت: ناصریان، مدیر داخلی گوهردشت، و لشکری، مسئول انتظامی امنیتی زندان. اصلانی توسط ناصریان مورد بازجویی قرار گرفت. او به یاد می آورد که اطاق کاملاً معمولی بود و در آن یک میز و صندلی برای ناصریان گذاشته بودند. ناصریان پرسید آیا اصلانی از حزب سیاسی خود حمایت می کند، آیا مسلمان است، و آیا نماز می خواند. اصلانی پاسخ داد

^{۱۸۴} همان.

^{۱۸۵} همان.

^{۱۸۶} اطمینانی معتقد است که اشراقی سعی می کرد که جان او را نجات دهد زیرا او از خانواده ای سید بود. مصاحبه با اطمینانی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۱۸۷} همان. اطمینانی معتقد است که رحیمی را مسئول بازجویی از اعضای حزب توده و فداییان (اکثریت) قرار داده بودند.

^{۱۸۸} همان. اطمینانی را بعداً به اوین انتقال دادند (او معتقد بود این در آذرماه انجام شد) و در بهمن ماه ۱۳۶۷ آزاد گردید.

که اگر چه وی از اعضاء فداییان بوده، اما نمی‌داند که حزب او در آن زمان درگیر چه فعالیت‌هایی است که او بتواند از آن حمایت کند. با وجود این، او اعتراف کرد که مسلمان نیست و نماز هم نمی‌خواند.^{۱۸۹}



اصلائی را با کابل زدند و او را با دیگر زندانیان در یک سلول کوچک انداختند. نیم ساعت بعد یک نگهبان آمد و نام او و نه زندانی دیگر را خوانده و آنها را به طرف سالن حسینیه هدایت نمود. آنها در مقابل اطاقی نزدیک سالن توقف کردند. فردی که در اول صف ایستاده بود جهانبخش سرخوش نام داشت و عضو فداییان (اقلیت) بود. ناصریان سرخوش را به داخل اطاق همراهی نمود. پس از چند دقیقه ناصریان با او بیرون آمده و او را به

دست یک نگهبان داد و به نگهبان گفت سرخوش را به قسمت سمت چپ ببرد. نفر دوم یک مسیحی بود. او و نفر سوم را به همان جهتی که زندانیان را آورده بودند باز گرداندند. نفر چهارم به طرف سمت چپ فرستاده شد. اصلائی بعداً فهمید زندانیانی که به طرف چپ فرستاده می‌شوند قرار است در سالن حسینیه اعدام گردند، و زندانیانی که به طرف سمت راست فرستاده می‌شوند قرار است به بند خود باز گردند (چون به خواندن نماز تن در داده‌اند). گروه سوم زندانیان را هم آنقدر شلاق می‌زدند تا قبول کنند نماز بخوانند.^{۱۹۰}

ناصریان اصلائی را خارج از نوبت به اطاق برد. درون اطاق اعضاء کمیسیون، نیری، اشراقی و پورمحمدی پشت یک میز بزرگ نشسته بودند. ناصریان پشت سر آنها ایستاد. اعضاء کمیسیون دوباره از او پرسیدند آیا مسلمان است و آیا نماز می‌خواند. اما جلسه تفتیش عقاید او ناتمام ماند چون تلفن زنگ زد. وی را به اطاق دیگری بردند که در آنجا او درباره بازجویی‌ها با دیگر زندانیان مشورت نمود. در آن مرحله او تصمیم گرفت به کمیسیون بگوید که مسلمان است اما نماز نمی‌خواند.^{۱۹۱}

اصلائی بعداً در ۹ شهریور برای بار دوم به کمیسیون مرگ احضار شد.^{۱۹۲} نیری مجدداً پرسید آیا او مسلمان است. این بار او اظهار کرد که مسلمان است اما حاضر نیست نماز بخواند زیرا نماز خواندن وی توهینی خواهد بود به افراد معتقد و متقی. کمیسیون موافقت نکرد و اشراقی پرس و جو را قطع کرد. ناصریان اظهار عقیده نمود که مسلمان باید نماز بخواند و پیشنهاد کرد که سبیل اصلائی را بتراشند. اشراقی موافقت کرد و اصلائی را از اطاق بیرون آوردند. یکی از نگهبانان نصف سبیل او را تراشید. سپس ناصریان از اصلائی خواست که یک کاغذ دستنوشته را امضاء کند. در آن کاغذ نوشته شده بود: «این شخص — از این به بعد نماز می‌خواند.» اصلائی

^{۱۸۹} مصاحبه با اصلائی، رک. زیرنویس ۸۶.

^{۱۹۰} همان.

^{۱۹۱} همان.

^{۱۹۲} مهدی اصلائی، «سخت‌رانی به مناسبت بیستمین سالگرد قتل عام ۱۳۶۷» کلن، جمهوری فدرال آلمان (۲۰ اوت ۲۰۰۸).

روی کلمه «نماز» خط کشید، اسم خود را روی آن نوشت و کاغذ را امضاء نمود. در پاسخ، ناصریان او را کتک زده و دشنام داد.^{۱۹۳}

اصلائی را با چهار یا پنج زندانی دیگر به سلول دیگری بردند و او را برای حدود بیست ساعت در آنجا نگاهداشتند. سپس آنها را به بند ۸ بردند که محل نگاهداری حدود ۲۰۰ زندانی بود که از دست کمیسیون مرگ جان سالم به در برده بودند.^{۱۹۴} اگرچه زندانیان بند ۸ را تحت فشار گذاشته بودند تا نماز بخوانند، اما اصلائی به خاطر می‌آورد که این فشار پس از حدود یک هفته کاهش یافت.^{۱۹۵}

پرورش با خبر شدن از اعدام زندانیان چپگرا را اینطور تعریف می‌کند:

هر چند از سرنوشت بسیاری از این بچه‌ها چند روز بعد مطلع شدیم ولی عدم بازگشت آنها به بندهایشان برای ما هشدار جدی بود. در سراسر آن روز و آن شب با بندهای دیگر تماس داشتیم و هیچیک اطلاعی از سرنوشت آنها نداشت. صبح روز بعد، در تماسی که با بند ملی‌کش‌ها داشتیم، متوجه شدیم که تمامی افراد بندهای ۷ و ۸ را با چشم بند، از بند خارج می‌کنند، و تمامی بچه‌های این دو بند را بعد از خروج، در راهرو به صف کرده و «داوود لشکری» به همراه چند پاسدار مشغول سؤال و جواب از آنها می‌شود از جمله نوع جرمشان، مدت محکومیت، آیا مسلمان هستید یا نه؟ و آیا نماز می‌خوانند یا نه؟ تعداد زیادی از بچه‌های بند ۷ را در همان روز پس از انجام این سؤال و جواب به دادگاهی به ریاست اشراقی برده بودند و از میان حدود ۸۵ تا ۹۰ نفر جمعیت این بند، تنها ۳۰ نفر زنده مانده و بقیه را همان روز به دار آویخته بودند. بچه‌های بند ۸ را نیز به دلیل اتمام ساعت کار دادگاه، به یکی از بندهای انفرادی برده و تمامی آنان را در انفرادی نگه داشته بودند. اینان در انفرادی موفق می‌شوند با یک نفر از باقی ماندگان روز اول تماس برقرار کنند و از طریق او اطلاع یابند که تمامی زندانیانی را که در روز اول از بندها خارج کرده بودند، دادگاهی کرده و در همان روز اعدام کرده‌اند. اطلاع این بچه‌ها از سرنوشت زندانیانی که در روز اول اعدام شده بودند کمک زیادی به زنده ماندن بسیاری از آنان کرده بود.^{۱۹۶}

پرورش تعریف می‌کند که کمیسیون مرگ کار خود را موقتاً در روزهای ۷ و ۸ شهریور معلق نمود.^{۱۹۷} در روز ۹ شهریور، تمام زندانیان بند او را چشم بند زدند و در راهرو به صف کردند. آنها را یک به یک داخل اطاقی

^{۱۹۳} مصاحبه با اصلائی، رک. زیرنویس ۸۶.

^{۱۹۴} اصلائی معتقد است که اشراقی جانش را نجات داد و نیز او را از شلاق خوردن مرتب نجات داد. مصاحبه با اصلائی، رک. زیرنویس ۸۶.
^{۱۹۵} اصلائی یک سال دیگر نیز در زندان ماند. او پس از آنکه در سمیناری که در آن رهبران سابق حزب توده سخنرانی کردند حضور یافته و در یک مراسم عفو عمومی شرکت جست، از زندان آزاد گردید. همان.

^{۱۹۶} پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۸.

^{۱۹۷} پرورش توضیح می‌دهد که چگونه جمهوری اسلامی این روزها را برای بزرگداشت سالگرد ترور رئیس‌جمهور محمد علی رجایی و نخست‌وزیر محمد جواد باهنر گرامی می‌داشت. پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۵۸.

بردند که لشکری و چند نگهبان در آن نشسته بودند. او به یاد دارد که آنهایی که گفتند مسلمان نیستند و نماز نمی‌خوانند در سمت چپ راهرو نشستند و آنهایی که گفتند مسلمان هستند در سمت راست راهرو نشستند.^{۱۹۸}

هنگامی که نوبت پرورش رسید، لشکری سیلی محکمی به صورت وی زد. پرورش به او گفت که مسلمان نیست، نماز نمی‌خواند، و به بهشت و جهنم هم اعتقادی ندارد. او را به طرف چپ راهرو فرستادند.^{۱۹۹} او و دیگر زندانیانی که در صف وی بودند را به طبقه اول بردند تا منتظر نوبت خود در برابر کمیسیون مرگ شوند. برخی از زندانیان که منتظر بودند اعدام شوند در گوشه چپ دادگاه نشسته بودند. پرورش به یاد دارد که اشراقی پشت یک میز نشسته بود. بر سر میز دیگری نگهبانان سرگرم کار بر روی پرونده‌های زندانیان بودند. اشراقی همان سؤالها را پرسید:

ابتدا مشخصات مرا پرسید، سپس اتهام سیاسی‌ام را و بعد افزود آیا مسلمان هستی یا خیر؟ من پاسخ دادم: در صورتیکه اعدام کنید مسلمان هستم و در صورتیکه اعدام نکنید پاسخ دیگری خواهم داد. اشراقی اضافه کرد آیا تا به حال نماز خوانده‌ای؟ پاسخ دادم بلی، هنگامی که بچه بودم. سپس اضافه کرد آیا تا به حال مسجد رفته‌ای؟ پاسخ دادم بلی رفته‌ام. آیا در زندان نماز می‌خواندی؟ خیر، تا به حال در زندان نماز نخوانده‌ام. سپس ناصریان با خشمی که ناشی از نفرت او بود وارد صحبت شد که بالاخره مسلمان هستی یا نه؟ من پاسخ دادم که: اگر می‌خواهید با اعدام ما را مسلمان کنید، مسلمان هستم، وگرنه هیچ. سپس اضافه کرد که باید سیلهايت را هم بزنی، و رفت یک ماشین سلمانی آورد و گفت اگر زنی من خودم می‌زنم. که من پاسخ دادم من را برای این محاکمه می‌کنید که سیلهای پرپشتی دارم؟ سپس با ضرب و شتم ناصریان از اتاق خارج شدم و او ضمن زدن چک و لگد چشم بندم را مجدداً به چشمم بست، و درحالیکه مرا به قسمت راست راهرو می‌برد اضافه کرد که می‌بایستی همه‌تان را اعدام کرد، همه‌تان خبیث هستید.^{۲۰۰}

پرورش را مکرراً به علت نماز نخواندن شلاق زدند. او را هم در ساعات مخصوص نماز شلاق می‌زدند و هم در اوقات دیگر: «از شدت درد نفس‌هایم به شمارش افتاده بود. با تمام وجود فریاد می‌زدم. بچه‌های دیگر نیز به همین ترتیب».^{۲۰۱}

پرورش و دیگران عاقبت قبول کردند نماز بخوانند و به بند ۸ فرستاده شدند. در آنجا دیگر نجات یافتگان (از جمله اصلانی) را دیدند. اما تهدید به اعدام هنوز هم فروکش نکرده بود. پرورش به خاطر دارد که حتی آن موقع هم او و دیگر زندانیان بند ۸ را اغلب به داخل راهرو فرا می‌خواندند. در آنجا لشکری و ناصریان زندانیان را انتخاب کرده، چشم بند زده و به سلولهای انفرادی می‌فرستادند: «برخی از آنها را در آبان ماه از انفرادی‌ها به بند

^{۱۹۸} همان، ص. ۵۹.

^{۱۹۹} همان، صص. ۵۹-۶۰.

^{۲۰۰} پرورش، رک. زیرنویس ۸، ص. ۶۱.

^{۲۰۱} همان، ص. ۶۳.

باز گرداندند. تا اواسط مهر ماه وضع بدین ترتیب بود. تازه پس از آن بود که آرام آرام احساس کردیم ممکن است زنده بمانیم».^{۲۰۲}

اطیابی می گوید بازماندگان اجازه یافتند در روزهای ۱۹ مهر و ۹ آبان با خانواده‌های خود ملاقات نمایند. تعداد بسیار کمی از مجاهدین باقی ماندند. او اطلاع یافت که از ۵۲ تن زندانی در بند او، ۲۶ تن اعدام شده بودند. او به یاد دارد که بعضی‌ها به این دلیل اعدام شدند که مقامات معتقد بودند این افراد توانایی رهبر شدن دارند. مثلاً، مردی به نام کیوان مهشید که همیشه نماز می‌خواند و مسلمان بود اعدام شد، در حالی که کارگرانی که منکر اسلام بودند اعدام نشدند زیرا آنها رهبر نبودند.^{۲۰۳} پرورش تخمین می‌زند که از حدود ۵۰۰ زندانی چپگرا در پنج بند، ۲۵۰ تا ۳۰۰ تن از آنها زنده ماندند.^{۲۰۴}

تعداد کمی از زندانیان سیاسی گوهردشت که زن بودند نیز در آن زمان بازجویی شدند، شلاق خوردند و اعدام گردیدند. م. م.، یک عضو عالی‌رتبه حزب توده که در سال ۱۳۶۲ بازداشت شده بود، از تلویزیون و روزنامه‌ها خبر آتش بس را شنید. در طی ملاقاتهای زندان درباره حملات ارتش آزادیبخش ملی مطلع شد. خانواده‌ها و زندانیان امیدوار بودند. در آن زمان، در بند او ۲۵ یا ۲۶ زن زندانی بودند. تمام آنها به جز یک تن از هواداران مجاهدین توبه کرده بودند؛ حدود هفت تن از آنان چپگرا و بقیه از هواداران مجاهدین بودند. در اوایل مرداد، به آن یک نفر مجاهد غیرتواب (به نام رویا) گفتند چادر و چشم بند خود را بپوشد. او را بردند و دیگر هرگز چیزی درباره او شنیده نشد. در اواسط مرداد آنها باخبر شدند که مجاهدین را اعدام می‌کنند. حتی در آن هنگام هم م. م. باور نمی‌کرد که همه اعدام خواهند شد.^{۲۰۵}

در روز ۲۴ یا ۲۵ مرداد مقامات زنان زندانی در بند او را از یکدیگر جدا کرده و به سلولهای انفرادی بردند:

در انفرادی متوجه سروصداهای غیرعادی شدم و فهمیدم که آن خبرها جدی است. سروصداهایی که از بیرون و از راهرو شنیده می‌شد خیلی وحشتناک بود ... بعدها متوجه شدم که این کار را می‌کردند زیرا زندانی وقت داشت به شرایط فعلی خود فکر کند. ما را به انفرادی انتقال می‌دادند تا ما را مرعوب کنند، چون روحیه ما کلاً در بندها خیلی بهتر بود.^{۲۰۶}

^{۲۰۲} همان، صص. ۶۴-۶۳. نیما پرورش در اوایل یا اواسط فروردین ۱۳۶۸ پس از آنکه تعهد سپرد که دیگر در هیچگونه فعالیت سیاسی علیه جمهوری اسلامی ایران شرکت نکند، از زندان اوین آزاد گردید. همان، ص. ۷۰.

^{۲۰۳} مصاحبه با اطمیابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۲۰۴} پرورش نام ۴۴ زندانی را که در اوین و گوهردشت اعدام شدند، به خاطر می‌آورد. پرورش، رک. زیرنویس ۸، صص. ۶۶-۶۴.

^{۲۰۵} مصاحبه با م. م.، رک. زیرنویس ۱۷۲.

^{۲۰۶} همان.

م.م. را در روز ۴ شهریور نزد کمیسیون مرگ بردند. مقامات در راه به او و دیگر زنان چشمبند زدند. هنگامی که او در داخل اطاقی قرار گرفت که در آن نیری، اشراقی، ناصریان، و معاون ناصریان (لشکری) پشت میز نشسته و توسط چندین نگهبان احاطه شده بودند، چشم بند او را برداشتند. پرونده زندانیان بر روی میز بود.^{۲۰۷}

نیری از م.م. درباره جرم او پرسید. وی سپس پرسید که آیا هنوز هم در اعتقاد خود راسخ است، آیا نماز می‌خواند، آیا مادر و پدرش هم نماز می‌خوانند. م.م. صادقانه پاسخ داد که او هنوز در اعتقاد خود پابرجاست، نماز نمی‌خواند، و پدر وی هم نماز نمی‌خواند. اشراقی سعی کرد مداخله نماید و به نیری اطمینان دهد که پدر م.م. حقیقتاً نماز نمی‌خواند. دلیل مداخله اشراقی م.م. را گیج کرده بود. «من نمی‌فهمیدم دادن چنین پاسخی چه نتایجی برایم در بر خواهد داشت. من متوجه نبودم که پاسخ من که پدرم نماز نمی‌خواند مجازات من را کاهش خواهد داد».^{۲۰۸}

نیری دستور داد وی را روزی ۵ بار (در اوقات مخصوص نماز) و هر بار ۱۵ ضربه شلاق بزنند. ضمناً قرار بود هر وعده غذای وی فقط شامل یک خرما باشد و به وی لباسهای خشن و زبر بپوشانند.^{۲۰۹} نیری به وی گفت: «آنقدر می‌خوری تا بمیری یا اسلام بیاری!». ناصریان از پشت به او لگد زده و او را از اطاق بیرون برد. م.م. به یاد دارد که ۲۰ دقیقه ای در راهرو نشسته بود و می‌دید مردم با شتاب در رفت و آمد بودند. در آن موقع او متوجه شد که فقط



پنج زن در آنجا حضور داشتند.^{۲۱۰}

همان روز که ما را از دادگاه بیرون آوردند، در آمفی تئاتر خیلی‌ها را داشتند می‌کشیدند. وقتی از دادگاه بیرون آمدم، در راهرو برای چند دقیقه به انتظار نشستم. راهرو خیلی شلوغ بود. سروصدا و داد و بیداد زیادی به گوش می‌رسید. پاسداران عصبی بودند و پایهایشان را محکم به زمین می‌کشیدند و می‌کوبیدند. داد می‌کشیدند و فریاد می‌زدند. باید اعتراف کنم که من تازه آنجا فهمیدم که موضوع از چه قرار است، ولی در عین حال گیج هم شده بودم.^{۲۱۱}

سپس زن‌ها را به زیرزمین برده و آنجا آنها را به سلولهای انفرادی انداختند. ناصریان و دو مرد قوی جثه بعداً آمدند و آنها را به اطاقی بردند. در آنجا آنها را به تختهای مخصوصی بسته و شلاق زدند. نگهبانان زن‌ها را وادار

^{۲۰۷} همان.

^{۲۰۸} همان.

^{۲۰۹} م.م. ذکر می‌کند که این مجازات یک پایه و اساس مذهبی دارد. همان.

^{۲۱۰} م.م. توصیف می‌کند که گوهردشت چگونه به «زندان مردان» تبدیل شده بود و اینکه «گوهردشت از زنان خالی شده بود». همان.

^{۲۱۱} همان.

می‌کردند که بقیه را که در حال شلاق خوردن بودند مشاهده کنند. م.م. معتقد است که آنها را به زیرزمین می‌بردند تا کسی صدای فریاد و جیغ آنها را نشنود.

پتو روی سر و کله ما انداختند که اگر فریاد کشیدیم کسی صدای ما را نشنود. یک دستمال کثیف را هم به دهانمان گذاشتند. این دستمال کثیف خیلی مرا اذیت می‌کرد ... من قبلاً خیلی شکنجه شده بودم اما اینبار با دفعات قبلی فرق داشت. به قصد کشت می‌زدند. من را برای پنج روز، پنج بار و هر بار شاید با هشت شلاق زدند. ما را با شلنگهای سیمی پر می‌زدند. این شلنگها از کابلهای معمولی که قبلاً خورده بودم خیلی سنگین تر بودند. یکی از بچه ها در اثر ضربات پاهایش شکست ... بار اول که مرا زدند و از تخت پایین آوردند من نمی‌توانستم حتی راه بروم. چهار دست و پا راه می‌رفتم. یادم می‌آید که ناصریان به من گفت: «بدبخت، بالاخره چهار دست و پا راه رفتنت را هم دیدم!»^{۲۱۲}

پس از پنج روز شلاق خوردن، م.م. به مقامات گفت که دیگر بیش از این قادر نیست شلاق بخورد. او صدمات شدید جسمی و روحی خود را اینگونه شرح می‌دهد:

شکسته شده بودم. آن روزی که گفتم من دیگر نمیتوانم دوام بیاورم خیلی برایم درد آور بود. نمی‌خواستم آنگونه ذلیل جان از دست بدهم ... اگر به آن روش ادامه می‌دادم حتماً می‌مردم. خون ادرار می‌کردم و وضعیت بدنی ام خیلی بد بود. ناصریان که کینه من را داشت برگشت گفت: "بدبخت! خیلی کم عقل بودی، اگر از روز اول می‌گفتی که اسلام میاری اینجور چهار دست و پا جلوی من راه نمی‌رفتی." هرگز آن لحظه را فراموش نمی‌کنم. این طرف من با چادر، چشمبند، دهن بند، خون پاه، ترشحات آب دهن و دماغ و اشک ایستاده بودم ... و از آن طرف آنها به شرایط من می‌خندیدند.^{۲۱۳}

م.م. به نگهبانها اطلاع داد که دچار عادت ماهیانه شده و بنابراین نمی‌تواند نماز بخواند.^{۲۱۴} او را تا یک هفته دائماً آزار و اذیت کردند تا عاقبت پذیرفت که نماز بخواند. حدود یک هفته بعد م.م. و دیگر زنان زندانی را به ساختمانهای اداری زندان گوهردشت بازگرداندند. مقامات به بازجویی آنها ادامه دادند و یک بار هم از بازجویی فیلمبرداری کردند. در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۸، م.م. را بدون اطلاع دادن به خانواده وی آزاد کردند.^{۲۱۵}

^{۲۱۲} همان.

^{۲۱۳} همان.

^{۲۱۴} زنانی که در دوران قاعدگی به سر می‌برند از نظر اجرای مراسم مذهبی ناپاک به حساب می‌آیند و بنابراین نمی‌توانند در نماز شرکت کنند. نگاه کنید به روح الله خمینی، «توضیح المسائل»، بخش ۱، احکام حیض، قابل دسترسی در <http://www.aviny.com/Ahkam/ResalehImam/resale04.aspx#f2> («چند چیز برای زنان در دوران قاعدگی ممنوع می‌باشد: عباداتی که نیاز به وضوء دارند مانند نماز...»).

^{۲۱۵} مصاحبه با م.م.، رک. زیرنویس ۱۷۲.

۲، ۳، ۴. اوین

اوین که یکی از بدنام ترین زندانهای خاورمیانه است، در دامنه کوه‌های البرز در تهران واقع شده. این زندان به طور رسمی در سال ۱۳۴۰ به عنوان بازداشتگاهی برای افرادی که منتظر بودند محاکمه شوند شروع به کار کرد. اما در زمان جمهوری اسلامی، زندانیان سیاسی تمام دوران محکومیت خود را در این زندان سپری می‌کردند.^{۲۱۶} بسیاری از مدیران داخلی زندان اوین دوران شاه زندانیان سیاسی بودند. یکی از معروف ترین آنها سید اسدالله لاجوردی، یک تاجر سابق بود که خود به دلیل اقدام برای انفجار دفاتر آل (هواپیمایی اسرائیل) مدتی را در اوین سپری کرده بود.^{۲۱۷} در سال ۱۳۵۸، وی به سمت دادستان کل تهران برگزیده شد و در خرداد ۱۳۶۰ سمت مدیریت زندان اوین به او واگذار گردید. او ترجیح می‌داد وی را «حاج آقا» خطاب کنند، و ادعا می‌کرد که اینقدر به اوین افتخار می‌کند که خانواده خود را برای زندگی به این محل نقل مکان داده بود. لاجوردی به نام ننگین «قصاب اوین» معروف بود.^{۲۱۸} در سال ۱۳۶۳، لاجوردی از سمت مدیریت داخلی اوین برکنار گردید.^{۲۱۹}

مجاهدین

گفته‌های کمی درباره بازجویی‌ها و اعدام مجاهدین زندانی اوین موجود است، زیرا تعداد بسیار کمی از این واقعه جان سالم به در بردند. یک زندانی سابق که از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ در اوین محبوس بود گزارش کرد که تقریباً ۹۰ درصد افرادی که در اوین کشته شدند در طول ده روز اول قتل عام اعدام گردیدند.^{۲۲۰} فرد دیگری گزارش کرد که از پنجاه زن زندانی در بند او، حتی یک نفر هم پس از احضار توسط نگهبانان بازنگشت.^{۲۲۱} یک زندانی دیگر که پس از زنده ماندن از اعدام‌های گوهردشت در پاییز ۱۳۶۷ به زندان اوین انتقال داده شد، خاطرات خود را اینگونه تعریف می‌کند:

بیش از اجرای قتل عام جمعیت زندانیان اوین به حدی ناپود گردیده بود که تعداد ما، بازماندگان زندان گوهردشت، از زندانیان اوین که بزرگترین و پرجمعیت ترین زندان کشور محسوب می‌شد بیشتر بود.^{۲۲۲}

بر طبق گزارشها، کمیسیون مرگ ابتدا در روز چهارشنبه ۵ مرداد هواداران مجاهدین را احضار و مورد بازجویی قرار داد.^{۲۲۳} اعدامها چند روز دیرتر شروع شد.^{۲۲۴} کمال افخمی اردکانی، یکی از مقامات سابق اوین، به هیئت

^{۲۱۶} مصداقی، رک. زیرنویس ۴۸، پیوست: زندان اوین (۱۳۸۳).

^{۲۱۷} شهلا شفیق، [CHAHLA CHAFIQ, LE NOUVEL HOMME ISLAMISTE: LA PRISON POLITIQUE EN IRAN] (مسلمان نوین: زندانیان سیاسی ایران) (ابینگیل اف، ترجمه) (۲۰۰۲)، قابل دسترسی در http://www.abfiran.org/english/document-481.php#_edn4 همچنین نگاه کنید به آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۱۳۶.

^{۲۱۸} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۱۳۶.

^{۲۱۹} ایرج مصداقی، «هیئت کشتار زندانیان سیاسی در روایت گروه‌ها و فعالان سیاسی»، <http://irajmesdagh.com/page1.php?#=186> (تاریخ دسترسی ۲۰ اوت ۲۰۰۹).

^{۲۲۰} حسین مختار، «دای شهادت در کنفرانس مأموریت برای بنای حقوق بشر در ایران» (۱ سپتامبر ۲۰۰۲)، قابل دسترسی در http://mehr.org/Mokhtar_Testimony.htm [از این به بعد: «دای شهادت مختار»].

^{۲۲۱} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۱ (شهادتنامه رها، یا منیره برادران را نقل قول می‌کند).

^{۲۲۲} جنایت علیه بشریت، رک. زیرنویس ۶، ص. ۸۶ (ترجمه از منبع انگلیسی).

حسن تفاهم حقوق بشر سازمان ملل متحد گزارش کرد که در طول بیشتر روزهای تیر و مرداد از ۷:۳۰ صبح تا ۵:۰۰ بعد از ظهر هر نیم ساعت یک بار افراد از جمله کودکان به دار آویخته می‌شدند. زندانیان را بر روی سه ماشین مجهز به بالابر (فورک لیفت) بار زده و با بالا بردن از شش جرثقیل دار می‌زدند.^{۲۲۵} بر طبق گفته اردکانی:

مقامات زندانیان را در راهرویی به مساحت ۱۴ در ۵ متری که در ساختمان دفتری مرکزی واقع بود به صف می‌کشاندند و از آنان یک سؤال می‌کردند: «شما عضو چه حزبی می‌باشید؟» آنهایی که خود را «مجاهد» معرفی می‌کردند از جرثقیلهایی که در پارکینگ کنار ساختمان قرار گرفته بودند آویخته می‌شدند.^{۲۲۶}

سعید امیرخیزی، یکی از زندانیان اوین که اجازه یافته بود در خارج از بند خود کار کند (و بنابراین در معرض دریافت اطلاعاتی بود که در دسترس دیگر زندانیان قرار نداشت) نوشته است که اعدامها در بند ۲۰۹ اوین انجام می‌گرفت.^{۲۲۷} نگهبانی به وی گفت که «در سالن محل ملاقاتها یک چوبه دار چند سره» برپا نموده بودند.^{۲۲۸} وی گزارش کرد که:

شدت اعدامها به قدری سنگین بود که نگهبانان هم تحت تأثیر قرار گرفته بودند. حتی بی رحم ترین شکنجه‌گرانی که سالها زندانیان را تحت ضرب و شتم دائم قرار داده بودند از حد ظلم و وحشیگری گیج شده بودند. حاج احمد، نگهبانی ... که بین زندانیان به بی رحمی و خشونت عجیبی شهرت داشت بعد از دوران کشتار کاملاً ساکت و افسرده به نظر می‌آمد. شکنجه‌گر دیگری به نام محمد الله بخشی دوچار شرایطی مشابه شد.^{۲۲۹}

شواهدی وجود دارد که زنان مجاهدین نیز چند روز پس از اعلام آتش بس محاکمه و اعدام گردیدند. منیره برادران، یکی از چپ‌گرایان به جا مانده، به یاد دارد که چند تن از زنان را شبانه بردند. چند روز بعد تعداد بیشتری

^{۲۲۳} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۹۴.
^{۲۲۴} نگاه کنید به همان، ص. ۱۲۳؛ همچنین نگاه کنید به ادای شهادت مختار، رک. زیرنویس ۲۲۰ (که اظهار می‌دارد اعدامها در ۷ یا ۸ مرداد شروع شدند).

^{۲۲۵} کریستینا لم، «فتوای خمینی منجر به کشتار ۳۰،۰۰۰ نفر در ایران شد»، دلی تلگراف [Christina Lamb, Khomeini fatwa 'led to killing of'] در ۴ فوریه ۲۰۰۱، قابل دسترسی در <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/middleeast/iran/1321090/Khomeini-fatwa-led-to-killing-of-30000-in-Iran.html> نگاه کنید به رویا جانسون، «قتل عام ۱۳۶۷ ایران: جنایت علیه بشریت»، امریکن تینکر [Roya Johnson, The 1988 Iran massacre: crimes against humanity]، ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۴، قابل دسترسی در http://www.americanthinker.com/2004/09/the_1988_iran_massacre_crimes.html جانسون، که در سن چهارده سالگی دستگیر و زندانی گردید، به خاطر دارد که «یکی از دوستان نزدیکم، سوزان خوشبی، در میان قربانیان بود. او در هنگام دستگیری به جرم توزیع جزوات سازمان مجاهدین خلق در سنین نوجوانی بود. او را به همراه خواهرش، سحر، اعدام کردند.»

^{۲۲۶} لم، رک. زیرنویس ۲۲۵ (ترجمه از منبع انگلیسی).
^{۲۲۷} جنایت علیه بشریت، رک. زیرنویس ۶، ص. ۹۱؛ نگاه کنید به مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۹۴.

^{۲۲۸} جنایت علیه بشریت، رک. زیرنویس ۶، ص. ۹۱.
^{۲۲۹} همان، ص. ۹۲ (که از شهادتنامه امیر سحرخیزی نقل قول می‌کند).

را بردند. یکی از زنان بازگشت و به دوستان وحشت زده خود مطالبی گفت. سپس در عرض چند دقیقه او را برای همیشه بردند. چند روز بعد تمام زنان مجاهدین را احضار کردند.^{۲۳۰}

شهلا آزاد، یکی از زنان چپگرا که در آن زمان در اوین محبوس بود نیز خاطرات مشابهی دارد، اما او روز ۱۵ مرداد را تاریخ شروع احضار زنان مجاهدین می‌داند. طبق آزاد، به زنان گفتند که با همبند های خود خداحافظی کنند و صبح زود آنها را بردند. آزاد فریبکاری های مقامات را در پی این جریانات نسبت به بازماندگان، اینطور تعریف می‌کند:

یکی از آنها را برگرداندند. این هم یک شیوه رژیم برای رساندن خبر و تهدید به زندانیان به شکل غیرمستقیم بود. طرف خبر را که می‌داد آن را باز احضار می‌کردند. بعد وانمود می‌کردند که اشتباه شده، ولی به زندانی فرصت می‌دادند تا آن شخص خبر را بدهد و بگوید چه اتفاقاتی می‌افتاد.^{۲۳۱}

به زندانیان چپگرا گفتند که به زنان مجاهدین اوراق انتقال به گوهردشت داده شده. اما وقایع آنشب آزاد و دیگران را متوجه کرد که اتفاقات دیگری در حال وقوع است:

در همین زمان، توأبها دور یکی از زندانیان جمع شده بودند و شعار می‌دادند. همان شب ساعت ۹:۳۰ صدای پاسدارها آمد و بعد صدای شلیک. ما مدتی بود که صدای شلیک را در داخل زندان نمی‌شنیدیم، چون دیگر در فضای باز کسی را اعدام نمی‌کردند.^{۲۳۲}

هنوز هم ناباوری و قدرت درک واقعیت را سلب کرده بود:

فکر کردیم که آنها می‌خواهند فضای رعب و وحشت ایجاد کنند. می‌دانستیم و تصور می‌کردیم که رژیم کار جدی و خطرناکی می‌کند. ولی با آنکه در دل‌مان باور داشتیم که تعدادی را اعدام خواهد کرد، ولی این حرکات را نمی‌توانستیم به هم ربط دهیم—که همین شلیکها و حالت اضطراری بخشی از همین برنامه هستند. تصور می‌کردیم که فقط می‌خواستند وحشت ایجاد کنند.^{۲۳۳}

^{۲۳۰} مصاحبه با برادران، رک. زیرنویس ۱۰۲؛ همچنین به طور کلی نگاه کنید به منیره برادران (م. رها)، «حقیقت ساده: خاطراتی از زندان زنان در جمهوری اسلامی ایران»، ص. ۲۸۷ (۱۹۹۷). بخشی از این کتاب به انگلیسی ترجمه شده و در وب سایت <http://www.iranrights.org/english/document-82.php> قابل دسترسی است.

^{۲۳۱} نگاه کنید به مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۲۳۲} همان. منیره برادران فضای ترس آلود مشابهی را بیان می‌کند: «تمام مجاهدینی را که در ساختمان ما بودند صدا کردند. ما با یکدیگر خداحافظی کردیم. آنها سعی می‌کردند آرام بمانند و ما آنجا بهت زده در راهرو ایستاده بودیم و با چشمهای خیره رفتن آنها را نظاره می‌کردیم. آنشب ما صدای شلیک گلوله را از اوین می‌شنیدیم و پاسدارها در بیرون ساختمان زندان رژه می‌رفتند. وقتی فریاد می‌زدند «مرگ بر منافقین، مرگ بر کفار» صدایشان خیلی ترسناک بود. ما می‌دانستیم که در اینطرف دیوارهای زندان حادثه ای در حال وقوع است، حادثه ای بسیار ترسناک.» مصاحبه با برادران، رک. زیرنویس ۱۰۲ (ترجمه از منبع انگلیسی).

^{۲۳۳} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

آزاد به یاد دارد که نگهبانها به بردن هواداران مجاهدین ادامه دادند تا دیگر هیچکس باقی نماند.^{۲۳۴} مشابهاً، زندانی چپگرایی دیگری به نام مهیار به یاد دارد که هیچ یک از زنان مجاهدینی که در بند ملی کش او بودند، بازنگشتند.^{۲۳۵} مانند گوهردشت، در اینجا هم اولین موج اعدامها در حدود اواخر مرداد ۱۳۶۷ پایان یافت.^{۲۳۶} در اوایل شهریور، بازجویی ها، شلاق زدن و اعدامها دوباره آغاز شد و چپگراها را در بر گرفت.^{۲۳۷}

در سال ۱۳۶۸، نماینده مخصوص سازمان ملل متحد در ایران درباره اتهامات اعدام بر اساس اظهارات خانواده‌های زنان مجاهدین زندانی گزارشی ارائه داد. برخی از خانواده‌ها اظهار کرده بودند که «[آنها] از مقامات اداری، قبالة ازدواج دختران زندانی شان را دریافت داشته بودند. این مدارک درباره زندانیان زنی بود که ظاهراً قبل از اعدام مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بودند.»^{۲۳۸}

چپگرایان

محمود روغنی، یکی از اعضای عالیرتبه حزب توده، گفتگوی خود با یک زندانی غیرسیاسی را در ۲۸ یا ۲۹ مرداد درباره کمیسیون مرگ اینطور بازگو می‌کند:

آقایان یک چیزی برای تان بگویم تا حواس تان باشد. یک هیئتی از سوی امام خمینی تعیین شده که از اعدام تا آزادی اختیار دارد. سؤالش هم سه تا است: مسلمان هستی و یا نیستی؛ جمهوری اسلامی را قبول داری و یا نداری، حزب ات را قبول داری و یا نداری؟ خداحافظ و مواظب خودتان باشید.^{۲۳۹}

همانروز، روغنی و اسماعیل ذوالقدر، یک مأمور مخفی توده که بعدها اعدام شد را نزد دندانپزشک بردند. در هنگام بازگشت به سلول خود، روغنی در سالن انباشته ای از کیسه‌هایی را که نام زندانیان بر روی آنها نوشته شده بود دید. دو روز بعد هنگامی که به هم سلولی روغنی، کیومرث زرشناس، گفته شد که پیش از رفتن برای اعدام کیسه وسایلش را بسته بندی کند، روغنی متوجه شد که تمام آن کیسه‌هایی را که دیده بود احتمالاً متعلق به زندانیان اعدام شده بوده است. دیگر درباره آنچه راجع به کمیسیون مرگ شنیده بود شکی برای وی باقی نماند. روز بعد که اول شهریور بود، غیر از دو تن از هم سلولی های او، همه احضار شدند و هرگز بازنگشتند.^{۲۴۰}

^{۲۳۴} همان.

^{۲۳۵} مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با مهیار (۱۲ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با مهیار»].

^{۲۳۶} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۹۷؛ پویا، رک. زیرنویس ۱۵۲.

^{۲۳۷} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۳۰۶؛ آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۲.

^{۲۳۸} شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد [ECOSOC]، کمیته حقوق بشر، «گزارش نماینده ویژه کمیته حقوق بشر، گزارش درباره وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران» [Commission on Human Rights, Report by the Special Representative of the Commission]، پاراگراف ۲۷، سند سازمان ملل A/44/620 (۲ نوامبر ۱۹۸۹) (تهیه شده توسط رینالدو گالیندو پل)، قابل دسترسی در www.un.org/Docs/journal/asp/ws.asp?m=A/44/620.

^{۲۳۹} مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با محمود روغنی (۹ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران) [از این به بعد: «مصاحبه با روغنی»].

^{۲۴۰} همان.

دکتر فریبرز بقایی، یکی دیگر از رهبران حزب توده، تعریف می‌کند که یکی از زندانیان غیر سیاسی که روابط خوبی با پاسدارها داشت در روز ۵ شهریور درباره کمیسیون مرگ به او اعلام خطر نمود.^{۲۴۱} او گفت که آنها با هلیکوپتر می‌آیند، و سؤالاتی را که خواهند پرسید، تکرار کرد: «آیا مسلمان هستید؟» «آیا نماز می‌خوانید؟» «آیا جمهوری اسلامی را قبول دارید؟» روز بعد، ۶ شهریور، یکی از هم‌بند های بقایی (که یکی از اعضای عالیرتبه حزب توده بود) را بردند و هرگز بازنگشت.^{۲۴۲}

در روز ۸ شهریور، به بقایی چشم‌بند زده و او توسط حاجی مجتبی حلوائی، مسئول انتظامی امنیتی اوین، به اطاقی برده شد. او را بر روی یک صندلی نشان‌دند و به او گفتند چشم‌بند خود را بردارد:

نیری را شناختم. اشراقی هم دیدم، ولی آن موقع با او آشنا نبودم—بعداً مطلع شدم که اسم وی اشراقی است. ضمناً حاج ناصر، زندانبانی که مسئولیت بازجویی من را به عهده گرفته بود هم آنجا حضور داشت. او رئیس بند ۵ بود و مسئولیت بازجویی همه اعضای حزب توده و چیگرایان دیگر را داشت.^{۲۴۳}

بقایی به یاد دارد که آن اطاق سلولی در بخش ۲۰۹ بود و دارای یک میز و چهار صندلی. نیری در وسط نشسته بود و اطراف او را مدیر داخلی اوین، اشراقی و ناصر احاطه کرده بودند. حلوائی در پشت ایستاده بود. نیری نام او را پرسید و اینکه آیا او مسلمان است. وی پاسخ داد که شیعه است. از او پرسیدند که آیا عضو حزب توده است و آیا این حزب را تأیید می‌کند. او پاسخ داد «نه». سپس از او پرسیدند که آیا مارکسیسم را قبول دارد. وی مجدداً پاسخ داد «نه». بالاخره از او پرسیدند آیا نماز می‌خواند. در ابتدا که بقایی دستگیر شده بود مرتباً نمازش را می‌خواند، اما پس از انتقال به اوین دیگر نماز نخواند. او شک داشت که شاید کمیسیون این موضوع را بدانند و بنابراین با صداقت پاسخ داد و گفت که او در حال حاضر نماز نمی‌خواند. هنگامی که علت را پرسیدند، اظهار داشت که اطاقی که او در آن اقامت دارد از نظر مذهبی ناپاک است. وقتی که پرسیدند چرا ناپاک است، وی گفت زیرا در آنجا او با یک مارکسیست و یک بهایی زندگی می‌کند. وی با خود فکر کرد که این توجیح می‌تواند قانع کننده باشد.^{۲۴۴}

اشراقی توضیح داد که او این مطلب را درست نفهمیده و توصیه نمود که بدون در نظر گرفتن اینکه آیا کسی در محیطی گناه آلود به سر می‌برد یا خیر، هنگامی که به نماز خوانده می‌شود باید آنرا اقامه نماید. چهار عضو کمیسیون با یکدیگر در حال نجوا بودند و بقایی ساکت ماند. پس از گفتگویی کوتاه، اشراقی به او گفت که او

^{۲۴۱} فریبرز بقایی در سال ۱۳۱۹ در تهران متولد گردید و هنگامی که در آلمان دانشجوی بود به حزب توده پیوست. پس از انقلاب، وی به همراه پسرش و همسر آلمانی اش به ایران بازگشت تا در دانشگاه بهشتی پزشکی تدریس کند و در حزب توده نیز کار کند. تا آن زمان، او یک عضو عالیرتبه حزب شده بود و مسئولیتهای بسیاری به عهده داشت، از جمله تماس و هماهنگی با اعضای حزب توده در سراسر جهان. وی همچنین به عضویت کمیته مرکزی حزب در تهران نیز انتخاب شده بود. مصاحبه با بقایی، رک. زیرنویس ۳۵.

^{۲۴۲} همان.

^{۲۴۳} همان.

^{۲۴۴} همان.

را به جایی خواهند برد که بتواند نماز بخواند. بقایای فکر کرد که منظور آنان اعدام است، اما در حقیقت زندگی وی نجات یافته بود. این جلسه تفتیش عقیده تماماً کمتر از ده دقیقه به طول انجامید.^{۲۴۵}

حلوایی بقایی را به اطاقی برد که در آن هفت یا هشت تن دیگر از اعضاء حزب توده نیز در انتظار بودند. بسیاری از آنان تا آن زمان سه بار نزد کمیسیون مرگ احضار شده بودند و نمی‌توانستند بفهمند چرا دائماً آنها را می‌آورند و می‌برند و هر بار همان سؤاها را از آنان می‌پرسند. بقایی معتقد است که زندانیان توده ای را پیش از آنکه اعدام کنند سه بار نزد کمیسیون مرگ بردند، زیرا بر طبق قانون اسلام پیش از آنکه بتوان شخصی را به عنوان مرتد اعدام کرد آن فرد باید سه بار عقیده خود را انکار کرده باشد (و باید بین هر بار پرسش از او، یک فاصله زمانی باشد).^{۲۴۶}

بقایی بسیاری از این اشخاص را در طی این هفت سال ندیده بود، اما موقعیتی نبود که آنها را از اعدام قریب الوقوعشان مطلع سازد. یکی از آنها از او درباره خالی که روی پوستش بود پرسید و جويا شد که آیا سرطانی است یا نه—او نمی‌دانست چقدر به اعدام نزدیک است. پس از حدود ۳۰ تا ۴۵ دقیقه، بقایی و روغنی را به یک سلول در بخش ۲۰۹ بردند. در آنجا بقایی به روغنی اخطار کرد که اگر می‌خواهند زنده بمانند باید نماز بخوانند. بعد از دو روز روغنی را از آن سلول بردند، و روز پس از آن بقایی را به حضور نیری بردند که با او صحبت کند. نیری از بقایی پرسید که چند عدد سلاح داشته است و نظرش راجع به بهاییان چیست. بقایی پاسخ داد که او هرگز اسلحه ای نداشته و نیز درک نمی‌کرد که بهاییان چگونه می‌توانند چنین اعتقاداتی داشته باشند.^{۲۴۷}

هنگامی که بقایی با کمیسیون مرگ برای دومین بار ملاقات نمود، به آنها گفت که نماز خوانده است. کمیسیون از او خواست که دعای مخصوص اسلام آوردن را بخواند (به طوری که اشراقی ابتدا می‌خواند و بقایی در حالی که دستش را روی قلبش گذاشته بود پس از او تکرار می‌کرد). بار دیگر او را به سلول خود بردند. روغنی هرگز بازنگشت، و بقایی بعداً مطلع شد که او را به بند دیگری برده بودند و از این قتل عام جان سالم به در برده است. دو روز بعد بقایی برای بار سوم احضار شد. این بار پیش از ملاقات با کمیسیون برای مدت طولانی در سالن منتظر ماند. هنگامی که هنوز در انتظار بود موقع اذان ظهر شد و در نزدیک محلی که اعضاء کمیسیون مرگ نماز می‌خواندند او هم نمایشی تمام عیار از نماز خواندن را اجرا نمود.^{۲۴۸}

او دیگر هرگز کمیسیون مرگ را برای بار سوم ندید. در عوض یکی از نگهبانان او را به اطاق دیگری برد و در آنجا او را مجبور کرد که با چشمبند در گوشه ای بایستد. حلوایی آمد و از اوضاع او پرسید. بقایی به حلوایی

^{۲۴۵} همان.

^{۲۴۶} همان؛ همچنین نگاه کنید به زیرنویس های ۱۴۶-۱۴۴ و متون همراه (ارتداد را بر طبق تعالیم شیعه شرح می‌دهد).

^{۲۴۷} مصاحبه با بقایی، رک. زیرنویس ۳۵.

^{۲۴۸} همان.

یادآوری کرد که چه خدمات پزشکی در حق او انجام داده و از او پرسید که چرا با وی بدرفتاری می‌کند.^{۲۴۹} حلوانی در پاسخ بقایی را به طرفی هدایت کرد تا در انتهای یک صف مخصوص بایستد. این صف سپس به داخل اطاقی که در آن بسیاری از اعضای حزب توده بودند هدایت می‌شد. نخستین کاری که بقایی پس از ورود به اطاق کرد این بود که خود را مسلمان معرفی کرد (تا زندانیان از او درباره موضوعات حزبی نپرسند و مجدداً دچار مشکلات نشود). بقایی را نهایتاً به سلول خود برگرداندند و نگهبانها کتابهای پزشکی او را برایش آوردند. این کار بی اندازه باعث آسودگی وی شد، زیرا او متوجه شده بود که هر گاه کتابهای پزشکی اش را به وی باز می‌گرداندند به نشانه آن بود که دیگر در معرض خطر نیست.^{۲۵۰}

دوست بقایی، روغنی، نیز در روز ۸ شهریور احضار گردید. او فضای شدیداً امنیتی حاکم بر راهروهایی که به اطاق بازجویی منتهی می‌شد را اینگونه توصیف می‌کند:

وقتی بالای پله‌ها رسیدم، همه ما را رو به دیوار نگه داشتند. آنجا یک دری بود که به بهداری ۲۰۹ وارد می‌شد و دیدم که این در از بیرون قفل دارد. بعد یکی از نگهبانها به نگهبان دیگر یک کلید داد. آن نگهبان کلید را گرفت و در را از داخل باز کرد. بعد آن نگهبان کلید دیگری را به این نگهبان داد و این نگهبان قفل بیرون را باز کرد. نگهبانها کلیدهای سمت خود را نداشتند. اگر یکی از نگهبانها می‌خواست بیرون و یا داخل برود باید نگهبان دیگر کلید سمت او را می‌داد.^{۲۵۱}

روغنی معتقد است که نگهبانها از کمیته مشترک (زندانی که بیشتر برای بازجویی و شکنجه مورد استفاده قرار می‌گرفت) آمده بودند. او صدای دو تن از نگهبانان بد نام کمیته مشترک به نامهای حاج موسی و حاج شریفی را شناخت. این نگهبانها زندانیانی که منتظر بازجویی بودند را مورد آزار و ضرب و شتم قرار می‌دادند. روغنی توضیح می‌دهد:

دیدم حاجی مجتبی بچه‌ها را می‌زند. با لگد به سر بچه‌ها محکم می‌زند و آنها را کتک می‌زند که چرا سرت را برگرداندی و چرا سرفه کردی؟ سرفه کردن یعنی که به دیگری خواستی پیامی را برسانی. من و هیبت را جلوتر از دیگران بردند و در یک قسمتی که به طرف ستونی که به پله پایین می‌خورد گفتند بنشین. ظاهراً آنجا جایی بود که گفته می‌شد افراد را با جرثقیل اعدام می‌کردند. نزدیک ایستادیم. گفتند روی زمین چهار زانو بنشینید و رو به دیوار کنید. من کمرم به شدت درد می‌کرد.^{۲۵۲}

^{۲۴۹} بقایی به حلوانی درباره مشکلات پزشکی وی کمک کرده بود، و اعتیاد حلوانی را هنگامی که نمی‌توانست به اندازه کافی تریاک تهیه کند با تزریق مورفین برطرف می‌کرد. بقایی می‌نویسد که هنگامی که در زندان بود بیش از نصف از تزریقهای مورفینی که می‌کرد به حلوانی بود. همان.

^{۲۵۰} همان.

^{۲۵۱} مصاحبه با روغنی، رک. زیرنویس ۲۳۹.

^{۲۵۲} همان.

هنگام انتظار در سالن، حاج شریفی (یکی از نگهبانان کمیته مشترک) روغنی را شناخت و به او اخطار نمود به کمیسیون پاسخ های نامناسب ندهد. روغنی معتقد بود که این نگهبان به وی احترام می گذاشت چون روغنی سید است.^{۲۵۳} روغنی همچنین می توانست به مکالمه ای که در داخل اطاق بین بقایی و کمیسیون صورت می گرفت گوش فرا دهد: «من صدایی را از داخل دادگاه شنیدم که می گفت که الان چند سال است که دستش به چاقوی جراحی نخورده. صدا برای من آشنا بود. فهمیدم که کسی جز بقایی نیست. پنج سال بود که او را ندیده بودم!»^{۲۵۴}

پس از مدتی انتظار در سالن، روغنی را به داخل اطاق بردند و به وی دستور دادند چشمبند را بردارد. او میز بزرگی را به خاطر می آورد که چهار یا پنج نفر بر سر آن نشسته بودند:

نیری را می شناختم چون در دادگاه اولم بود. اشراقی را هم شناختم چون در زندان می آمد و بچه ها می گفتند که این اشراقی است. اشراقی سابقه زندان شاه را هم داشت. رئیس زندان، حاجی رضا را که هر روز می دیدیم و می شناختیم هم در آن جا بود. دیگران را نشناختم.^{۲۵۵}

نیری نام او را پرسید. سپس پرسید آیا روغنی مسلمان است و آیا به جمهوری اسلامی اعتقاد دارد. روغنی به هر دو این سؤالات پاسخ مثبت داد. وقتی از او پرسیدند آیا به حزب خود معتقد است، پاسخ منفی داد. سپس از او پرسیدند چند فرزند دارد، آیا هرگز در خارج از کشور به سر برده است، و آیا هرگز در زندانهای رژیم شاه محبوس بوده است. در آخر از او پرسیدند چرا در زندان نماز نمی خواند. روغنی گفت:

دیدم که اوضاع خیلی ناجور است. گفتم: «والله! حاجی آقا من جایی هستم که در آن هیچکس نمی خواند و خواندن نماز به تنهایی کمی مشکل است». بعد دیدم که اشراقی نزدیک گوش نیری آمد. طوری که من شنیدم توی گوش او گفت: «حاجی آقا، این سومین موردی است که اینجوری صحبت می کند.» نیری هیچ نگفت و بعد دستور داد: «من شما را می فرستم به بندی که همه نماز می خوانند و تو باید اینجا تعهد بدهی که هرگاه واجبات شرعی را انجام ندهی ۱۰ ضربه شلاق خواهی خورد».^{۲۵۶}

روغنی قول داد نماز بخواند و سپس او را به فضای باز بردند تا کمی هوای تازه استنشاق کند. ظاهراً زندانیان را به آنجا می بردند تا پیش از آنکه مجدداً نزد کمیسیون مرگ بازگردند کمی فرصت فکر کردن داشته باشند. در آنجا روغنی به دیگر اعضای حزب توده از جمله دکتر بقایی پیوست. او به یاد می آورد که از اینکه می دانست بسیاری از رفقای وی، از جمله هیبت معینی در حال اعدام شدن هستند، احساس درماندگی می کرد. با وجود این،

^{۲۵۳} نگاه کنید به زیرنویس ۲۰۲ و متن همراه.

^{۲۵۴} مصاحبه با روغنی، رک. زیرنویس ۲۳۹.

^{۲۵۵} همان.

^{۲۵۶} همان.

هنوز هم تعدادی زندانی بودند که تصور نمی‌کردند خطر فوری آنها را تهدید می‌کند. او گفتگوی خود را با یکی از اعضای ارشد حزب توده این طور به یاد می‌آورد:

جوردن از من پرسید که از شما چه سؤالی کردند. جواب دادم که چه سؤالی از من کرده بودند. بعد از او پرسیدم که چه سؤالی از او کرده بودند. وی جواب داد که از آنها هم همین سؤالات را کردند. جوردن گفت: «من به آنها گفتم که من با شما همیشه صادق بوده‌ام و حالا هم راست می‌گویم. من هشتاد سال دارم. اگر به شما بگویم که نماز می‌خوانم چاپلوسی می‌شود. من نماز نمی‌خوانم و مسلمان نیستم».^{۲۵۷}

در آن هنگام بقایای آرام به پشت روغنی زده و گفت «اینها کارشان تمام است. آنها این افراد را سه بار برای پرسش فرستاده اند و هر بار اینها تأکید کرده اند که مسلمان نیستند. اینها کارشان یکسره است.»^{۲۵۸} روغنی بعداً قول داد که تهدات مذهبی خود را به جا آورد و دیگر برای دومین بار نزد کمیسیون مرگ فرستاده نشد. آنشب او را به سلولی در بند ۲۰۹ بردند که در آنجا به دکتر بقایی ملحق شد و هر دو نماز خواندند.^{۲۵۹}

شهرلا آزاد نماز جمعه ۱۴ مرداد اردیلبلی را که از طریق بلندگو پخش می‌شد شنید. او به یاد دارد که این سخنرانی سبب برانگیختن ترس و دلهره در میان زندانیان گردیده بود. اما در آن هنگام به علت قطع ارتباط کامل زندانیان با جهان خارج، وی از حملات نظامی مجاهدین (فروغ جاویدان) به غرب ایران اطلاع نداشت:

ما اصلاً نمی‌دانستیم که در بیرون چه می‌گذرد. بعد یک بار صدای یک جماعتی بلند شد که می‌گفتند «مرگ بر مجاهدین». این واقعاً برای ما عجیب بود. خطبه دوم را یادم نیست کی خواند، اما یادم می‌آید که آن شخص گفت: «به ازای هر یک از برادر پاسداری که کشته شده ما ده تا از آنها را می‌کشیم».^{۲۶۰}

آن شب کمی دیرتر، هنگامی که رادیو برای آخرین بار در زندان اوین پخش می‌شد، او از شنیدن خبر حمله ارتش آزادیبخش ملی خیلی متحیر شد:

ما به هم گفتیم این دیگر چه است، جنگ که تمام شد. رژه نظامی برای چه؟ بعد اعلام کردند: «اینها اجساد منفور مجاهدین هستند ... که در جبهه جنگ شکست مفتضحانه خوردند. تازه ما آن موقع متوجه شدیم که مجاهدین حمله کرده‌اند».^{۲۶۱}

^{۲۵۷} همان.

^{۲۵۸} همان. روغنی معتقد است که به دلایل مذهبی به زندانیان فرصت زمانی می‌دادند تا درباره موقعیتشان بیاندهند. بر طبق قانون شیعه یک شخص بالغ باید سه بار به خروج از اسلام اعتراف نماید تا او را به عنوان مرتد تنبیه کنند. نگاه کنید به زیرنویس های ۱۴۶-۱۴۴ و متون همراه (که ارتداد را بر طبق تعالیم شیعه شرح می‌دهد).

^{۲۵۹} روغنی در دهمین سالگرد جمهوری اسلامی ایران در بهمن ۱۳۶۸ آزاد شد. روغنی، رک. زیرنویس ۲۳۹.

^{۲۶۰} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۲۶۱} همان.

آزاد می‌گوید بسیاری از زندانیان باور نمی‌کردند که آنها ممکن است هدف قرار گرفته باشند. در سخنرانی اردبیلی چپگراها هدف آشکار و علنی نبودند. زندانیان مجاهدین که در حمله‌های ارتش آزادیبخش ملی شرکت نداشتند، و بنابراین آنها نمی‌توانستند هدف انتقامجویی قرار گیرند. با وجود این، او و دیگران معتقد بودند که « این فقط بهانه بود—آنها می‌خواستند قضیه زندان را تمام کنند».^{۲۶۲}

منیره برادران، یک زندانی چپگرای دیگر در اوین، به یاد دارد که در مردادماه وی و هم سلولی هایش بریده روزنامه‌ای را از سلولهای ردیف ۲ که محل نگهداری توابعین بود دریافت کردند. او می‌گوید که مطالب مندرج در این کاغذ وجود تهدید را آشکار نمود:

در آن بریده نوشته بود سخنگوی شواری عالی قضایی، پس از لعن و طعن بسیار به گروه‌های «باطل» کمونیست، خواستار «اشد مجازات» برای آنان گردیده بود. وی گفته بود «پس از منافقین (مجاهدین)، اکنون نوبت کمونیست هاست».^{۲۶۳}

برادران تعریف می‌کند که در اوایل شهریور شلاق زدن زنان چپگرا آغاز شد. او با خبر شد که زنان را از سلولهای خود بیرون آورده و در راهرو شلاق می‌زدند. پس از یک یا دو هفته او زندانیانی را دید که تا آن موقع دوره محکومیت را تمام کرده بودند اما در زندان انفرادی نگاهداشته شده. به آنها شلاق زده بودند و اکنون به سلولهای خود باز می‌گشتند. آنها پذیرفته بودند نماز بخوانند. برادران می‌گوید «در جلسه محاکمه شان به آنها گفته بودند که مجازات زن کافر مرگ در زیر شلاق است مگر آنکه توبه کنند». او باز گو می‌کند که چگونه هفت یا هشت زندانی وابسته به توده و فداییان را برای بازجویی بردند. آنها گزارش کردند که از آنها پرسیده شده بود «آیا مسلمان هستید؟» «آیا نماز می‌خوانید؟» آنها پاسخ منفی داده بودند و «در دادگاه به آنها گفته شده بود مجازات زن کافر مرگ در زیر شلاق است یا توبه».^{۲۶۴}

وقتی صدای اذان بلند شد، آنها را بردند، حاکم شرع گفته بود که از ظهر آن روز شلاق شروع می‌شود. پس از آن هر بار با صدای اذان در جا می‌خکوب می‌شدیم. سکوت همه جا سایه می‌افکند. در ذهن خود مجسم می‌کردم که در سلولها یک به یک باز می‌شود. آنها را بیرون می‌آورند. روی تخت می‌خوابانند. صفیر شلاع در راهروهای دراز می‌پیچد، به سلول بر می‌گردانند. انتظار برای نوبت بعدی. اگر بیست و پنج شلاق را یکجا می‌زدند، کمتر دردناک بود. خودشان می‌گفتند انتظار به مراتب بدتر از خود شلاق بود. شبها نمی‌توانستند بخوابند. فاصله آخرین شلاق که حوالی ساعت ۱۲ نیمه شب بود تا نوبت روز بعد، ساعت ۳/۵ یا ۴ صبح، کوتاه بود. می‌گفتند بعدها عادت کردند که در فاصله شلاق صبح تا ظهر که طولانی تر بود، قدری بخوابند.^{۲۶۵}

^{۲۶۲} همان.

^{۲۶۳} برادران، رک. زیرنویس ۲۳۰.

^{۲۶۴} برادران، رک. زیرنویس ۲۴۸، ص. ۳۹۲.

^{۲۶۵} همان، صص. ۳۹۲-۳۹۳.

برادران معتقد است کمیسیون مرگ روزهای دوشنبه و چهارشنبه جلسه برگزار می‌کرد. او به یاد دارد که بیرون بردن، بازجویی کردن، و شلاق زدن گروه‌های زندانی تا اواسط مهر ماه ادامه یافت.^{۲۶۶}

بسیاری از زنان زندانی اعتصاب غذای خشک کرده و از خوردن غذا و آب امتناع می‌کردند. برادران دختران جوانی را به خاطر می‌آورد که تقریباً تمامی آنها از هواداران توده و فداییان بودند و تا اول یا دوم مهر ماه دست به اعتصاب غذا زده بودند. خودکشی در بین زنان زندانی معمول بود. آسیب‌های شدید جسمی و روحی باعث شد که بسیاری میچ دست خود را ببرند، قرص خواب آور به مقدار بیش از حد استفاده نمایند، یا پودرهای پاک‌کننده سمی بخورند.^{۲۶۷}

بازگشت زندانیان به کلی فرو پاشیده و خورد شده از ضربات شلاق به داخل بند استقامت و روحیه دیگر زنان زندانی را تضعیف نمود.^{۲۶۸} زندانیان را در صورتی باز می‌گرداندند که توبه کرده باشند. بر طبق گفته آزاد «بازگشت [به بند] به معنای تسلیم شدن بود.» آزاد به یاد دارد که چگونه وقتی یکی از آخرین زنان را می‌بردند وی با «یک مشکل لاینحل شدید» روبرو گردید:

اگر آرزو می‌کردیم آنها مقاومت کنند، در حقیقت آرزو می‌کردیم که آنان بیشتر شکنجه شوند، و اگر آرزوی برگشت برای آنها می‌کردیم نوبت خود را فرا می‌خواندیم. در برزخ روحی بدی قرار داشتیم. در این زمان تعدادی از بچه‌ها خودکشی کردند. یکی خودش را دار زد و یک نفر دیگر رگش را برید. من با خودکشی مخالف بودم. اما وقتی نوبت ما نزدیک شد شیشه شکستهای را در کیفم جاسازی کردم تا خودم را خلاص کنم. دیگران هم فکرهای مشابهی برای خودشان کرده بودند.^{۲۶۹}

در طول تابستان ۱۳۶۷، مهیار، یک زندانی وابسته به حزب توده، در بند ملی کش در اوین به سر می‌برد. او به یاد می‌آورد که سه هفته پس از آنکه زنان مجاهدین را بردند چپگرایان احضار شدند.^{۲۷۰} در نخستین روز، هفده یا هجده تن از زندانیان چپگرا را بردند. آنها زندانیان معروف و مهمی نبودند. دوران محکومیت آنان اغلب دو سال و یا کمتر بود، و اکثر آنها بین ۲۲ تا ۳۰ سال داشتند. مهیار تعریف می‌کند:

^{۲۶۶} همان، صص. ۳۹۳، ۳۹۸.

^{۲۶۷} همان، صص. ۹۸-۳۹۷.

^{۲۶۸} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۲۶۹} همان. آزاد اقدام به خودکشی نکرد.

^{۲۷۰} مهیار در شهادتنامه خود زمان احضار زندانیان چپگرا را سه یا چهار هفته پس از احضار مجاهدین می‌داند. مصاحبه با مهیار، رک. زیرنویس

۲۵۴.

من فکر کنم هیچ مبنایی برای احضار گروه اول نداشتند. اسمها را مطابق الفبا هم نخواندند. اسامی دو نفر توده‌ای را خواندند و بقیه را از گروه‌های دیگر بردند. یک نگهبان زن وارد اتاق ما شد و گفت فلانی و فلانی آماده شوند برای دادگاه. لیستی وجود داشت.^{۲۷۱}

سه هفته بعد، مهیار و چهار تن دیگر از زندانیان ملی کش را چشم‌بند زده و با اتومبیل آنها را به محل دیگری در داخل زندان اوین بردند. چندین دقیقه طول کشید تا به مقصد رسیدند. سپس در آنجا مهیار چشم‌بند خود را برداشت و دید که چهار مرد بر سر میزی در یک اتاق کوچک نشسته‌اند. او نیری، قاضی ارشد، و حلوائی را که کنار او نشسته بود، شناخت. چند تن دیگر از مقامات نیز حضور داشتند، اما مهیار نتوانست اسامی آنها را به یاد بیاورد. نیری بازجویی را اداره می‌کرد:

آقای نیری به من گفت: «خانم مهیار، شما به چه جرمی متهم شده‌اید». گفتم: «بنده عضو حزب توده ایران بودم». گفت: «هنوز هم توده ای هستی؟» ... گفتم: «من الان پنج سال است که در زندان هستم و ارتباطی با حزب ندارم، و نمی‌دانم مواضع حزب چیست. به همین خاطر نمی‌توانم بگویم که هستم یا نیستم.» گفت: «ایشان هنوز توده‌ای هستند. شما مسلمان هستید؟» گفتم: «این مسئله شخصی است.» باز هم پرسید: «شما نماز می‌خوانید؟» گفتم: «این مسئله هم شخصی است.» بعد پرسید: «پدر و مادر شما چطور؟» گفتم: «پدر و مادرم شیعه هستند و من در یک خانواده شیعه به دنیا آمدم.» گفت: «ایشان نماز نمی‌خواند. ایشان مرتد است.»^{۲۷۲}

نیری با نقل قول از قرآن به او گفت: «زنی که مرتد شود آنقدر شلاق می‌خورد تا بگوید من مسلمان هستم یا بمیرد». سپس نیری به او دستور داد اتاق را ترک کند. این جلسه بیش از ۵ دقیقه طول نکشید. نگهبان که گوشه چادر مهیار را گرفته بود «گویی به چیز نجسی دست زده بود». سپس به او چشم‌بند زده و او را به سلول انفرادی منتقل نمود.^{۲۷۳}

مهیار ظهر وقت نماز وارد سلول شد. از او پرسیدند آیا نماز می‌خواند، او امتناع ورزید. نگهبان سپس او را به طرف یک صندلی چوبی هدایت کرده و به او دستور داد دراز بکشد. هنگامی که وی دراز کشید نگهبان اذان را از حفظ خواند. سپس مهیار را شلاق زده و دستور دادند که آنجا را ترک کند.^{۲۷۴} ساعت ۴ یا ۵ بعد از ظهر، هنگام اذان بعدی، مجدداً از مهیار پرسیدند آیا نماز خواهد خواند و او دوباره پاسخ رد داد. مهیار دید که همان نگهبان دیگران را نیز می‌زد:

^{۲۷۱} همان.

^{۲۷۲} همان

^{۲۷۳} همان.

^{۲۷۴} در موارد دیگر، مهیار یک تختخواب چوبی را شرح می‌دهد. همان.

وقتی بعضی از آنها را می‌زد از بدن‌شان خون می‌آمد. بعضی صداها می‌وحشتناک بیرون می‌دادند. یک زنی را دیدم که خیلی صورت پیر و چروکیده داشت. از او پرسیدند آیا نماز می‌خوانی؟ جواب او را نشنیدم. وقتی او را زدند متوجه شدم که او هم گفته بود که نماز نمی‌خواند.^{۲۷۵}

برای بیست و چهار روز مهیار روزی ۵ بار شلاق می‌خورد: ۱۲ شب، ۴ صبح، ۲ بعد از ظهر، ۴ بعد از ظهر و بار آخر پس از غروب آفتاب. هر بار او را ۵ ضربه شلاق می‌زدند، که مجموعاً روزی ۲۵ ضربه شلاق می‌شد. اگر چه در گذشته معمولاً مردها زندانیان را شلاق می‌زدند، اما این بار زنان شلاق زدن را انجام می‌دادند. مهیار و دیگران از کمبود خواب رنج می‌بردند.^{۲۷۶}

مهیار با پیوستن به دیگر زنان در اعتصاب غذا سعی کرد مقاومت کند. اما شلاق زدن‌ها ادامه یافت. روز ششم اعتصاب غذا به نگهبانها گفت که عادت ماهیانه وی شروع شده و مجازات شلاق او را برای سه روز به حالت تعلیق درآوردند.^{۲۷۷} مهیار به یاد دارد که نگهبانها در طی سه روز استراحتی که به وی داده بودند، شلاق زدن را کلاً متوقف نمودند. یکی از نگهبانها به وی اطلاع داد که شلاق زدن زندانیان خاتمه یافته است.^{۲۷۸}

آزاد به یاد دارد که همان شب شلاق زدن متوقف شد، به زندانیان گفتند که برای خانواده‌های خود نامه نوشته و آنها را برای ملاقات دعوت کنند. بنابراین خانواده‌هایی که نامه دریافت نکرده بودند می‌دانستند که بستگان آنها اعدام شده‌اند. بعضی از زنان اجازه یافتند با شوهران خود که در بندهای جداگانه‌ای در اوین نگاه داشته می‌شدند صحبت کنند. آزاد تجربه یکی از زنان زندانی را اینطور شرح می‌دهد: این خانم از شوهرش پرسید که چه بر سر او آمده و او از دادن پاسخ امتناع ورزید. آخر وی اظهار نمود: «من دیگر انسان نیستم. من فقط یک میمونم. آنها مرا به هر نوعی بازی دادند».^{۲۷۹}

مقامات به خانواده‌های محبوسین گفتند که برای زندانیان شیرینی بیاورند، و زندان برای زندانیان گل تهیه کرده بود تا آنها به خانواده‌های خود گل تحویل بدهند. آزاد تعریف می‌کند:

عده‌ای گل و شیرینی به هم می‌دادند و دیگران لباسهای عزیزان اعدام شده‌شان را رد و بدل می‌کردند ... در آن شب وقتی تعدادی از بچه‌ها در بند شیرینی می‌خوردند حالم خیلی بد شد، معده‌ام به هم ریخت و مجبور شدم بالا بیاورم. برای من شیرینی خوردن آنان یعنی جشن گرفتن برای اعدام شده‌ها.^{۲۸۰}

مهیار و خانواده او فقط وقتی که ملاقات با خانواده‌ها از سر گرفته شد، یعنی یک هفته پس از توقف شلاق زدن، از وقوع اعدامها مطلع شدند: «ما توسط پدر و مادرمان اطلاع یافتیم که در زندان چه گذشته است. بعضی از

^{۲۷۵} همان.

^{۲۷۶} همان.

^{۲۷۷} نگاه کنید به متن همراه زیرنویس ۲۱۴.

^{۲۷۸} همان.

^{۲۷۹} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۲۸۰} همان.

پدر و مادرها در بیرون زندان غش کرده بودند.^{۲۸۱} مهیار توسط پدرش مطلع شد که نامزد او، نصرت، بدون اینکه حتی محکوم بشود اعدام شده بود.^{۲۸۲}

آزاد به یاد می‌آورد که به دنبال این ملاقاتها مقامات به بازجویی از زندانیان چپگرایی که زنده مانده بودند ادامه دادند.^{۲۸۳} آنها او را تهدید کردند که اگر از نوشتن توبه نامه امتناع نماید اعدام خواهد شد. پس از آنکه وی امتناع ورزید، به او گفتند که وصیت نامه خود را بنویسد و یا «یک نامه تصنعی به خانواده اش نوشته و در آن توضیح دهد که خود مسئول اعدامش بوده است.»^{۲۸۴}

مهیار و پنجاه و هشت زندانی چپگرایی دیگر در بند ملی کش را به گوهر دشت منتقل نمودند. در همان شب ورود مهیار، مردی از او بازجویی کرد. پس از آنکه وی از نوشتن توبه نامه خودداری نمود او را برای یک هفته به سلول انفرادی فرستادند. نهایتاً مهیار و دیگر زندانیان ملی کش را به اوین بازگرداندند و در آنجا سه تحت فشار قرار دادن آنان برای نوشتن توبه نامه ادامه دادند. مهیار حتی پس از آنکه مقامات سعی کردند خانواده او را وادار کنند تا وی را متقاعد سازند کوتاه بیاید در مقاومت علیه آنها از خود استقامت نشان داد.^{۲۸۵}

۴،۴. شیراز

در شیراز، مرکز استان فارس، تقریباً تمام زندانیان سیاسی را به طور دائم در زندان عادل آباد جای دادند. عادل آباد زندانی بود با حد اکثر تجهیزات امنیتی که در دهه ۱۳۵۰ در طی حکومت محمد رضا شاه نوسازی شده بود.^{۲۸۶} در سال ۱۳۶۷، این زندان سه طبقه داشت و زندانیان سیاسی و غیر سیاسی را در خود جای داده بود. طبقه اول به طور کلی جایگاه زندانیانی که مرتکب تخلفات جزئی شده بودند و تواین بود، طبقه دوم محل نگهداری زندانیانی بود که تخلفات سنگین تری انجام داده بودند و شامل بهاییان، قاتلان، قاچاقچیان مواد مخدر و زندانیان سیاسی می‌شد.^{۲۸۷}

زندان عادل آباد به عنوان یکی از موفق ترین مراکز بازپروری زندانیان سیاسی شهرت داشت.^{۲۸۸} مقامات سعی می‌کردند زندانیان را از طریق خواندن اجباری نماز و شکنجه، طوری بازپروری نمایند که هنگامی که آزاد می‌شوند دیگر تهدیدی برای رژیم به حساب نیایند. بر طبق اظهارات یکی از شهود عینی، زندانیانی که در دیگر

^{۲۸۱} مصاحبه با مهیار، رک. زیرنویس ۲۵۴.

^{۲۸۲} اگرچه بعضی از زندانیان زن اجازه داشتند با شوهران خود در دیگر بندها ملاقات کنند، اما مأموران درخواستهای مهیار برای ملاقات را رد کردند. مهیار از سال ۱۳۶۲ تا اعدام نصرت در سال ۱۳۶۷ هرگز نامزد خود را ندید. همان.

^{۲۸۳} مصاحبه با آزاد، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۲۸۴} همان.

^{۲۸۵} همان. مهیار در مرداد ۱۳۶۹ آزاد شد. وی در ۱۳۶۳ دستگیر شده بود و برای طی یک دوره محکومیت سه ساله، شش سال در زندان نگاهداشته شد.

^{۲۸۶} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۱۰۵.

^{۲۸۷} نگاه کنید به مرکز اسناد حقوق بشر ایران، «جامعه ای در تنگنا، شرح مشقات بهاییان شیراز»، ص. ۳۰ (۲۰۰۷) (نقشه زندان عادل آباد را نشان می‌دهد).

^{۲۸۸} فریبا ثابت، «زندان شیراز» (۲۰۰۴)، قابل دسترسی در <http://www.iranrights.org/english/document-191.php> (ماجرای خود را پس از انتقال از زندان اوین به عادل آباد، که به «زندان تبعیدی ها» معروف بود، تعریف می‌کند).

زندانیان از شرکت در نماز یومیه امتناع می‌ورزیدند به شیراز فرستاده می‌شدند و در آنجا آنها را در یکی از ۱۹ سلول حبس انفرادی و یا در بند ۴۹ (که به بند مجازات معروف بود) محبوس می‌ساختند. بعضی از زندانیان ماه‌ها، بلکه سالها در آنجا ماندند.^{۲۸۹}

تقریباً ۹۰ درصد زندانیان اعدام شده در حال گذراندن دوره‌های محکومیتی بودند که احکامش پیش از ۱۳۶۷ صادر شده بود. بعضی از آنها ملی کشتهایی بودند که تا آن زمان دوره حبس آنها به اتمام رسیده بود. دیگر افراد تواین بودند و نیز افرادی که در شناسایی اعضاء مجاهدین با مقامات همکاری کرده بودند. جهانگیر اسماعیلی پور (نام مستعار) که در آن زمان در حال گذراندن دوران محکومیت ده ساله خود در عادل آباد بود به یاد دارد که فقط تعداد کمی جان سالم به در بردند:

تواین هم از تیغ کشتار و نفرت در امان نماندند. تعدادی از آنها را که با نیروهای وزارت اطلاعات برای شناسایی افراد سیاسی ... همکاری می‌کردند، به بازداشتگاه منتقل کرده و اعدام کردند.^{۲۹۰}

تا آنجا که اسماعیلی پور خبر دارد، در آن تابستان هیچ یک از چپگرایان در شیراز اعدام نشدند. او به یاد می‌آورد که اولین گروه سی تا چهل نفری زندانیان در اوایل مرداد ماه احضار شدند. غیر از یک نفر آنها، بقیه همگی از اعضاء فعال مجاهدین بودند. آن یک نفر بازگشت و به دیگر زندانیان گفت که چه اتفاقی افتاده بود. وی به آنها گفت که از آنان سه سؤال پرسیده شد: شما به چه جرمی متهم شده اید؟ آیا به سازمان خود اعتقاد دارید؟ آیا مایلید با ما همکاری کنید؟ از برخی زندانیان، سؤالات اضافی دیگری نیز پرسیده شد مانند «آیا حاضرید یک زندانی مجاهد را اعدام کنید؟» با وجود آنکه بعضی از زندانیان به این سؤال پاسخ مثبت داده بودند، هنوز هم نام آنها در فهرست اعدامیان باقی ماند.^{۲۹۱}

کمیسیون مرگ شیراز از مقامات محلی تشکیل یافته بود. آنها شامل حجت الاسلام اسلامی (دادستان دادگاه انقلاب)، حجت الاسلام مصیبی (حاکم شرع شیراز)، یک نماینده وزارت اطلاعات، و یک بازجو که مسئولیت پرونده زندانیان به او محول شده بود.^{۲۹۲} این کمیسیون در یک بازداشتگاه دور از محوطه زندان که توسط سپاه پاسداران اداره می‌شد از زندانیان بازجویی کرده و آنها را در سلولهای انفرادی آنجا نگاه می‌داشتند. پاسداران

^{۲۸۹} مصاحبه منیره برادران با جهانگیر اسماعیلی پور، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article159> [از این به بعد: «مصاحبه با اسماعیلی پور»]. جهانگیر اسماعیلی پور یک نام مستعار است و نام یکی از رفقای شخص مصاحبه شونده است که در سال ۱۳۶۷ اعدام شد.

^{۲۹۰} همان. مقامات ابتدا اسماعیلی پور را در سال ۱۳۵۹ برای شرکت در تظاهرات و پخش جزوات برای یکی از سازمانهای چپگرا دستگیر نمودند. او پیش از آنکه به ده سال زندان محکوم شود، قبلاً چند بار دستگیر شده بود. اسماعیلی پور تا زمان آزادی خود در ۱۳۶۸ در زندان عادل آباد نگاهداری شده بود.

^{۲۹۱} همان.

^{۲۹۲} همان.

دائماً زندانیان را بین این بازداشتگاه‌ها می‌بردند و می‌آوردند.^{۲۹۳} ظاهراً مقامات ملاقاتهای خانوادگی را فقط برای زندانیانی که به بازداشتگاه‌های خارج از محوطه زندان احضار شده بودند قطع کرده بودند.^{۲۹۴}

در ماه آبان، اسماعیلی پور و یک زندانی دیگر که عضو فداییان (اقلیت) بود را برای بازجویی به یک بازداشتگاه خارج از محوطه زندان احضار کردند:

اواخر مهر یا اوائل آبان بود و اعدامها قطع شده بود اما ما با خبرهایی که شنیده بودم تقریباً اعدام خود را قطعی می‌دیدیم. مدتی ما را در یک سلول مجردی نگه داشتند. بعد از یک هفته به بازجویی بردند. البته کتک هم چاشنی آن بود و یکی از ما را به این جهت که پاسخ به سوالها را «منافقانه» داده بود، کابل زدند ... دقایق نخست بازجویی با ضرب و شتم همراه بود و پس از آن، بازجو صریحاً گفت: شما را برای اعدام اینجا آورده ایم. اگر پاسخ شما به پرسشهای ما صداقانه باشد، تلاش می‌کنیم شما را از مرگ نجات دهیم. سؤال کردند: مسلمان هستی؟ مارکسیسم را قبول داری؟ جمهوری اسلامی را قبول داری؟^{۲۹۵}

اسماعیلی پور که پس از یک اقامت دو ماه و نیمه در بازداشتگاه به بند عمومی عادل آباد بازگردانده شد، معتقد است که اولین گروه زندانیان را با آویختن از دار اعدام نمودند، اما قربانیان بعدی توسط شلیک جوخه آتش در پایگاه نظامی چوگان در خیابان زرهی کشته شدند. او تخمین می‌زند که طی آن تابستان در شیراز حدود ۲۵۰ زندانی سیاسی جان خود را از دست دادند.^{۲۹۶}

۴,۵. تبریز

تبریز، چهارمین شهر بزرگ ایران و مرکز استان آذربایجان شرقی، در شمال غرب ایران واقع شده است. زندان تبریز در سال ۱۳۶۲ به وسیله زندانیان تواب ساخته شده بود.^{۲۹۷} بند چهار برای زندانیان سیاسی غیر تواب نگاه داشته شده و به عنوان بند تنبیه زندان طراحی شده بود. بازماندگان تعریف می‌کنند که درهای سلولها در بند ۴ معمولاً بسته بود. استفاده از دستشویی سه بار در روز مجاز بود و زندانیان اجازه داشتند یک ساعت در روز به هوای تازه دسترسی داشته باشند. هر سلول در بند چهار دارای یک تختخواب سه طبقه بود. تختخواب بالایی را به توابعین می‌دادند که غالباً در آن نشسته و زندانیانی که مسئول آنها بودند را زیر نظر می‌گرفتند.^{۲۹۸} بازماندگان شرایط بند ۴ زندان تبریز را دشوار توصیف کرده و اظهار می‌دارند که توابعین زندانیان را از گفتگو با یکدیگر

^{۲۹۳} همان.

^{۲۹۴} همان.

^{۲۹۵} همان.

^{۲۹۶} همان. فهرست نام پنجاه و سه زندانی را که او به یاد می‌آورد اعدام شدند در شهادت نامه خود نوشته شده.

^{۲۹۷} آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۱۳۵.

^{۲۹۸} مصاحبه منیره برادران با غلامرضا اردبیلی، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article196> [از این به بعد: «مصاحبه با اردبیلی»]؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه منیره برادران با محمد رضا متین، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article190> [از این به بعد: «مصاحبه با متین»].

منع می‌کردند.^{۲۹۹} در غروب روزی که اعدامها در سال ۱۳۶۷ آغاز شد، بند ۴ هم زندانیان مجاهدین و هم زندانیان چپگرا را در خود جای داده بود.^{۳۰۰}

همانند دیگر زندانیان در سراسر کشور، زندانیان تبریز نیز در ابتدا از خبر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل توسط ایران استقبال نمودند. بسیاری فکر می‌کردند پذیرش این قطعنامه نشانه ضعف رژیم بوده و گمان کردند که یا آنها به زودی آزاد خواهند شد و یا شرایط زندان بهتر خواهد شد. اما برخی از زندانیان درباره حمله‌های ارتش آزادیبخش ملی بینهایت مضطرب بودند. در حالی که برخی با خوشحالی به یکدیگر تبریک می‌گفتند و معتقد بودند که این عملیات علامت دیگری است که رژیم به زودی سقوط خواهد کرد، برخی دیگر متوجه رفتار عصبی فزاینده پاسداران شده بودند. یکی از زندانیان به یاد دارد که پخش سخنرانی ۱۴ مرداد اردبیلی به او از یک قتل عام قریب الوقوع خبر می‌داد:

ساعت سه بعد از ظهر جمعه، وقتی ما در حیاط داغ از آفتاب تیز و سوزان مرداد مشغول هواخوری یکساعته روز بودیم، خطبه‌های نماز جمعه آن روز که فکر می‌کنم امام جمعه آن موسوی اردبیلی بود از رادیو دفتر نگهبانی بند پخش می‌شد و همه به دقت گوش می‌کردند. موسوی اردبیلی در بررسی مساله پذیرش قطعنامه و تجاوز مجدد صدام پرداخت به ارتباط این قضیه با زندانها و اینکه در همین مدت در بعضی جاها زندانی‌ها به زندانبانان حمله کرده‌اند و تحرکاتی صورت گرفته است و این یعنی زندانیان با متجاوزین در ارتباط هستند. شنیدن این جملات زنگ خطر را برای ما به صدا درآورد و معلوم شد اتفاقاتی در زندانها در حال وقوع است که قطعاً خوش نیست. چه حادثی در شرف وقوع است؟ چه می‌خواهند با ما بکنند؟ چه ارتباطی بین حملات پس از قطعنامه و زندانیان سیاسی وجود دارد؟^{۳۰۱}

ظاهراً مقامات تبریز تا ماه‌های خرداد و تیر زندانیان را وادار به پر کردن پرسشنامه نکردند. پس از تکمیل پرسشنامه‌ها، زندانیان بر اساس پاسخهای خود، تقسیم بندی شدند. گفته می‌شود که در اوایل مرداد زندانیان تک تک احضار شده و ابتدا در وزارت اطلاعات به سلولهای انفرادی برده شده و در آنجا مورد بازجویی قرار گرفتند. پس از بازجویی، برخی را به بندهای عمومی بازگرداندند و دیگران را به زندان انفرادی فرستادند. یک کمیسیون مرگ از تهران بازجویی‌ها را در دادگاه انقلاب اداره می‌کرد. این کمیسیون هر روز چند تن از زندانیان محبوس در سلولهای انفرادی را بازجویی و اعدام می‌نمود.^{۳۰۲}

^{۲۹۹} مصاحبه با اردبیلی، رک. زیرنویس ۲۹۸؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با متین، رک. زیرنویس ۲۹۸.

^{۳۰۰} مصاحبه با اردبیلی، رک. زیرنویس ۲۹۸.

^{۳۰۱} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۲.

^{۳۰۲} همان.

هنگامی که زندان تبریز وارد مرحله قطع ارتباط کامل با جهان خارج شد، زندانیان تبریز هیچگونه تماسی با دنیای آزاد نداشتند، به آنها اجازه ملاقات داده نمی‌شد، و روزنامه و تلویزیون از آنها گرفته شده بود.^{۳۰۳} اما زندانیان هنگامی که متوجه شدند هم سلولی‌هایشان که از مجاهدین بودند احضار شده و دیگر هرگز بازنگشتند کم کم نسبت به میزان گستردگی این اعدامها مشکوک شدند. غلامرضا اردبیلی که به علت کارش برای حزب توده دستگیر شده بود، به خاطر می‌آورد که یک روز به وی و چند تن از هم سلولی‌های او دستور دادند از سلول‌ها خارج شوند. هنگامی که از پیاده روی در حیاط زندان بازگشتند، متوجه شدند که پنج یا شش تن از مجاهدین هم سلولی آنها دیگر در آنجا نبودند. یک پارچه کفن سیاه روی تختخوابهای آنها را پوشانده بود و وسایلشان همه جا ریخته و پاشیده بود. روی پارچه سیاه کلمات زیر نوشته شده بود: «این است عاقبت منافقین!»^{۳۰۴}

اردبیلی معتقد است که تقریباً تمام آنهايي که در ۱۳۶۷ در تبریز اعدام شدند از مجاهدین بودند. به تدریج که تعداد بیشتری از مجاهدین احضار شدند، نگهبانها زندانیان چپگرا را به دیگر سلولهای داخل بند منتقل نمودند.^{۳۰۵} تعدادی از مجاهدین ملی‌کش و تواب بودند. بعضی از آنها را به جبهه فرستاده بودند تا در برابر یورشهای مجاهدین بجنگند. تعدادی از آنان بازگشته بودند و با غرور شرکت خود در عملیات ضد تروریستی را اعلام می‌نمایند.^{۳۰۶}

گزارشها تعداد زندانیان اعدامی در تبریز را بین شصت و هفتاد نفر ذکر می‌کنند. در میان مجاهدین اعدامی، حدود بیست نفر در سال ۱۳۶۶ از ارومیه به تبریز منتقل گردیدند. باقیمانده انتقال یافتگان ارومیه ای، به ارومیه بازگردانده شده و توسط جوخه آتش اعدام گردیدند.^{۳۰۷}

اعدام‌ها فقط چند هفته، یعنی تا اوایل شهریور، به طول انجامید و آنگاه به زندانیان اجازه داده شد با جهان خارج تماس برقرار کنند. اما با این وجود، فشار از ناحیه توابع در بند ۴ کماکان افزایش می‌یافت:

علیرغم بازگشت روزنامه و اخبار به تدریج فشار توابع بر غیرتوابع افزایش یافت و مکرراً زندانیان احضار می‌شدند و مژده اعدام قریب الوقوعشان را از توابع می‌شنیدند. و از آنها خواسته می‌شد برای نجات هرچه زودتر توبه نامه نوشته و مصاحبه نمایند (در چند مورد هم موفق بودند). مرا در این مدت به این منظور احضار نکردند ولی یکبار به بهانه‌ای کاملاً جزئی و الکی در اتاق درگیری راه انداختند و مرا به دخمه کشاندند و علی‌نمازی در یک حالت عصبی با مشت به من حمله کرد و گفت که به زودی اعدامت می‌کنند و به سزای اعمالت می‌رسی. من با خونسردی گفتم کاملاً محتمل است که مرا

^{۳۰۳} شهود عینی دیگر ادعا می‌کنند که در ابتدا در زندان تبریز چنین حقوقی داده نمی‌شد. برای مثال نگاه کنید به مصاحبه با اردبیلی، رک. زیرنویس ۲۹۸.

^{۳۰۴} همان؛ همچنین نگاه کنید به نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۲.

^{۳۰۵} مصاحبه با اردبیلی، رک. زیرنویس ۲۹۸.

^{۳۰۶} مصاحبه با متین، رک. زیرنویس ۲۹۸.

^{۳۰۷} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۲.

اعدام بکنند اما خودت هم می‌دانی که علیرغم ریاست توابین احتمال اعدام تو از من بیشتر است، ممکن است اول تو را اعدام بکنند و بعد من را. در کمال تعجب دیدم که رنگ و رویش پرید و با عصبانیت فریاد کشید نخیر اینطور نیست دادگاه انقلاب و اطلاعات کاملاً به ما اطمینان دارند ... متوجه شدم که بیچاره علیرغم هارت و پورت و الدرمد بلدرم به شدت وحشت زده است و این عملیات ترس آفرینی هم پوشش یا درمان وحشتهای او و سایر توابین است و شاید هم فکر می‌کنند با به اعدام فرستادن امثال من خطر مرگ را از خود دورتر می‌کنند.^{۳۰۸}

محمد رضا متین، یک عضو سازمان فداییان (اکثریت)، از حوادثی که در حال وقوع بود حتی کوچکترین تصویری هم نداشت. پس از تکمیل پرسشنامه در خرداد ماه وی را به حبس انفرادی فرستادند، و تماس او با افراد فقط محدود به نگهبانهایی می‌شد که وی را به توالی و حمام می‌بردند. حتی همین تماس هم اینقدر نادر بود که وی به دفعات مجبور شد از همان کاسه ای که در آن غذا می‌خورد به جای توالی استفاده نماید. نهایتاً در اواخر مرداد، یکی از نگهبانها به او اطلاع داد که یک نفر به ملاقات او آمده است. او را برای تمیز شدن بردند:

مدتی بعد به همراه یک توایب رفتم ملاقات. آن موقع ملاقات قطع بود. ملاقات من و یک نفر دیگر، که او را هم آورده بودند، یک استثنا بود. آنطور که بعدها فهمیدم مادر من به همراه مادر آن زندانی دیگر—که هوادار یکی از گروه‌های چپ بود و زنده است—بعد از اینکه هر روز می‌آمدند جلوی زندان و خبری نمی‌گرفتند، روزی با خودشان نفت برده بودند جلوی زندان. همانجا نفت را ریخته بودند روی خودشان و گفته بودند اگر به ما ملاقات ندهید، خودمان را آتش می‌زنیم. مقامات زندان ناچار شده بودند به ما ملاقات بدهند. مادرم که با دیدن من خیلی خوشحال شده بود، یقه پیراهنش را درید و اولین چیزی که گفت، این بود: پسر من تمام دوستانت را در زندانهای ایران اعدام کرده‌اند. برگشتم به سلول. در آن روزها من به خاطر گریز از شپش و گرما با یک شورت داخل سلول می‌گشتم. حدود دو هفته بعد از ملاقات، دو نفر پاسدار آمدند و دریچه سلول را باز کردند. وقتی مرا نیمه لخت دیدند، گفتند: چرا شئونات اسلامی را رعایت نمی‌کنی؟ چرا لباس نمی‌پوشی؟ من شپشها و ماده د.د.ت را که دور سلول پاشیده شده بود، نشان دادم. گفتند: چه نیازهایی داری؟ گفتم من هیچ چیز ندارم. در آن سه ماه من هیچ امکاناتی در سلول نداشتم. یک روز بعد از بازدید آنها، آمدند و گفتند که من را به بند می‌فرستند. از زندانیان بند خیلی کاسته شده بود. تعداد زیادی از مجاهدین را اعدام کرده بودند و عده‌ای را هم آزاد کرده بودند.^{۳۰۹}

پیش از آنکه مرتدهایی مثل متین را اعدام کنند ظاهراً یک حکم تعلیق از تهران صادر شد.^{۳۱۰}

در سال شصت و نه نمی‌دانم به چه دلیلی روزی مرا به دادگاه انقلاب احضار کردند، در راهرو دادگاه بازجوی اولیه‌ام من را دید و به طرفم آمد و گفت تو هنوز زنده‌ای؟ تأسف کاملاً در چهره‌اش آشکار

^{۳۰۸} همان.

^{۳۰۹} مصاحبه با متین، رک. زیرنویس ۲۹۸.

^{۳۱۰} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۲.

بود، تأسف از زنده بودن من و نفرت از من را پنهان نمی کرد. گفت افسوس که آن موقع از دستمان قصر در رفتی. ما لیست شما را برای تأیید اعدامتان به تهران فرستاده بودیم ولی کار تمام شد، ولی فکر نکن که از خطر جسته‌ای. در اولین فرصت به حسابت می‌رسیم.^{۳۱۱}

۴,۶ . دزفول

دزفول شهری در استان خوزستان در جنوب غربی ایران است. زندانیان سیاسی در زندان یونسکو، واقع در مرکز شهر، محبوس گردیده بودند. در طی حکومت شاه، ساختمان این زندان مدرسه ای بود که توسط سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد (یونسکو) اداره می‌شد. پس از انقلاب این مدرسه را به زندان تبدیل کردند.^{۳۱۲} بخشی از این زندان به دفتر دادستان انقلاب اسلامی اختصاص یافت، و زیرزمین این ساختمان به اطاقهای بازجویی یا کنترل تبدیل شد.^{۳۱۳}

محمد رضا آشوغ، یکی از هواداران مجاهدین، در طی تابستان ۱۳۶۷ متوجه تغییرات عمده و چشمگیری در زندان یونسکو شد.^{۳۱۴} هنگامی که خبر حملات ارتش آزادیبخش ملی به زندان رسید، ملاقاتها قطع شد و بسیاری از زندانیان سابق یونسکو مجدداً دستگیر شدند.^{۳۱۵} مقامات زندان تمامی زندانیان را گرد آورده و قرائتی، که مسئول زندان بود، خواست که چندین تن از آنان توبه نمایند. تمام آنها درخواست وی را رد کردند.^{۳۱۶}

آشوغ به یاد دارد که مقامات به زندانیان گفتند یک هیئت عفو به زودی به آنجا خواهد آمد:

اما در سال ۱۳۶۷ دادگاهی در کار نبود. حدود ۱۵ مرداد^{۳۱۷} بود که گفتند روز سه شنبه ملاقات نیست و در این روز هیئت عفو از طرف خمینی می‌آید برای تعیین تکلیف زندانیان. در آن روز جلسه‌ای در دفتر زندان تشکیل شده بود. ما را در گروه‌های هشت نفره به داخل دفتر می‌بردند. با چشمان و دستان بسته، و آنجا روی نیمکتی می‌نشاندند. لحظه‌ای برای سوال و پاسخ، چشمت را باز می‌کردند. سوال این بود: جرمت چیست؟ آیا حاضری به جنگ علیه مجاهدین بروی؟ همین و بس. پاسخها فقط باید آری یا نه می‌بود. عفو یا اعدام. تعداد ما بین ۶۲ تا ۶۶ نفر بود. در گروه هشت نفری ما، به جز یک زندانی بچه سال، بقیه حکم اعدام گرفتند.^{۳۱۸}

^{۳۱۱} همان.

^{۳۱۲} مصاحبه با آشوغ، رک. زیرنویس ۱۳۹.

^{۳۱۳} غ.ر. بقایی، رک. زیرنویس ۱۳۰.

^{۳۱۴} آشوغ ابتدا در سال ۱۳۶۰ دستگیر و دو سال در زندان بود. وی برای بار دوم در سال ۱۳۶۴ دستگیر شده و به زندان یونسکو فرستاده شد. همان.

^{۳۱۵} همان. اگرچه آشوغ به یاد می‌آورد که قطع ارتباط زندانیان در ۱ مرداد آغاز شد، اما ممکن است که دیرتر بوده باشد زیرا ارتش آزادیبخش ملی تا ۳ مرداد حمله نکرد.

^{۳۱۶} مصاحبه با آشوغ، رک. زیرنویس ۱۳۹.

^{۳۱۷} از آنجا که آشوک به یاد دارد که این جریان پس از حمله ارتش آزادیبخش ملی در ۳ مرداد اتفاق افتاد، زمان اعلام آن باید دیرتر از ۲ مرداد بوده باشد. همان.

^{۳۱۸} همان.

آشوغ متوجه شد که زندانیانی که پاسخ های شان نشان دهنده عدم تمایل آنها به همکاری و یا توبه بود نامشان در یک فهرست ثبت می شد. او به یاد دارد که افراد زیر در هنگام بازجویی های کمیسیون حضور داشتند: علیرضا آوایی (دادستان و بازجوی معروف)،^{۳۱۹} شمس الدین کاظمی (بازجو)، هردوانه و یک مرد دیگر که نام او را به یاد ندارد.^{۳۲۰} در طی بازجویی از آشوغ، سه عضو این کمیسیون با مرگ وی مخالفت نموده و نماینده وزارت اطلاعات رأی سرنوشت ساز خود را مبنی بر گذاشتن نام وی در فهرست اعدامی ها اعلام داشت.^{۳۲۱}

پس از بازجویی ها، اکثر زندانیان به زندان اهواز منتقل شدند. سه زندانی باقی ماندند. آنچه اتفاق افتاد را آشوغ اینگونه شرح می دهد:

سپس ما را به دفتر زندان بردند و دستور دادند که وسایلمان را همانجا بگذاریم و بنشینیم. ما را یک به یک به اتاق کوچکی می بردند. نوبت من شد. صدای کاظمی، بازپرس دادگاه را شنیدم که مرا رو به دیوار نشانند و گفت: وصیت نامهات را بنویس تو اعدامی هستی. من گفتم که نمی نویسم. گفت که ده دقیقه دیگر بر می گردد و رفت. وقتی برگشت، دید که من چیزی ننوشته ام. گفت: احتیاجی نیست. او و دو - سه نفر دیگر دستها و چشمهایم را بستند و مرا در محوطه بیرونی نشانندند.^{۳۲۲}

نگهبانها سپس زندانیها را سوار یک مینی بوس کردند. ابتدا آشوک و دیگر زندانیان فکر کردند که به طرف هفت تپه در اهواز می روند، اما به زودی متوجه شدند که این مینی بوس در حال حرکت به طرف اندیمشک و دهلران می باشد— آنها به طرف پایگاه نظامی پل کرخه می رفتند:

در پادگان ما را به حمام عمومی فرستادند. یادگار بسیجی هایی که قبلاً آنجا بودند، بر در و دیوار دیده می شد. به ما کفن و کافور دادند.^{۳۲۳} دستور دادند که لباسهایمان را درآوریم و کفن بپوشیم. در آنجا صدای فریاد دختران اعدامی را هم می شنیدیم. خواستم از پنجره حمام خودم را به بیرون برسانم. احتیاط کردم و لباسهای خودم را دوباره پوشیدم. بازپرس کاظمی آمد به همراه پنج یا شش پاسدار دیگر. دیدند که هنوز لباسم به تنم است. همراه با فحش، دستهایم را بستند و با مشت و لگد مرا به محوطه بردند. آنجا روی زمین افتادم. دوباره همه را سوار مینی بوس کردند. کاظمی دستور داد که مرا همانطور با لباس اعدام کنند.^{۳۲۴}

در پایان، آشوغ با بیرون پریدن از پنجره اتوبوس از اعدام گریخت. او تخمین می زند که تقریباً پنجاه یا شصت زندانی از زندان یونسکو طی تابستان ۱۳۶۷ اعدام شدند. در نامه ای که توسط حاکم شرع خوزستان، حجت الاسلام احمدی، به آیت الله خمینی نوشته شد (که در آن وی اعدام شتابزده هواداران مجاهدین را مورد انتقاد قرار

^{۳۱۹} علیرضا آوایی بعداً به ریاست وزارت دادگستری استان کرمانشاه رسید. همان.

^{۳۲۰} همان. بقایی می گوید که محمد حسین احمدی هم در کمیسیون مرگ حضور داشت. غ.ر. بقایی، رک. زیرنویس ۱۳۰.

^{۳۲۱} همان.

^{۳۲۲} مصاحبه با آشوغ، رک. زیرنویس ۱۳۹.

^{۳۲۳} کافور برای غسل جسد پیش از دفن در گورستان اسلامی استفاده می شود.

^{۳۲۴} مصاحبه با آشوغ، رک. زیرنویس ۱۳۹.

می‌دهد) ماجرای آشوغ نقل گردیده است.^{۳۲۵} نامه احمدی آشوغ را به عنوان یک نمونه از زندانیانی نام می‌برد که احمدی معتقد بود به طور غیر عادلانه برای اعدام فرستاده شدند:

من باب مثال در دزفول، تعدادی از زندانیان به نام های طاهر رنجبر، مصطفی بهزادی، احمد راسخ، و محمد رضا آشوغ بودند با این که منافقین را محکوم می کردند و حاضر به هر نوع مصاحبه و افشاگری ذر رادیو و تلویزیون و ویدئو و یا اعلام موضع در جمع زندانیان بودند، نماینده اطلاعات از آنها سوال کرد که شما جمهوری اسلامی را برحق و منافقین را بر باطل می دانید، حاضرید همین الان به نفع جمهوری اسلامی در جبهه و جنگ و گلوگاهها و غیره شرکت کنید؟ بعضی اظهار تردید و بعضی نفی کردند. نماینده ی اطلاعات گفت اینها بر سر موضع هستند چون حاضر نیستند که در راه نظام بجنگند. به ایشان گفتم که پس اکثریت مردم ایران که حاضر نیستند به جبهه بروند، منافقند؟ جواب داد حساب مردم اینها با مردم عادی فرق می کند، در هر صورت با رای اکثریت نامبردگان (به اعدام) محکوم شدند فقط فرد اخیر (محمد رضا آشوغ) در مسیر اجرای حکم فرار کرد.^{۳۲۶}

۴,۷ زنجان



در زندان زنجان که در استان زنجان در شمال غربی ایران واقع شده، تخمین زده می‌شود که بین سی و پنج تا چهل تن (از حدود صد نفر) زندانیان اعدام شدند. زندان زنجان دارای سه بند بود. رحمت غلامی، یکی از اعضای فداییان (اقلیت) که از سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۶۸ در زندان زنجان محبوس بود،

به خاطر می‌آورد که یک سال قبل از اعدامها ساختار مدیریت زندان تغییر یافت و شرایط به طور کلی سخت تر شد. وی همچنین اظهار داشت که زندانیان را مرتباً بین سلولهای توابین و سلولهای زندانیان غیر تواب جا به جا می‌نمودند.^{۳۲۷}

چند روز پیش از شروع اعدامها در زندان زنجان، تلویزیونها و روزنامه‌ها را از زندان خارج کردند و ملاقاتها به حال تعلیق درآمد. غلامی به یاد دارد که حوالی ۶ یا ۷ مرداد، حدود ۲۵ زندانی احضار شدند و به آنها گفته شد که وسایلشان را جمع کنند. اکثر این زندانیان در زیرزمین نگاهداشته می‌شدند، اگر چه برخی از آنان از طبقات فوقانی بند بودند. بر طبق گفته غلامی، این گروه فقط شامل مجاهدین بود. بیشتر زندانیان در زندان زنجان این احضارها را به عنوان نشانه‌های احتمالی بهبود شرایط و یا آزادی زندانیان می‌دیدند. اکنون با نگاه به گذشته، غلامی به یاد می‌آورد بعضی از توابعایی که بخشی از گروه اول زندانیان احضار شده را تشکیل می‌دادند وجودشان مملو از هیجان بود:

^{۳۲۵} غ.ر. بقایی، رک. زیرنویس ۱۳۰.

^{۳۲۶} نگاه کنید به خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، پیوست ۱۵۷.

^{۳۲۷} مصاحبه با غلامی، رک. زیرنویس ۱۱۵.

تراژدی قضیه همین است. زندانی نمی‌دانست که به مسلخ برده می‌شود ... خاطره‌ای که از آن روز در ذهنم ثبت شده و هر بار به آن فکر می‌کنم، برایم بسیار دردناک است این است که: یکی از بچه‌های توابع، وقتی اسمها را خواندند و اسم او هم بود، زنگ آیفون بند را می‌زد و به زندانبانان اطلاع می‌داد که «ما حاضریم بیایید ما را ببرید». این یک تراژدی است وقتی زندانی چیزی نمی‌داند، داوطلبانه زنگ می‌زند و برای رفتن به مسلخ عجله می‌کند.^{۳۲۸}

بعضی از زندانیان احضار شده بازگشتند و زندانیان چپگرا را متوجه ساختند:

هیچ کدام از آنها به ما توضیح ندادند که چه بر آنها گذشته است. ما چپ بودیم و طبعاً در آن فضا نمی‌توانستیم محرم راز آنها باشیم. سلطه وحشت چنان بود که کسی هم جرأت نمی‌کرد از آنها کوچکترین سوالی بکند. اما آنها با زبان بی‌زبانی و با نگاه‌هاشان به ما می‌گفتند که از مسلخ برگشته‌اند.^{۳۲۹}

با وجود این، خبرها کم کم درباره بازجویی‌هایی که از چند تن از زندانیان مجاهد احضار شده به عمل آمده بود پخش شد. غلامی نمی‌داند که آیا مجاهدین زندانی واقعاً با یک کمیسیون سه نفره مرگ روبرو شدند یا خیر، و این تا حدی به خاطر این است که او معتقد است هیچ یک از زندانیان چپگرا در زنجان احضار نشدند. زندانیان زنجان از وسعت اعدامها آگاهی کامل نداشتند، تا آنکه در حدود اواخر آبان ماه ۱۳۶۷ ملاقاتهای خانوادگی از سر گرفته شد.^{۳۳۰}

۴,۸ اصفهان

شهر اصفهان مرکز استان اصفهان و در حدود ۳۴۰ کیلومتری جنوب تهران واقع شده است. آیت‌الله العظمی منتظری در شهر نجف آباد در استان اصفهان به دنیا آمد، که در حدود ۳۰ کیلومتری غرب شهر اصفهان قرار دارد.^{۳۳۱} حد اقل یکی از بازماندگان معتقد است که در حدود ۱۴۰ تا ۱۵۰ زندانی محبوس در زندان دستگرد و دیگر بازداشتگاه‌های اصفهان اعدام شدند.^{۳۳۲}

رضا ساکی ابتدا در سال ۱۳۶۲ به علت تماسهای وی با فداییان دستگیر شد. او به یاد دارد که مدتی کوتاه پیش از اعلان آتش بس چندین گروه از زندانیان چپگرا و مجاهدین آزاد شدند، اگرچه آنها مدت کوتاهی بعد مجدداً دستگیر گردیدند. پس از این آزادی‌ها، مقامات چندین بخش زندان دستگرد را به یکدیگر پیوسته و دو بخش بزرگتر تشکیل دادند. حدوداً در حوالی همان ایام، آنها به زندانیان پرسشنامه‌هایی دادند که از آنها درباره

^{۳۲۸} همان.

^{۳۲۹} همان.

^{۳۳۰} همان.

^{۳۳۱} خاطرات منتظری، رک. زیرنویس ۴، ص. ۹.

^{۳۳۲} همچنین نگاه کنید به مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸. اما نگاه کنید به آبراهامیان، رک. زیرنویس ۱، ص. ۲۱۵ (اظهار می‌کند که هیچ یک از زندانیان سیاسی در اصفهان کشته نشدند).

اعتقادات خود نسبت به جمهوری اسلامی، خمینی، ایالات متحده آمریکا و مجاهدین می‌پرسید. این سؤالات هم برای مجاهدین و هم برای چپگرایان یکسان بود.^{۳۳۳}

ساکی به یاد دارد که مدت کوتاهی پس از اتمام جنگ ایران و عراق، زندانیان علی شمعخانی را در تلویزیون مشاهده نمودند که درباره حمله مجاهدین صحبت می‌کرد. پس از آن موقعیت زندان تغییر پیدا کرد:

چند روز گذشت و تلویزیون را بردند و در هواخوری را برای همیشه بستند. ارتباط ما با بیرون کاملاً قطع شد. دیگر روزنامه هم ندادند. ملاقات هم قطع شد. جیره سیگار و غذا را هم کم کردند. نمی‌دانستیم چه خبر است. بعد بچه‌ها را در گروه‌های دو-سه نفره بردند. آنها از مجاهدین بودند. تقریباً ۲۰ روز طول کشید تا همه‌شان را ببرند. چه آنها را که سر موضع‌شان بودند و چه آنها را که همکاری می‌کردند، بردند. نمی‌دانستیم آنها را کجا می‌برند.^{۳۳۴}

یک توپ به او گفت: «خدا به همه شما رحم کند». ساکی به خاطر دارد که تمام مجاهدین بخش ۱، همه به جز دو تن و یک چپگرا (و یک تن از هواداران فداییان (اقلیت)) اعدام شدند.^{۳۳۵}

در اواسط مرداد تعدادی زندانی از زندان اهواز به اصفهان منتقل شدند. از آنان انگشت نگاری به عمل آمد و آنها را به یک بند قرنطینه جداگانه فرستادند:

روز اولی که به آنجا رسیدیم، حوالی ساعت ۶ عصر ما را یک ساعتی بردند هواخوری. نگهبان یک سرباز بود. عده ای سر او را گرم کردند و بقیه توانستند با زندانیان دیگری که پنجره شان رو به هواخوری باز می‌شد، تماس بگیرند. آنجا بند عادی بود. آنها گفتند که از ورود ما خبردار شده‌اند. یک روزنامه هم به ما دادند. فکر کنم روزنامه اطلاعات یا کیهان بود. در آنجا خطبه‌های نماز جمعه موسوی اردبیلی را خواندیم. او گفته بود: مردم شعار می‌دهند که منافق زندانی اعدام باید گردد. این اولین بار بود که از یک تریبون رسمی این شعار بر علیه زندانیان سیاسی داده می‌شد. یکی از بچه‌ها گفت: می‌خواهند مجاهد کشی راه بیانازند. این یک نشانه بود. نشانه دیگر این بود که در اهواز موقع سوار شدن به اتوبوس سرامی به یکی از زندانیها، به اسم احمد عشق ترکی، گفته بود: پسر برو که خوب قصر در رفتی.^{۳۳۶}

یک زندانی دیگر از اهواز که به دستگرد انتقال یافته بود تعریف می‌کند که گروه وی نسبت به انتقال اعتراض کردند و به نگهبانان اطلاع دادند که قوانین زندان اصفهان شامل آنها نمی‌شود (زیرا آنها از خوزستان بودند).

^{۳۳۳} مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸. ساکی نخستین سال حبس خود را در سلول انفرادی یک بازداشتگاه مخفی در شهر گذراند، اما بعداً به زندان دستگرد انتقال یافت. وی عاقبت در بهمن ۱۳۶۷ آزاد گردید.

^{۳۳۴} همان.

^{۳۳۵} همان. به باقیمانده زندانیان در بخش ساکی اجازه ملاقات داده نشد، و آنها در بهمن ۱۳۶۷ پس از برگزاری مراسمی آزاد شدند.

^{۳۳۶} مصاحبه با منوچهر، رک. زیرنویس ۱۲۶؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با منوچهر (۲۰ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

زندانیانی که از قبول انتقال امتناع ورزیدند به زندان انفرادی فرستاده شدند، اما نهایتاً آنها را به دیگر زندانیان همبند خود ملحق نمودند.^{۳۳۷}

یک شاهد عینی گزارش نموده است که بین مرداد و دی ماه ۱۳۶۷ نگهبانها هر روز به بند آمده و فهرستی از نام افراد تا ۱۰ نفر را می‌خواندند. آنگاه نگهبان این زندانیان را می‌بردند و دیگر هرگز دوباره کسی آنها را نمی‌دید. در آن زمان افرادی که باقی مانده بودند از آنچه واقع می‌شد اطلاعی نداشتند.^{۳۳۸}

۶, ۹ همدان

زندان مرکزی همدان، مرکز استان همدان، در حدود ۳۶۰ کیلومتری جنوب غرب تهران واقع شده است. در همدان، بازجوها کار خود را روز ۸ مرداد آغاز نمودند. در متن ذیل، هادی امینیان، یکی از اعضاء سازمان راه کارگر، مراحل بازجویی را شرح می‌دهد:

تغییر اساسی در تاریخ شب ۸ مردادماه همزمان با روز تولد امام رضا^{۳۳۹} صورت گرفت. در آن شب حاکم شرع سلیمی، دادستان رئیسی، رئیس زندان ملکی، رئیس وزارت اطلاعات موسوی به همراه چند نگهبان به داخل بند آمدند و از تک تک زندان خواستند نظر شان را در مورد سازمان شان و خواسته های صنفی شان بیان دارند. این، یک امر عادی می نمود اما روز بعد تک تک افراد را فراخواندند و این کار تا پاسی از شب ادامه داشت. فردای آنروز تعدادی دیگر را فراخواندند و در پایان نام مرا هم خواندند. ما را به «دادگاه» یا نوعی بازپرسی به دفتر پاسدار بند بردند و پس از آن، همه را در اطلاقی خارج از بند نگه داشتند. در پایان شب ما را که حدود ۱۵ نفر بودیم، به بند فرستادند.^{۳۴۰}

همزمان با این جریانات، ملاقاتهای خانوادگی نیز متوقف گردید. همچنین، مقامات زندان تمام دستگاه‌های تلویزیون را بردند، از آوردن روزنامه‌ها به داخل زندان جلوگیری کرده و دسترسی به هوای آزاد را ممنوع ساختند. متعاقب آن، ارتباط زندانیان برای دو ماه با جهان خارج قطع شد.^{۳۴۱}

زندانیان بیشتری از بندی که امینیان در آن بود برای بازجویی احضار می‌شدند. پس از این بازجویی‌ها، مقامات در حدود پنجاه زندانی را به زیرزمین فرستادند که در آنجا آنها مرتباً مورد تهدید و ضرب و شتم قرار گرفتند. امینیان تعریف می‌کند که در نخستین روز بازجویی‌ها، سه تن از اعضاء مجاهدین که محکومیت آنها قبلاً به

^{۳۳۷} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۳۳۸} نگاه کنید به گزارش ۱۹۹۰ عفو بین‌الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۵.

^{۳۳۹} امام رضا هشتمین امام شیعیان می‌باشند. وی تنها امامی است که در ایران به خاک سپرده شده است.

^{۳۴۰} مصاحبه با امینیان، رک. زیرنویس ۹۸. امینیان به علت فعالیتهای خود در ارتباط با سازمان راه کارگر در بهار ۱۳۶۸ دستگیر گردید. وی تا بهمن ۱۳۶۷ که آزاد گردید در زندان همدان محبوس بود. وی در ابتدا به اعدام محکوم شد، اما بعداً مجازات وی به بیست سال حبس کاهش یافت.

^{۳۴۱} همان.

حبس های طویل المدت تخفیف یافته بود، احضار شدند. سپس آنها ۱۲ تن دیگر از اعضاء مجاهدین را احضار نموده، به آنها گفتند وسایل خود را جمع کنند، و آنها را با خود بردند. آنها دیگر هرگز دیده نشدند.^{۳۴۲}

در اوایل شهریور، بقیه زندانیان پرسشنامه‌هایی را پر کردند که نظر آنها را در رابطه با وقایع جاری از جمله عملیات نظامی اخیر مجاهدین در غرب ایران می‌پرسید. زندانیان پرسشنامه‌ها را پاسخ داده و امضاء نمودند. امینیان معتقد است که اعدامها هنوز در آن هنگام ادامه داشت. روز بعد، نگهبانها زندانی دیگری را فرا خوانده و او را با خود بردند. زندانی مزبور که احمد ریحانی نام داشت، هفت سال از محکومیت خود را در زندان سپری کرده بود و نوزده روز دیگر از حکمش باقی مانده بود. اما هرگز کسی دوباره او را ندید. حاج بابایی، رئیس زندان همدان، دستور داد که وسایل ریحانی (و افراد دیگری که برده شده بودند) را به دفتر وی بفرستند.^{۳۴۳}

امینیان در اواخر پاییز ۱۳۶۷ احضار گردید و به وی گفتند که او هم اعدام خواهد شد. سه روز بعد، یک بازجو به نام حامد به سلول وی آمد و به او گفت که دیگر برای اعدام وی وقتی نمانده بود. او برای حدود سه ماه دیگر در زندان باقی ماند، و اجازه یافت یک بار با خانواده خود ملاقات داشته باشد تا آنکه بالاخره از زندان آزاد شد. امینیان معتقد است که در حدود سی و دو زندانی سیاسی در همدان اعدام شدند، و اکثر آنها توسط جوخه آتش تیرباران شدند. او معتقد است که حداقل دو تن از زنان مجاهد زندانی در همدان اعدام شدند. تمام زندانیان اعدام شده ابتدا به حبس محکوم شده بودند، و برخی از آنها حتی طول دوره حبسشان تخفیف داده شده بود. بعضی هم آزاد شده و در طول تابستان مجدداً دستگیر شده بودند.^{۳۴۴}

۶,۱۰ اهواز

اهواز مرکز استان خوزستان و در جنوب غرب ایران واقع شده است. این استان با استان بصره در عراق و نیز خلیج فارس هم مرز است. زندان فجر که محل نگهداری زندانیان سیاسی است در جاده اصلی که به اهواز منتهی می‌شود واقع شده. این زندان که برای نخستین بار در سال ۱۳۶۲ مورد استفاده قرار گرفت توسط سپاه پاسداران اداره می‌شود. در سال ۱۳۶۷، این زندان شامل سه بند به شکل حرف ال (L)، یک بخش اداری، یک مسجد بزرگ، یک اتاق ملاقات، و سلولهای انفرادی بود. یکی از این بندها متعلق به زنان بود.^{۳۴۵}

بازماندگان زندان فجر تخمین می‌زنند که بین ۵۷ و ۶۰ زندانی سیاسی توسط جوخه آتش کشته شدند.^{۳۴۶} بعضی می‌گویند که هیچ زندانی چپگرایی در اهواز اعدام نشد،^{۳۴۷} در حالی که بعضی دیگر معتقدند که تعداد کمی

^{۳۴۲} همان.

^{۳۴۳} همان.

^{۳۴۴} همان.

^{۳۴۵} حزب توده ایران، «یادبود شهدای یک تراژدی ملی»، <http://www.tudehpartyiran.org/meli.htm> (تاریخ دسترسی ۲۰ اوت ۲۰۰۹).

^{۳۴۶} مصاحبه با منوچهر، رک. زیرنویس ۱۲۶؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با منوچهر (۲۰ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۳۴۷} مصاحبه منیره برادران با علی، قابل دسترسی در <http://www.bidaran.net/spip.php?article165> [از این به بعد: «مصاحبه با علی»]. این مصاحبه به انگلیسی ترجمه شده و در وبسایت <http://www.iranrights.org/english/document-585.php> قابل دسترسی است. (تحت عنوان «۱۹۸۸: کشتار جمعی زندانیان سیاسی در اهواز»).

(شاید در حدود سه تن) از آنها اعدام شدند.^{۳۴۸} درست همانند دیگر زندانها، پخش سخنرانی‌ها و خطبه‌های نماز جمعه که از پایان جنگ و حمله‌های ارتش آزادیبخش ملی خبر می‌داد زندانیان اهواز را هیجان زده و نیز نگران نموده بود. یک زندانی چپگرا اظهار داشت که تفاوت عکس‌العملها به تمایل و جانبداری سیاسی زندانیان بستگی داشت:

به همین جهت، شک ما برانگیخته شد، چرا که در شرایط خطر، زندانیان آسانترین هدف برای سرکوب هستند. مجاهدین اما سرمست از باده پیروزی به همدیگر تبریک می‌گفتند... حتی مجاهدینی هم که رهبری رجوی را قبول نداشتند ولی توبه نکرده بودند، پذیرفته بودند که مجاهدین در آستانه پیروزی هستند.^{۳۴۹}

روز پس از قطع ارتباط کامل زندانیان با جهان خارج که در پنجشنبه یا جمعه (۶ یا ۷ مرداد) اتفاق افتاد، زندانیان را از یکدیگر مجزا نمودند:

در اتاق با لگدی باز شد و صرامی با عده‌ای نگهبان وارد شد. با خشونت موکت را به کناری زدند و یک میز و صندلی بر زمین قرار دادند. صرامی پشت میز نشست و گفت: ما دوباره به سال ۶۰ برگشته ایم و همگی باید دوباره محاکمه شوند.^{۳۵۰}

سرامی از میان بخشهای زندان می‌گذشت و زندانیان را تقسیم بندی می‌نمود. از زندانیان خواستند شعار بدهند «مرگ بر رجوی»، «مرگ بر مجاهدین» و «درود بر خمینی». آنهایی که از دادن شعار امتناع می‌ورزیدند و یا شعار می‌دادند «درود بر رجوی» و «مرگ بر خمینی» شناسایی شده و از دیگر زندانیان جدا شدند. برخی از زندانیان برای انتقال به زندان دستگرد در اصفهان انتخاب شدند. یکی از بازماندگان این گروه معتقد است که مقامات قصد داشتند آنهایی که در اهواز می‌مانند را اعدام کنند.^{۳۵۱}

پس از تقسیم زندانیان به دسته‌های مختلف، آنها با کمیسیون مرگ اهواز روبرو گردیدند. یک زندانی که در سال ۱۳۶۲ به علت همدستی با فداییان دستگیر گردیده بود ترکیب کمیسیونی که از وی بازجویی کرد را این‌طور به خاطر می‌آورد:

مقامات محلی بودند. مثلاً از من سه نفر بازجویی کردند. شفیع، که از روسای زندان بود. یک مردی بود عرب، که اگر درست به خاطر داشته باشم، نامش عباس بود و آقائی که از دادگاه انقلاب بود. در بین اینها دو نفر دیگر هم، سرامی که اهل دزفول بود و مهدی زاده، که به خشونت و جلادی معروف

^{۳۴۸} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۳۴۹} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۳۵۰} همان.

^{۳۵۱} همان.

بودند و با دادگاه انقلاب کار می کردند، حضور داشتند. مهدی زاده به بندهای نوجوانان خیلی رفت و آمد داشت و معروف بود که فساد اخلاقی دارد.^{۳۵۲}

همان زندانی به یاد دارد که درست همانند دیگر بخشهای کشور از زندانیان اهواز نیز پرسیده شد آیا آنها به جمهوری اسلامی وفادار هستند، آیا آنها مسلمان هستند و آیا نماز می خوانند. سپس اعضاء کمیسیون مرگ از او خواستند که در مصاحبه ای شرکت کرده و در آن حزب خود را محکوم نماید. وی و دیگر زندانیان از انجام این کار امتناع ورزیدند. وی را برای بار دوم نزد این کمیسیون فرا خواندند، و اعضاء آن از وی خواستند پس از آزادی از زندان از انجام فعالیتهای سیاسی خودداری کند. وی درخواست آنان را پذیرفت و آزاد شد.^{۳۵۳}

زندانیانی که عاقبت به اصفهان منتقل گردیدند پیش از ترک آنجا توسط کمیسیون مرگ مورد بازجویی قرار گرفتند. منوچهر (نام مستعار) در میان این گروه بود. وی توضیح می دهد که زندانیان یک به یک احضار می شدند و از آنان سؤالاتی مشابه (با آنچه از دیگر چپگرایان پرسیده شده بود) می پرسیدند، اما سؤالات مربوط به مجاهدین تفاوت داشت.^{۳۵۴} از آنان فقط می پرسیدند به چه سازمانی تعلق دارید. اگر زندانی پاسخ می داد «مجاهدین»، پرس و جو خاتمه می یافت. اگر پاسخ می داد «منافقین»، از آنها می پرسیدند آیا هنوز هم به ایدئولوژی این سازمان معتقد هستند یا خیر. از بعضی ها می پرسیدند آیا مسعود رجوی را تأیید می کنند یا نه.^{۳۵۵}

تا آنجا که منوچهر اطلاع دارد، تمام چپگرایان و مجاهدین از تغییر موضع خود امتناع ورزیدند. آنها را به اطاقهای خود باز گرداندند و در آنجا سرامی به چپگرایان گفت که آنها «مرتد هستند و مجازات ارتداد مرگ است.» وی سپس رو به مجاهدین کرده و گفت «و شما هم از منافقین هستید و مجازات منافقین هم مرگ است.» مدت کوتاهی پس از آنکه وی اطاق را ترک کرد نگهبانان دستور دادند که چپگرایان اسامی خود را بر روی وسایل خود بنویسند.^{۳۵۶}

زندانیان چپگرا را به مسجد زندان بردند و در آنجا آنها به دیگر زندانیانی که از شهرهای خوزستان و اطراف آن از جمله دزفول، مسجد سلیمان، شوشتر و ماهشهر آمده بودند پیوستند. بسیاری از زندانیان از اعراب بومی بودند. در آن هنگام منوچهر مطمئن بود اعدام خواهد شد. زندانیان را به یکدیگر دستبند زده و مجبور نمودند سوار اتوبوسی شوند که عازم اصفهان بود. منوچهر به یاد دارد که در طول این سفر آنها را مجبور کردند چند بار برای

^{۳۵۲} مصاحبه با علی، رک. زیرنویس ۳۴۷.

^{۳۵۳} همان.

^{۳۵۴} مصاحبه با منوچهر، رک. زیرنویس ۱۲۶؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با منوچهر (۲۰ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۳۵۵} همان.

^{۳۵۶} همان.

استراحت از اتوبوس پیاده شوند. هنگامی که در طی این توقفها آنها با مردم عادی روبرو می‌شدند نگهبانها آنها را «اسرای جنگی» معرفی می‌کردند.^{۳۵۷}

خانواده‌های زندانیان اهواز که به اصفهان منتقل شده بودند از این انتقال اطلاع نداشتند و گمان می‌نمودند که عزیزان‌شان اعدام شده‌اند. پس از ۴۰ تا ۵۰ روز اقامت در اصفهان، انتقال یافتگان را به زندان فجر باز گرداندند.^{۳۵۸} چندین تن از زندانیان را مستقیماً به زندان انفرادی فرستادند، اما نهایتاً آنها نیز به بخش عمومی بازگشتند.^{۳۵۹} پس از حدود چهار ماه ملاقاتهای خانوادگی از سر گرفته شد. در طی این نخستین ملاقاتها با اعضاء خانواده‌ها بود که زندانیان چپگرا دریافتند تقریباً تمام مجاهدین غیر تواب (به علاوه تعداد چشمگیری از توابین) اعدام شده بودند.^{۳۶۰} چندین تن از کشته‌شدگان ملی کش بودند.^{۳۶۱} مادر منوچهر به وی گفت تمامی زندانیان مسجد سلیمان کشته شده بودند.^{۳۶۲}

یکی از بازماندگان به یاد دارد که یک هفته قبل از روز ۲۲ بهمن (سالگرد انقلاب اسلامی) مقامات زندان درخواست کردند که زندانیان آدرس و شماره تلفن خود را به آنها بدهند. آنها به زندانیان اطلاع دادند که به زودی آزاد خواهند شد، اما فقط به شرط آنکه توبه کنند. زندانیان مجدداً امتناع ورزیدند. تمام آنها را به زندان انفرادی فرستادند، اما بعداً در روز ۱۲ فروردین آزاد شدند.^{۳۶۳}

۴, ۱۱ زاهدان

زندان زاهدان در شهر زاهدان، که مرکز استان سیستان و بلوچستان است واقع شده، و تقریباً در ۱۶۰۵ کیلومتری جنوب شرق تهران قرار دارد. بخش سیاسی زندان زاهدان توسط وزارت اطلاعات اداره می‌شد. این زندان در سال ۱۳۶۵ دارای حدود چهل تا پنجاه زندانی سیاسی بود. در تابستان و پاییز ۱۳۶۵، مقامات تعدادی از زندانیان را به مشهد منتقل نمودند و حدود بیست تن از زندانیان سیاسی اولیه در زندان زاهدان باقی ماندند. علاوه بر آن، چندین زندانی سیاسی دیگر هم بودند که از دیگر زندانهای سراسر کشور به زاهدان منتقل شده بودند. تا اوایل دی ماه ۱۳۶۵، بخش زندانیان سیاسی منحل شده و زندانیان آن به دیگر بندها انتقال یافته بودند.^{۳۶۴}

یکی از بازماندگان زاهدان شهادت بازماندگان دیگر زندانها را بازگو می‌کند که پس از توافق آتش بس میان ایران و عراق آنها متوجه تغییرات عمده ای شدند:

^{۳۵۷} همان.

^{۳۵۸} همان؛ همچنین نگاه کنید به نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۳۵۹} مصاحبه با منوچهر»، رک. زیرنویس ۱۲۶؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با منوچهر (۲۰ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۳۶۰} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۳۶۱} مصاحبه با علی، رک. زیرنویس ۳۴۷.

^{۳۶۲} منوچهر، رک. زیرنویس ۱۲۶؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه مرکز اسناد حقوق بشر ایران با منوچهر (۲۰ ژوئن ۲۰۰۹) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۳۶۳} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

^{۳۶۴} نویسنده گمنام، رک. زیرنویس ۹۳.

بعد از قبول قطعنامه ۵۹۸ و ماجرای مرزی بین نیروهای مجاهدین و جمهوری اسلامی روزی فضای زندان منقلب شد. تلویزیون را خاموش کردند. بلندگوها کار نکرد.^{۳۶۵}

اجازه ملاقاتهای خانوادگی نیز لغو گردید. به زودی پس از آن شش زندانی احضار شدند—پنج تن از مجاهدین و یک تن از فداییان (اقلیت). این عضو فداییان به زودی بازگشت و گفت که او را اشتباهاً برده بودند. بعضی از زندانیان زاهدان هم بعداً به بند بازگشتند:

در وضعی بسیار نامناسب بودند، دیدیم که با زیرشلواری می آیند. وضع شان ژولیده و صورتشان اصلاح نکرده بود.^{۳۶۶}

آنها توضیح دادند که توسط یک کمیسیون سه نفره (نمایندگان سه ارگان) که شامل افراد بومی استان سیستان و بلوچستان نمی شد، بازجویی شده بودند. این کمیسیون قادر نبود درباره پرونده های آنان تصمیم بگیرد و بنابراین آنان را به زندان اوین فرستاد. در اوین پرونده های این افراد مورد بازبینی قرار گرفت و آنها را مجدداً به زاهدان باز گرداندند. مشخص نیست چند زندانی در زاهدان اعدام شدند. اما به هر حال یک شاهد عینی می گوید هیچیک از افرادی که از زندانهای دیگر به زاهدان منتقل شده بودند، از نزد کمیسیون مرگ باز نگشت.^{۳۶۷}

۴،۱۲ مشهد

مشهد در حدود ۸۵۰ کیلومتری شرق تهران قرار گرفته است. در سال ۱۳۶۷ مشهد مرکز استان خراسان بود و اکنون دومین شهر پر جمعیت ایران می باشد. زندان مشهد، وکیل آباد، دارای یک بند برای زندانیان سیاسی بود که چند سال قبل از ۱۳۵۸ ساخته شده بود. بر اساس گفته زندانیان، این بند شامل سه بخش مجزا می شد که یکی از آنها دارای سلولهای انفرادی بود.^{۳۶۸}

رضا فانی یزدی، یک بازمانده چپگرا، که در بخش ۲ وکیل آباد زندانی بود، به یاد می آورد همه چیز پس از پذیرفتن آتش بس تغییر یافت:

چند روزی بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ... یکباره همه چیز تغییر کرد. شب بود. بعد از خاموشی ناگهان بلندگوهای بند به صدا در آمد و اسامی همه ما را—یعنی ساکنین بند ۲—خواندند. ما را به راهروی سراسری بند که همه بندها را به هم متصل می کرد، بردند و چشم بند زده رو به دیوار نشانده. به همه ما برگه هایی دادند که شامل چندین سوال بود، از جمله اینکه: به کدام جریان سیاسی تعلق

^{۳۶۵} همان.

^{۳۶۶} همان.

^{۳۶۷} همان.

^{۳۶۸} مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲.

[دارید] و در اتهام با چه جریانی دستگیر شده [اید]؟ نظر [تان] نسبت به جمهوری اسلامی چیست؟ آیا از وابستگان [شما] کسی اعدام شده و یا یکی از بستگان [شما] در خارج از کشور است؟^{۳۶۹}

روز پس از توزیع پرسشنامه‌ها، ارتباط بند با جهان خارج قطع شد. تلویزیونها را از بند بیرون بردند، دسترسی به روزنامه‌ها قدغن شد، و ارتباط با خانواده‌ها نیز قطع گردید. یزدی به یاد دارد که حتی پزشکهای زندان و مأموران شهرداری هم از ورود به بند او ممنوع گردیدند.^{۳۷۰}



اکبر هاشمی رفسنجانی

در سال ۱۳۶۷ سخنگوی مجلس و جانشین فرمانده کل قوا بود. وی در حال حاضر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و معاون سخنگوی مجلس خبرگان می باشد. هنگامی که از وی در باره کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ پرسیدند، رفسنجانی پاسخ داد که در چند ماه گذشته کمتر از ۱۰۰۰ زندانی سیاسی اعدام شده‌اند.

حدوداً در همان زمان، مقامات زندان شروع به احضار زندانیان کردند. بر طبق گفته یزدی، احضار در سه مرحله اتفاق افتاد. اولین گروه شامل نه تن از مجاهدین بود که روز پس از توزیع پرسشنامه‌ها احضار شدند. گروه دوم چند روز پس از آن احضار شدند و حدوداً شامل صد نفر از زندانیان

می‌شدند. یک هفته بعد گروه سوم را بردند. پس از آنکه گروه سوم رفت، از حدود ۴۰۰ زندانی فقط حدود ۱۰۰ نفر (یا چیزی در همین حدود) باقی ماند. تقریباً تمام مجاهدین را برده بودند و بیشتر زندانیان باقی مانده از چپگرایان بودند.^{۳۷۱}

پس از آنکه مجاهدین زندانی احضار شدند، مقامات زندان شروع به احضار چپگرایان کردند:

چند روزی پس از بردن سومین گروه از بچه‌های سازمان نگذشته بود که ۲۳ نفر از ما را نیز صدا زدند و از بند ۲ به یک اتاق قرنطینه منتقل کردند و سایر بچه‌ها را به بند یک بردند. دادیار ناظر زندان در دیداری که بطور اتفاقی با یکی از بچه‌ها در راهرو پشت بند داشت به او گفته بود که شما ساکنین قرنطینه گروه بعدی هستید. «این بار که هیات به مشهد بیاید، شما را هم به درک واصل خواهد کرد». این عین جمله‌ای است که حاجی ولی پور که طلبه جوانی بود و در سمت دادیار ناظر زندان مسئول بند سیاسی بود، عیناً به یکی از دوستان ما گفته بود.^{۳۷۲}

یزدی معتقد است که به علت اصرار مداوم آیت‌الله منتظری مبنی بر متوقف نمودن اعدام زندانیان سیاسی، چپگرایان هرگز نزد کمیسیون مرگ نرفتند. با وجود این، چندین تن از اعضاء سابق مجاهدین که سازمان خود را ترک گفته و به سازمانهای چپگرا پیوسته بودند اعدام شدند. بسیاری از زندانیان مجاهدین حد اقل هفت سال

^{۳۶۹} همان.

^{۳۷۰} همان.

^{۳۷۱} همان.

^{۳۷۲} همان.

در زندان به سر برده بودند، و نزدیک بود دوره محکومیت خود را به اتمام رسانند. دیگران ملی کش بودند اما آزاد نشده بودند.^{۳۷۳}

ملاقاتها در وکیل آباد در حدود اواخر آبان ماه ۱۳۶۷ از سر گرفته شد. یزدی معتقد است که به هیچ یک از اعضاء خانواده‌ها در مشهد گفته نشد که عزیزان آنها اعدام شده بودند. برای هفته‌ها اعضاء خانواده‌ها به زندان مراجعه می‌کردند و مقامات به آنها می‌گفتند که عزیزان آنها را به زندانهای دیگر منتقل نموده اند و آنها باز خواهند گشت. یزدی از اینکه هیچگونه وصیت نامه ای و یا هی چیک از وسایل زندانیان اعدام شده به خانواده‌های آنها داده شود اطلاعی ندارد. به خانواده‌ها هیچگونه اطلاعاتی درباره محل دفن زندانیان ندادند. تا به امروز، اعضاء خانواده‌های مفقودین در محل گورستان لعنت آباد مشهد، جایی که بسیاری معتقدند اعدامیان در آنجا دفن شده اند، جمع می‌شوند.^{۳۷۴}

۴, ۱۳ رشت

رشت مرکز استان گیلان و بزرگترین شهر حاشیه دریای خزر است. این شهر در حدود ۳۲۴ کیلومتری شمال غرب تهران واقع شده. هنگام غروب روز ۷ مرداد، عبداللهی، رئیس زندان رشت، وارد بند زندانیان سیاسی شد. وی ابتدا به سالن ۱ رفت و سپس وارد سالن ۳ گردید. بر طبق گفته احمد موسوی، یکی از بازماندگان، عبداللهی به زندانیان گفت: «تمام شما باید کشته شوید!»^{۳۷۵}

روز بعد، ساعت ۹ شب، نگهبان رمضان کشاورزی وارد بند شده و شروع به فراخواندن تعدادی از اسامی کرد. چهارده نفر از سالن ۱، یک تن از سالن ۲، و یک تن از اتاق ۱۰ فراخوانده شدند. نیم ساعت بعد نگهبان دیگری آمد و نام ده زندانی دیگر را خواند که به همراه وسایل از بند بیرون برده شدند. صبح روز بعد (۹ مرداد) حدود ساعت ۱۱ صبح اسامی بیشتری اعلام شد. این احضارها ادامه یافت تا آنکه از حدود شصت زندانی در سالن ۱ و ۳، فقط هفت تن باقی ماندند. نگهبانها به زندانیان سالن ۲ که بیشتد آنها از توابین بودند گفتند تا دو ماه دیگر هیچگونه ملاقاتی نخواهند داشت.^{۳۷۶}

موسوی را به زندان انفرادی برده و توسط دو مأمور به نامهای اسماعیلی و میرزایی به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. وی را پس از ۱۵ روز باز گرداندند.

هم زمان با من، کریم، حسن، محمود و محمد که هر چهار نفر مجاهد و از افراد باقی مانده ی اتاق ۱۰ بودند، به راهروی ۱ منتقل شدند و ما نه نفر باقی مانده از نود نفر اعتصابیون لباس فرم به زندگی در راهروی ۱ ادامه دادیم.

^{۳۷۳} همان.

^{۳۷۴} همان.

^{۳۷۵} موسوی، رک. زیرنویس ۹۱.

^{۳۷۶} همان.

وی به یاد دارد که از ۱۲۰ زندانی سالن ۱ فقط ۲۵ تن باقی ماندند. یکی از مجاهدین بازگشته به آنان گفت که او توسط چهار تن که شامل نمایندگان دادستانی و وزارت کشور، یک بازجو و عبداللهی (رئیس زندان رشت) می‌شدن، مورد بازجویی قرار گرفته بود. موسوی متوجه شد که پس از بازجویی، یک علامت منفی جلوی اسم او گذاشتند. او فکر کرد که این بدان معناست که وی اعدام خواهد شد، اما بعداً دریافت که در حقیقت علامت مثبت به معنای اعدام زندانی بوده است.^{۳۷۷}

موسوی توضیح می‌دهد که چون زندانیان احضار شده دارای عقاید سیاسی گوناگون بودند و اغلب از ارتباط با یکدیگر خودداری می‌کردند، آنها قادر به درک شدت آنچه که اتفاق می‌افتاد نبودند. اما اکنون با نگاه به گذشته، وی بعضی از علائم آشکاری که حاکی از وقوع اعدامها بود را در می‌یابد:

اگرچه در آغاز تخلیه ی زندانیان از بند، پاره ای از مسئولان نظام سخنرانی هایی دال بر انتقام گرفتن از زندانیان به تلافی عملیات «فروغ جاویدان» مجاهدین ایراد کرده بودند. از جمله موسوی اردبیلی، رییس دیوان عالی کشور، در نماز جمعه ی ۷ مرداد ماه بعد از عملیات «مرصاد» خواستار قتل عام زندانیان شده بود، با این همه ما به جز حدس و گمان هیچ گونه شواهدی مبنی بر اعدام و قربانی شدن زندانیان بی گناه که بدون دخالت در اتفاقات بیرون از زندان، دوران محکومیت را می گذرانند نداشتیم. نگهبان ها نیز گاه به صورت سر بسته تهدیدهایی می کردند. وقتی روی پاره ای مشکلات بند اعتراض می کردیم می گفتند: شکر کنید که همین را دارید و هنوز زنده هستید، کاری نکنید که شما را هم پیش دوستان تان بفرستیم.^{۳۷۸}

موسوی معتقد است که زندانیان در رشت به دار آویخته شدند و چندین تن از آنان فقط چند روزی به آزادی‌شان مانده بود. در حدود یک ماه بعد، وی و دیگر زندانیان در سالن بند مشغول راه رفتن بودند که ناگهان به آنان دستور داده شد به سلول های خود باز گردند.

بعد از دو ساعت که اجازه دادند بیرون بیاییم دیدیم تمام پنجره های اتاق ۱۰ با پتو پوشانده شده تا کسی نتواند داخل را ببیند. دور از چشم نگهبان توانستیم به داخل نگاه کنیم. تمام ساک های بچه ها را به بند برگردانده و در داخل اتاق ۱۰ چیده بودند. فکر این که بچه ها را اعدام کرده باشند ما را دچار خفقان کرده بود.^{۳۷۹}

^{۳۷۷} همان.

^{۳۷۸} همان.

^{۳۷۹} همان.

۵. دولت از دادن اطلاعات به خانواده‌ها امتناع نموده و مراسم سوگواری را ممنوع می‌سازد

علیرغم تلاش‌های رژیم ایران برای مخفی نگاهداشتن این اعدام‌ها، خبر آن پس از شروع این کشتارها به زودی به بیرون درز کرد. در همان اوایل، خانواده‌های زندانیان که با کارکنان دولت تماس داشتند اطلاعاتی دریافت کردند.^{۳۸۰} بعضی خانواده‌ها اقلامی برای زندانیان به زندان می‌آوردند به این امید که ممکن است رسیدی با امضاء زندانی دریافت کنند که ثابت کند عزیز آنها هنوز زنده است. مقامات زندان اغلب این اقلام را می‌گرفتند—لباس، شیر خشک، و دارو—بدون اینکه به خانواده‌ها کوچکترین خبری راجع به محل عزیزان بدهند.^{۳۸۱}

بعضی خانواده‌ها به آیت‌الله منتظری شکایت کردند،^{۳۸۲} اما این شکایت‌ها فایده‌ای نداشت چون منتظری و جناحش نیز دیگر نفوذی نداشتند.^{۳۸۳} دیگران به مقر وزارت دادگستری رفته و درخواست اطلاعات درباره محل عزیزان خود می‌نمودند. همسر یکی از اعضای فداییان که در زندان اوین محبوس شده بود به خاطر دارد که مدت کوتاهی پس از ملاقات او با وزیر دادگستری نامه‌ای به تاریخ ۱۲ مرداد دریافت کرد که بسیار نگران‌کننده بود:

در نامه من نوشته شده بود: «خاطرات با تو بودن در ذهنم نقش بسته و مثل یک لوح سنگی جاودانی است که نابود نمی‌شود ... مدت‌ها است که از دیدار آخر ما می‌گذرد ... امیدوارم خوب باشید. از پسرمان مراقبت کن. در ملاقات‌های کوتاه نمی‌شود زیاد با پسرمان صحبت کنم. تو با او از طرف من هم صحبت کن. ببین به چه علاقه دارد ... می‌توانی به جای من برایش نامه بنویسی و برایش بخوانی.»

خانواده‌های دیگر نامه‌هایی مشابه دریافت داشتند.^{۳۸۴}

در تیر و مرداد ۱۳۶۷، نماینده ویژه سازمان ملل متحد برای ایران در کمیسیون حقوق بشر (نماینده ویژه سازمان ملل) تلگرافهایی به وزیر امور خارجه ایران فرستاده و نگرانی خود را درباره اعدام‌های گزارش شده ابراز نمود.^{۳۸۵} در شهریور ماه، سازمان عفو بین الملل اعدام دسته جمعی زندانیان سیاسی را محکوم نمود. عفو بین الملل

^{۳۸۰} مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲.

^{۳۸۱} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰؛ همچنین نگاه کنید به گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۳.

^{۳۸۲} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۳۸۳} مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۳۸۴} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۳۸۵} پاول لوئیس، «سازمان ملل می‌گوید نقض حقوق بشر در سراسر ایران ادامه دارد»، نیویورک تایمز [Paul Lewis, U.N. Says Human Rights Abuses are Continuing Throughout Iran, N.Y. TIMES, ۳ نوامبر ۱۹۸۸، ص. ای. ۱۰، قابل دسترسی در <http://www.nytimes.com/1988/11/03/world/un-says-human-rights-abuses-are-continuing-throughout-iran.html?scp=2&sq=Iran&st=nyt>]

اذعان نمود که اطلاعات چندانی در دست ندارد، اما گزارش کرد که نامه‌هایی دریافت نموده است که اظهار می‌دارند هواداران مجاهدین و دیگر گروه‌های سیاسی اعدام شده‌اند.^{۳۸۶}

در مرداد ماه ۱۳۶۷، روزنامه نیویورک تایمز گزارش نمود که از زمان هجوم تیرماه رژیم علناً مجاهدین را باطل دانسته و تعداد زیادی از هواداران مجاهدین را اعدام نموده است. بر اساس گزارش‌ها، در پاسخ علیرضا جعفرزاده، یک سخنگوی مجاهدین گفت که اعمال دولت گواه و تأییدی است بر میزان نفوذ این سازمان: «مجاهدین آموخته‌اند که در صورت لزوم از تاکتیک‌های مناسب استفاده کنند. ما همیشه در مبارزات‌مان نحوه عمل خود را تنظیم کرده‌ایم. شکل مبارزه در درجه دوم اهمیت قرار دارد.»^{۳۸۷}

تا اوایل مهر (و یا اواسط آن) ملاقاتها در بسیاری از زندانهای ایران از سر گرفته شده بود.^{۳۸۸} تعداد نسبتاً کمی از خانواده‌ها هنگامی که برای ملاقات به زندان مراجعه کردند و وسایل زندانیان را در کیسه‌هایی به آنها تحویل دادند از سرنوشت عزیزان خود مطلع شدند.^{۳۸۹} این کار به شورشهایی در بیرون زندانها انجامید، و در نتیجه انجام آن متوقف گردید.^{۳۹۰}

در آبان ماه، مقامات از طریق تماس تلفنی شروع به مطلع نمودن خانواده‌ها درباره مرگ عزیزان خود کردند.^{۳۹۱} حتی در آن هنگام نیز به بعضی خانواده‌ها اخبار کاذب داده شد: مقامات خانواده‌ها را در جستجوی مدفن‌های تخیلی به بیابانها می‌فرستادند؛^{۳۹۲} و یا به بعضی از والدین که فرزند آنها هنوز زنده بود می‌گفتند که وی اعدام شده است.^{۳۹۳} به بعضی خانواده‌ها گفته شد که عزیزانشان را به جزیره‌ای که محل نگهداری معتادان است فرستاده‌اند.^{۳۹۴}

برای بسیاری از خانواده‌ها یک تماس تلفنی از جانب مقامات به معنی آغاز یک کابوس اداری بود. سپیده به یاد دارد که در روز ۲ آذر ماه از دفتر دادستانی تهران به منزل پدر شوهر او تلفن کرده و از وی خواستند که برای «ملاقات با کمیته» به اوین بیاید. هنگامی که به اوین رفتند، خانواده وی و دیگران را به وزارت دادگستری فرستادند، و مقامات در آنجا آنها را به محل دیگری فرستادند (کریم آباد، «مرکز کمیته»، نزدیک جاده

^{۳۸۶} «اقدام فوری»، سازمان عفو بین الملل، «ایران: اعدام سیاسی» [Urgent Action, Amnesty Int'l, Iran: Political Execution]، پیوست عفو بین الملل MDE 13/14/88 (۲ سپتامبر ۱۹۸۸) (موجود در آرشیو مرکز اسناد حقوق بشر ایران).

^{۳۸۷} کاوول، رک. زیرنویس ۳۰ (ترجمه از منبع انگلیسی).

^{۳۸۸} برای مثال نگاه کنید به برادران، رک. زیرنویس ۲۳۰؛ مصاحبه با اطیابی، رک. زیرنویس ۸۹.

^{۳۸۹} برادران، رک. زیرنویس ۲۳۰، صص. ۴۰۱-۴۰۰ (اظهار می‌دارد که مدتی پس از از سرگیری ملاقاتها، به تعداد کمی از خانواده‌ها خبر دادند که باید به زندان بیایند. در آنجا وسایل عزیزان را به آنها دادند).

^{۳۹۰} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۴. اگرچه در مهر و آبان ۱۳۶۷ مقامات شروع به مطلع نمودن خانواده‌ها کردند، اما تاریخ دقیق تظاهرات بیرون زندانها تأیید نشده است.

^{۳۹۱} مصداقی، رک. زیرنویس ۸۰، ص. ۲۳۵ (۲۰۰۴)؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰؛ «از آن روزهای تلخ»، کار، شماره ۱۴۲، ص. ۷ (۱۹ اوت ۱۹۹۶)؛ گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۴.

^{۳۹۲} مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۳۹۳} همان؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲.

^{۳۹۴} مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸.

خاوران). مقامات در خاوران به خانواده‌ها گفتند که روز دیگری باز گردند. هنگامی که بازگشتند به خانواده‌ها گفته شد که در صف‌های جداگانه و دور از خانواده‌های دیگر بایستند. فقط یکی از اعضاء خانواده اجازه داشت به اطاق مقامات وارد شود. هنگامی که به داخل رفتند خبر به سرعت گفته شد:

دو نفر آنجا بودند. هر دو نشسته بودند. وقتی وارد شدم گفتم: «شما مثل این که می‌دانید برای چه آمده اید؟» گفتم: «نه. شوهر من ۲ ماه دیگر حکمش تمام می‌شود و شاید آزاد شود. ما نمی‌دانیم جریان چه است. به ما گفته اند که اینجا بیایید و ما آمده ایم». گفتم: «شوهرتان اعدام شده. ساک و وسایل اش را بگیر و برو». جر و بحث کردم ... اشاره به حمله مجاهدین کرد. گفتم: «یعنی چه این جور است؟ شوهرم که دادگاه رفته و دو سال حکم دارد و دو ماه دیگر حکمش تمام می‌شود. و در ثانی، مجاهد نبوده و کاری نکرده. این چیزها به آن چه مربوطه؟» گفتم: «ما همین قدر می‌دانیم که شما باید به فکر خود و بچه خود باشید. او به فکر شما نبود و به زن و به بچه خود فکر نمی‌کرد». گفتم: «بلی. او قلبش بزرگتر از آن بود...».^{۳۹۵}

اکثر خانواده‌ها وسایل عزیزان خود را دریافت کردند. این وسایل معمولاً در یک کیسه پلاستیکی قرار داشت. به آنها دستور داده شد که سوگواری نکنند.^{۳۹۶} مقامات از پاسخگویی به سؤالات خانواده‌ها طفره می‌رفتند و وجود وصیت نامه و حتی محل دفن را انکار می‌کردند. خانواده‌ها را با زور و به سرعت از این مرکز بیرون راندند.^{۳۹۷}

یکی از بازماندگان شیراز تعریف می‌کند که خانواده‌ها در مقابل زندان عادل آباد شیراز دست به تظاهرات زدند. تظاهر کنندگان با خشونت مورد حمله و ضرب و شتم مقامات وزارت اطلاعات قرار گرفتند. او گزارش می‌کند که پس از دستگیری‌های مکرر، چند تن از اعتراض کنندگان در اثر ضرب و شتم به قتل رسیدند.^{۳۹۸}

در مهر ماه ۱۳۶۷، نماینده ویژه سازمان ملل در حقوق بشر در ایران یک گزارش مقدماتی صادر نمود که در طی تابستان آن سال موجی از اعدام‌ها صورت گرفته. وی گزارش نمود که ۲۰۰ تن از مجاهدین زندانی در روز ۶ مرداد در اوین اعدام شده‌اند، و بین ۲۳ و ۲۵ مرداد اجساد ۸۶۰ زندانی سیاسی اعدام شده به گورستان بهشت زهرا در تهران برده شده است.^{۳۹۹} در روز ۸ آذر ماه وی با نماینده دائم ایران در سازمان ملل ملاقات نمود. طی آن ملاقات، نماینده ایران سعی کرد با ارائه یک نوار ویدیو که توسط نماینده ارتش آزادیبخش ملی تهیه شده بود اطلاعات ارائه شده توسط مجاهدین را بی اعتبار سازد. این نوار مجموعه ویدیو‌هایی بود که رژه‌های ارتشی، آموزش‌های نظامی، میدانهای جنگ و اظهارات رهبران ارتش آزادیبخش ملی را نشان می‌داد. بر طبق گفته این

^{۳۹۵} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۳۹۶} همان، همچنین نگاه کنید به شیرین عبادی با آزاده معاونی، «بیداری ایران: خاطرات انقلاب و امید»، ص. ۸۷ (۲۰۰۶) [از این به بعد: «بیداری»].

^{۳۹۷} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۳۹۸} مصاحبه با اسماعیلی پور، رک. زیرنویس ۲۸۹.

^{۳۹۹} لوئیس، رک. زیرنویس ۳۸۵. کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد طی یک سری گزارشهای سالانه که از سال ۱۳۶۴ شروع شد، وضعیت حقوق بشر در ایران را مورد رسیدگی قرار داده بود. همان.

نماینده دائم، این ویدیوها مرتباً در داخل ایران از رسانه‌ها پخش شده و «این حقیقت بنفسه تمام ادعاهای مجاهدین را بی اعتبار می‌سازد.»^{۴۰۰}

نماینده دائم ایران وقوع اعدامهای جمعی را انکار نمود. او مکرراً اعلام نمود که بسیاری از مردم در طول حمله‌های ارتش آزادیبخش ملی کشته شده‌اند و درباره لزوم دفاع ایران از «تمامیت ارضی و حاکمیت» خود سخن گفت.^{۴۰۱} با وجود این، در آذر ماه ۱۳۶۷ علی خامنه‌ای در بین عموم با اشاره‌ای به «آنهايي که از داخل زندان با منافقين [مجاهدين] پیوند داشته و در داخل خاک جمهوری اسلامی ایران حملات مسلحانه به راه می‌اندازند»، این اعدامها را توجیه نمود.^{۴۰۲}

ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدامند ... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله‌ی مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی ... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه مشخص شده، باید چه کارش کرد؟ او محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم. با این مسئله شوخی که نمی‌کنیم.^{۴۰۳}



میر حسین موسوی

در طی قتل عام ۱۳۶۷ نخست وزیر جمهوری اسلامی ایران بود. وی در این اواخر، انتخابات پر از کشمکش ریاست جمهوری را در مقابل رئیس جمهور احمدی نژاد باخت. در مراحل پیش از انتخابات، دانشجویانی که در سخنرانی‌های انتخاباتی وی شرکت کرده بودند، فریاد می‌زدند «۶۷» و از وی می‌خواستند که در باره نقش خود در این کشتار جمعی توضیح دهد. در پاسخ به این نگرانی‌ها، یکی از طرفداران موسوی پاسخ داد: «دوستان من، در شروع انقلاب اسلامی ما همگی مثل احمدی نژاد بودیم، اما ما راه و روشمان را تغییر دادیم.»

نه او و نه دیگران که چنین توجیه‌هایی می‌نمودند، هرگز توضیح ندادند چگونه چنین پیوندهایی وجود داشته است یا چگونه زندانیانی که مدتهای طولانی در زندان بوده‌اند توانسته‌اند در چنین یورشهایی شرکت کنند.^{۴۰۴} در ۱۳۶۹ حجت الاسلام نوری که در آن

^{۴۰۰} نماینده ویژه کمیته حقوق بشر، «گزارش وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران»، ص. ۵، که به کمیته حقوق بشر تحویل داده شد، سند سازمان ملل E/CN.4/1989/26 (۲۶ ژانویه ۱۹۸۹) [از این به بعد: «گزارش ۱۹۸۹ نماینده ویژه»]، قابل دسترسی در <http://documents-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G89/103/57/pdf/G8910357.pdf?OpenElement>

^{۴۰۱} نگاه کنید به شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد [ECOSOC]، «نامه مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۸۹ از نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران به سازمان ملل، خطاب به دبیر کل»، صص ۲-۳، سند سازمان ملل A/44/153 (۲۸ فوریه ۱۹۸۹)؛ همچنین نگاه کنید به «افشاری»، رک. زیرنویس ۶، ص. ۱۱۶.

^{۴۰۲} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۲.

^{۴۰۳} ایرج مصداقی، «نگاهی دیگر به قتل عام تابستان ۱۳۶۷»، قابل دسترسی در <http://www.irajmesdagh.com/page1.php?id=36> (تاریخ دسترسی ۷ اوت ۲۰۰۹).

^{۴۰۴} افشاری، رک. زیرنویس ۶، ص. ۱۱۵.

زمان وزیر کشور بود به نماینده ویژه سازمان ملل گفت که «به منظور پوشاندن شکست متجاوزین، عملیاتی در خارج سازماندهی شده که اتهام بزنند متجاوزین دستگیر شده در میدان های جنگ همراه با اعضاء زندانی همان گروه به طور جمعی اعدام شده اند».^{۴۰۵}

یک سال و نیم پس از اعدام شوهرش، شخصی به سپیده تلفن کرده و پرسید آیا وی نیاز به گواهی فوت «برای انجام امور اداری مربوطه» دارد. هنگامی که سپیده مجدداً از او درباره وصیتنامه و محل دفن شوهرش پرسید، نماینده دولت دوباره حرفهای سابق را ادامه داد:

[شوهر شما] کمونیست بوده. وصیت نامه ندارد. بی دین بوده و محل دفن ندارد ... اینها چه می فهمند که اهمیت دفن چه است؟ برای آنان اهمیت ندارد.^{۴۰۶}

گواهی فوتی که برای سپیده صادر شد علت مرگ شوهر وی را عوامل طبیعی ذکر می کرد. وقتی سپیده این مطلب را به مأمور مربوطه خاطر نشان کرد با تهدیدهای وی روبرو گردید. روز بعد او را مجبور ساختند به دفتر دادستانی تهران برود و وی را تا غروب نگاهداشته و مورد بازجویی قرار دادند. تا هفت سال بعد او اغلب، و با چشم بسته، مورد بازجویی قرار گرفت.^{۴۰۷}

حتی هنگامی که مقامات خانواده‌ها را از اعدام عزیزان خود آگاه نمودند ظالمانه اجرای مراسم سوگواری را از آنان دریغ داشتند.^{۴۰۸} سپیده تعریف می کند که «گریه و زاری در طول راه و در خانه شروع شد».^{۴۰۹} به خانواده‌ها دستور داده شد که حق اجرای مراسم تشییع جنازه و یا یادبود ندارند، حتی مراسم چهلم^{۴۱۰} و سال اول.^{۴۱۱} اگرچه بعضی خانواده‌ها توانستند مراسمی به طور خصوصی برگزار نمایند، اما خانه‌های بعضی دیگر مورد تهاجم قرار گرفت.^{۴۱۲}

بعضی از خانواده‌ها بعداً از محل دفن باخبر شدند و توانستند آن را با یک سنگ قبر که دارای نام و تاریخ تولد بود علامتگذاری کنند.^{۴۱۳} بعضی از زندانیان را فرسنگها دور تر از محل دستگیری و حبس دفن کرده بودند.^{۴۱۴} به

^{۴۰۵} نماینده ویژه کمیته حقوق بشر، «گزارش وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران»، پاراگراف ۱۱۹، که به کمیته حقوق بشر تحویل داده شد، سند سازمان ملل E/CN.4/1990/24 (۱۲ فوریه ۱۹۹۰) [از این به بعد: «گزارش ۱۹۹۰ نماینده ویژه»] قابل دسترسی در <http://documents-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G90/104/78/pdf/G9010478.pdf? OpenElement>

^{۴۰۶} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۴۰۷} همان. در هنگام اعدام شوهرش، سپیده تحت «مجازات تعلیقی» یا آزادی مشروط بود. اگرچه این مدت زمان تعلیقی برای سه سال بود، وی را مجبور ساختند برای هفت سال خود را به کمیته معرفی کند. همان.

^{۴۰۸} بیداری، رک. زیرنویس ۳۹۶، ص. ۸۷؛ مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰؛ مصاحبه با اسماعیلی پور، رک. زیرنویس ۲۸۹.

^{۴۰۹} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۴۱۰} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۵. در سنت مذهبی شیعه معمول است که چهل روز پس از درگذشت یک فرد، در روز چهلم به سوگ می‌نشینند. در دوران انقلاب ایران، این دوره‌های عزاداری چهل روزه نقش سیاسی قابل ملاحظه‌ای در سقوط رژیم شاه داشت. نگاه کنید به چارلز کورزمن، انقلاب باور نکردنی ایران [CHARLES KURZMAN, THE UNTHINKABLE REVOLUTION IN IRAN]، صص. ۵۹-۵۳.

^{۴۱۱} (درباره اهمیت سوگواری چهلم قربانیان در دوران انقلاب ایران توضیح می‌دهد).

^{۴۱۲} بیداری، رک. زیرنویس ۳۹۶، ص. ۸۷.

^{۴۱۳} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۴۱۴} مصاحبه با اسماعیلی پور، رک. زیرنویس ۲۸۹.

بعضی از مردم اطلاعات کاذب درباره محل دفن عزیزان می‌دادند. این حرکات «عدم اعتماد به دولت» را در خانواده‌ها افزایش می‌داد.^{۴۱۵} برخی از مردم هرگز محل بقایای اجساد عزیزان خود را نیافتند.^{۴۱۶} یک پدر در تلاش برای یافتن محل دفن پسرش تهدید به خودکشی نمود. هنگامی که حاکم شرع از دادن اطلاعات به وی خودداری نمود این پدر خود را از پنجره به بیرون انداخته و کشت.^{۴۱۷} زنی دیگر توضیح می‌داد که چگونه از فرط استیصال با دستان خالی قبرها را می‌کند تا بقایای شوهرش را بیابد.^{۴۱۸}

تدریجاً شایعات مربوط به محل‌های دفن اجساد پخش شد.^{۴۱۹} اگرچه زندانها محل دفن این اجساد را تعیین می‌کردند، اما به طور کلی این طور برداشت می‌شد که زندانیها را در گورهای جمعی در قسمت «لعنت آباد» (به معنی «محل نفرین شده») قبرستانها (که برای زندانیان سیاسی اختصاص داده شده بود) دفن کرده بودند.^{۴۲۰} در تهران بسیاری از اجساد را در گورهای جمعی در خاوران^{۴۲۱} که بخشی دور افتاده در جنوب شرق تهران است و معمولاً برای دفن زندانیان سیاسی و کفار (که شامل بهاییان نیز می‌شود)^{۴۲۲} به کار می‌رود، دفن کرده بودند. بعد از اشفاء‌گری اعدامها، خانواده‌ها روزهای جمعه در آنجا جمع می‌شدند. سپیده این محل را این طور توصیف می‌کند:

قبل از اعدام‌های دسته جمعی سال ۶۷ دو تا کانال بزرگ را در آنجا کنده بودند. زمانی که من به آنجا رفتم کانال‌ها پر شده بودند. ولی برجستگی آنان کاملاً مشخص بودند. آن قدر آنها را سطحی دفن کرده بودند که گاهی بقایای از استخوان، پارچه لباس، دم پای و شانه سر روی زمین پیدا می

^{۴۱۴} مصاحبه با امینیان، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۴۱۵} مصاحبه با ساکی، رک. زیرنویس ۹۸.

^{۴۱۶} مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲؛ همچنین نگاه کنید به «گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل»، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۳.

^{۴۱۷} مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲.

^{۴۱۸} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۳.

^{۴۱۹} برای مثال نگاه کنید به مصاحبه با علی، رک. زیرنویس ۳۴۷؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با اسماعیلی پور، رک. زیرنویس ۲۸۹ (یک گور جمعی در گوشه قبرستان شیراز را توصیف می‌کند که به «لعنت آباد» موسوم است).

^{۴۲۰} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۳؛ مصاحبه با علی، رک. زیرنویس ۳۴۷؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با اسماعیلی پور، رک. زیرنویس ۲۸۹؛ مصاحبه با یزدی، رک. زیرنویس ۱۲۲.

^{۴۲۱} نگاه کنید به عفو بین الملل، «ایران: بیستمین سالگرد کشتار جمعی ۱۹۸۸ در زندان»، فهرست راهنمای عفو بین الملل MDE 13/118/2008، ۱۹ اوت ۲۰۰۸، قابل دسترسی در <http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/118/2008/en/f59e0311-6de3-11dd-82008en.pdf>؛ همچنین نگاه کنید به عفو بین الملل، «ایران: از محل گور خاوران برای تحقیق درباره کشتار جمعی، محافظت کنید»، فهرست راهنمای عفو بین الملل MDE 13/006/2009، ۲۱ ژانویه ۲۰۰۹، قابل دسترسی در <http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/006/2009/en/4c4f2ba9-e7b0-11dd-a52605dc1810b803/mde130062009eng.pdf>

^{۴۲۲} تاریخ دسترسی ۱۰ اوت ۲۰۰۹.

^{۴۲۳} نگاه کنید به متبره برادران (م. رها)، «گلستان خاوران، داستان یک گور جمعی» (نقطه ۱۹۹۷)، قابل دسترسی در <http://www.iranrights.org/english/document-190.php>؛ بیداری، رک. زیرنویس ۳۹۶، ص. ۹۱. بنیادگرایان از خاوران با نام «لعنت آباد» یاد می‌کنند. همان. بسیاری از خانواده‌ها تا پیش از قتل عام ۱۹۸۸ چیزی درباره خاوران نشنیده بودند. مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰ (توضیح می‌دهد که در سمت راست خاوران افراد بهایی دفن گردیده‌اند. در سمت چپ، زندانیان سیاسی که در اوایل دهه ۶۰ اعدام گردیده بودند، دفن شده بودند).

شد. اجازه نداشتیم به خاک دست بزنیم و یا بنشینیم... نیروهای امنیتی خیلی زیادی پیاده و سواره در آنجا بودند. چند ماشین سیاه هم بیرون محوطه بودند.^{۴۲۳}

پاسدارها^{۴۲۴} در گورستان خاوران گشت می‌زدند و به مردمی که برای سوگواری آمده بودند حمله می‌کردند.^{۴۲۵} مقامات علامتهایی که توسط عزاداران به آن محل آورده و یا ساخته شده بود را تخریب می‌کردند.^{۴۲۶} علیرغم تمام این موانع، خانواده‌ها در سوگ کسانی که در ۱۳۶۷ از دست داده بودند به تجمع خود در خاوران ادامه دادند.^{۴۲۷}

در طی چند سال گذشته، خانواده‌های این افراد سعی کرده اند در روز ۷ شهریور^{۴۲۸} (که معتقدند سالگرد این اعدامها می‌باشد) سوگواری نمایند. در سال ۱۳۸۴، حداقل ۲۰۰۰ تن در یادبود سالگرد این اعدامها در خاوران جمع شدند. بسیاری از آنها توسط پلیس بازداشت شدند.^{۴۲۹} در سال ۱۳۸۶، حد اقل هشت تن در درگیری‌های مربوط به یکی از این گورستانها توسط وزارت اطلاعات زندانی شدند. تمام آنها یا در



آیت الله سید علی خامنه ای

در سال ۱۳۶۷ رئیس جمهور بود و به عنوان رهبر ایران جانشین آیت الله خمینی شد. هنگامی که از او در باره اعدامها پرسیدند، خامنه‌ای پاسخ داد: «ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدامند... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله‌ی مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟»

منزل و یا در محل کار خود دستگیر گردیدند. اکثر خانه‌های این افراد تفتیش شده و مایملک شخصی آنها مانند کامپیوترهای دستی توقیف گردید. برخی از اعضاء خانواده‌ها که در گورستان حاضر نشده بودند را برای بازجویی یا به‌عنوان مجازات برای انجام مصاحبه درباره این بازداشت‌ها بردند.^{۴۳۰}

^{۴۲۳} مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۴۲۴} فردریک وهری و همکاران، «ظهور پاسداران: بررسی نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در داخل کشور» [FREDERIC WEHERY ET AL., THE RISE OF THE PASDARAN: ASSESSING THE DOMESTIC ROLE OF IRAN'S ISLAMIC REVOLUTIONARY GUARDS CORPS (۲۰۰۹)].

^{۴۲۵} برادران، رک. زیرنویس ۲۳۰، ص. ۴۷۳؛ همچنین نگاه کنید به مصاحبه با سپیده، رک. زیرنویس ۱۲۰.

^{۴۲۶} برادران، رک. زیرنویس ۲۳۰، ص. ۴۷۳.

^{۴۲۷} گزارش ۱۹۹۰ عفو بین‌الملل، رک. زیرنویس ۲، ص. ۱۵.

^{۴۲۸} نگاه کنید به عفو بین‌الملل، «ایران: بیستمین سالگرد کشتار جمعی ۱۹۸۸ در زندان»، فهرست راهنمای عفو بین‌الملل MDE 13/118/2008، ۱۹ اوت ۲۰۰۸، قابل دسترسی در http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/118/2008/en/f59e0311-6de3-11dd-8e5e-43ea85d15a69/mde1311_82008en.pdf (تاریخ دسترسی ۱۰ اوت ۲۰۰۹).

^{۴۲۹} «در تهران جمعیت اندوهگین، خاطره بدترین قتل عام ایران را به یاد می‌آورد»، ایران فوکوس [In Tehran, a Somber Crowd Recalls Iran's Worst Massacre, IRAN FOCUS], ۳ سپتامبر ۲۰۰۵، http://iranfocus.com/en/index.php?option=com_content&task=view&id=3585.

^{۴۳۰} «اقدام فوری»، سازمان عفو بین‌الملل، نگرانی درباره بد رفتاری با زندانیان احتمالی عقیدتی [Urgent Action, Amnesty Int'l, Fear of Ill Treatment/Possible Prisoner of Conscience], فهرست راهنمای عفو بین‌الملل MDE 13/128/2007 (۲ نوامبر ۲۰۰۷).

در سال ۱۳۸۷، در بیستمین سالگرد این قتل عام، حکومت ایران نیروهای گشت انتظامی را در اطراف خاوران مستقر نمود و مراسم یادبود را مختل نمود.^{۴۳۱} افرادی که از اطاعت فرمان نیروهای انتظامی سرپیچی نمودند مورد تهدید و حمله قرار گرفته و دستگیر شدند. پلیس حدود هفده تن را بازداشت نمود.^{۴۳۲} در طی چهار روز نخست، هیچگونه خبری راجع به افراد دستگیر شده منتشر نشد.^{۴۳۳} فعال حقوق مدنی، سولماز ایگدر (که خبرنگار وب سایت طرفدار حقوق زنان و مدافع حقوق زنان و اطفال می‌باشد)، پس از گذراندن ۱۳ روز در بازداشت و بعد از آنکه خانواده او مبلغ ۱۰۰،۰۰۰ دلار آمریکا وثیقه گذاشتند، آزاد شد.^{۴۳۴} در مهر ماه ۱۳۸۷ حمیده نبوی چاشمی، یکی دیگر از فعالان طرفدار حقوق زن، ظاهراً به جرم دست داشتن در فعالیتهای مربوط به خاوران در دو ماه قبل به زندان افتاد.^{۴۳۵}

دولت ایران تا دی‌ماه ۱۳۸۷ دسترسی مردم به خاوران را غیر ممکن ساخت، تا آنکه در آن زمان در تلاشی آشکار برای از بین بردن شواهد اعدامهای ۱۳۶۷ قسمتی از گورستان را با بلدوزر صاف کرد. این تخریب، اعتراضاتی را توسط خانواده‌های قربانیان و نیز گروه‌های حقوق بشر در داخل کشور برانگیخت.^{۴۳۶} این نخستین باری نبود که دولت ایران سعی در تخریب خاوران داشت. بابک عماد، رئیس انجمن زندانیان سیاسی ایران، توضیح داد که «پیش از این نیز تلاشهایی برای تخریب این گورها صورت گرفته بود اما خانواده‌های قربانیان با کمال شجاعت در مقابل آنان مقاومت نمودند.»^{۴۳۷}

۶. نقض قوانین داخلی و حقوق بین الملل

بازجویی، اعدام، و شکنجه زندانیان توسط حکومت ایران در سال ۱۳۶۷، به علاوه جلوگیری این حکومت از دست یافتن خانواده‌های قربانیان به اجساد عزیزانشان، نقض مستمر قوانین داخلی ایران و نیز تعهدات ایران در

^{۴۳۱} «تقویم تاریخ کمپین یک میلیون امضاء»، اول حقوق بشر [Human Rights First] قابل دسترسی در http://www.humanrightsfirst.org/defenders/hrd_iran/hrd_iran_page.aspx?item=57&c=i6 (تاریخ دسترسی ۱۰ اوت ۲۰۰۹).

^{۴۳۲} «بی‌اطلاعی از سرنوشت بازداشت شدگان مراسم خاوران در گفتگوی رادیو زمانه با عبدالفتاح سلطانی و ناصر زرافشان»، گویا نیوز، ۵ سپتامبر ۲۰۰۸، قابل دسترسی در <http://news.gooya.com/politics/archives/2008/09/076190.php> (تاریخ دسترسی ۷ اوت ۲۰۰۹).

^{۴۳۳} نگاه کنید به «بی‌خبری از بازداشت شدگان روز جمعه خاوران، سولماز ایگدر، خبرنگار کانون زنان ایرانی در زندان، کانون زنان ایرانی»، گویا نیوز، ۳ سپتامبر ۲۰۰۸، قابل دسترسی در <http://news.gooya.com/politics/archives/2008/09/076090.php> (تاریخ دسترسی ۷ اوت ۲۰۰۹).

^{۴۳۴} «به سرکوب زنان نویسنده توسط حکومت ایران اعتراض کنید»، اول حقوق بشر [Protest Iranian Government's Repression of Women] *Writers, Human Rights First*، http://www.humanrightsfirst.org/defenders/hrd_iran/alert090808_igdar.html (تاریخ دسترسی ۷ اوت ۲۰۰۹).

^{۴۳۵} نگاه کنید به عفو بین الملل، «ایران: در سی‌مین سالگرد انقلاب ایران، حقوق بشر توجه عموم را جلب نموده است» [Amnesty Int'l Iran: 30th Anniversary of the Iranian Revolution in the Spotlight on the 30th Anniversary of the Iranian Revolution]، فهرست راهنمای عفو بین الملل MDE 13/010/2009، ۵ فوریه ۲۰۰۹، قابل دسترسی در <http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/010/2009/en/90ed36ff-f6c8-11dd-b29a-27125ba517bb/mde130102009fa.html>

^{۴۳۶} نگاه کنید به عفو بین الملل، «ایران: از محل گور خاوران برای تحقیق درباره کشتار جمعی، محافظت کنید»، فهرست راهنمای عفو بین الملل MDE 13/006/2009، ۲۱ ژانویه ۲۰۰۹، قابل دسترسی در <http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/006/2009/en/4c4f2ba9-e7b0-11dd-a52605dc1810b803/mde130062009eng.pdf>

^{۴۳۷} «برای قربانیان انقلاب ایران آرامشی نیست»، وست مینستر نیوز آنلاین [No Peace for Victims of Iranian Revolution, WESTMINSTER]، ۱۰ مارس ۲۰۰۹، <http://www.westminsternewsline.com/wordpress/?p=1184> [NEWS ONLINE]

قبال قوانین بین المللی حقوق بشر بوده و هست. اعدامها، شکنجه، و ناپدید شدنهای اجباری همچنین جنایت بر علیه بشریت به حساب می آید. علیهذا، مرتکبین باید از جهت کیفری پاسخگو باشند.^{۴۳۸}

۶, ۱. موارد نقض قوانین بین المللی حقوق بشر

رژیم ایران هم از جهت نحوه اجرا و هم از جهت توجیهی که برای بازجویی ها، اعدام ها و شکنجه زندانیان سیاسی دارد، قوانین بین المللی را نقض نموده است. این رژیم همچنین بر اساس قوانین بین المللی، حقوق زندانیان را برای آزادی بیان و تجمع، و نیز پرداخت غرامت، نقض کرده است. اگرچه جمهوری اسلامی در مواردی محدود اجازه دارد از برخی از تعهدات بین المللی خود در زمینه حقوق بشر عدول نماید،^{۴۳۹} اما هیچگونه حقی برای انحراف از وظایف خود در حفظ حقوق شهروان خود نداشت. حق حیات، «حق مسلمی است که حتی در زمان ضرورتهای اجتماعی که حیات ملت را تهدید می کند، هیچگونه عدول از آن جایز نیست»^{۴۴۰}. مشابهاً هیچگونه اجازه ای برای لغو تضمینهای بین المللی برای آزادی اندیشه، وجدان، و عقاید مذهبی وجود ندارد.^{۴۴۱} کمیته حقوق بشر اظهار داشته است که «ضمانت های یک محاکمه عادلانه هرگز نباید تحت الشعاع اقدامات انحرافی قرار گیرد که هدفش نادیده گرفتن حقوق مسلم افراد می باشد».^{۴۴۲}

۶, ۱, ۱. کشتارهای جمعی شتابزده

ماده ۶ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی که ایران نیز یکی از امضاء کنندگان آن است، حق مسلم حیات را که متعلق به هر انسانی است، مطرح می سازد.^{۴۴۳} اگرچه مجازات اعدام بر طبق قوانین بین المللی ممنوع نگردیده، اما حق اعدام متخلفین بی نهایت محدود گردیده است. متخلفین زیر هجده سال را نمی توان به دلیل جرمی که

⁴³⁸ هم عاملین مستقیم و هم غیر مستقیم بر طبق قانون جنایی بین الملل مورد پیگرد قرار می گیرند، از جمله اعدام کنندگان، نگهبانان، اعضای کمیسیون مرگ و رؤسای آنان. نگاه کنید به معاهده دادگاه جنایی بین المللی رم، مواد ۲۵، ۲۸، از تاریخ ۱ ژوئیه ۲۰۰۲ به موقع اجرا گذاشته شده است، سند سازمان ملل A/CONF.183/9 [از این به بعد: «معاهده رم»].

⁴³⁹ کشورهای عضو مجازند «در مواقع ضرورتهای عمومی که حیات ملت را تهدید می کند و وجودش به طور رسمی اعلان گردیده» از بعضی از تعهدات بین المللی عدول کنند. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده (۱) ۴، ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶، معاهدات سازمان ملل شماره ۹۹۹، بخش ۱۷۱ [از این به بعد: «میثاق حقوق مدنی»]. در مواقع مناقشات مسلحانه «اقداماتی که از میثاق حقوق مدنی عدول کنند تنها در صورتی مجازند که این وضعیت، تهدیدی برای حیات ملت باشد، و تا آن میزان که تهدید محسوب شود». کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، تفسیر کلی شماره ۲۹: وضعیتهای اضطراری، ماده (۳) ۴، سند سازمان ملل CCPR/C/21/Rev.1/Add.11، ص. ۲ (۳۱ اوت ۲۰۰۱)، قابل دسترسی در [http://www.unhcr.ch/tbs/doc.nsf/0/71eba4be3974b47c1256ae200517361/\\$FILE/G0144470.pdf](http://www.unhcr.ch/tbs/doc.nsf/0/71eba4be3974b47c1256ae200517361/$FILE/G0144470.pdf) بنابراین حتی اگر هم حق حیات یک تعهد قابل نسخ بود، یورش مسلحانه ارتش آزادیبخش ملی در ژوئیه ۱۹۸۸ نمی توانست هیچگونه توجیهی برای عدول از این قانون باشد. افراد اعدام شده، از قبل در زندان بودند و هر گونه خطر نظامی ناشی از این یورش قبلاً و پیش از شروع اعدامها دفع شده بود.

⁴⁴⁰ کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، «تفسیر کلی شماره ۶: حق حیات» (ماده ۶)، پاراگراف ۱، سند سازمان ملل HRI/GEN/1/Rev.1، ص. ۶ (۳۰ آوریل ۱۹۸۲)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/docid/45388400a.html> [از این به بعد: «تفسیر کلی شماره ۶»].

⁴⁴¹ کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، «تفسیر کلی شماره ۲۲، ماده ۱۸: آزادی عقیده، اندیشه و مذهب»، پاراگرافها ۱، ۳، سند سازمان ملل CCPR/C/21/Rev.1/Add.4، صص. ۱-۲ (۳۰ ژوئیه ۱۹۹۳)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/docid/453883fb22.html> [از این به بعد: «تفسیر کلی شماره ۲۲»].

⁴⁴² کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد، «تفسیر کلی شماره ۳۲، ماده ۱۴: حق تساوی در برابر دادگاهها و محکمهها و حق استماع عادلانه»، پاراگراف ۶، سند سازمان ملل CCPR/C/GC/32، ص. ۲ (۲۳ اوت ۲۰۰۷)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/type.GENERAL...478b2b2f2.0.html> [از این به بعد: «تفسیر کلی شماره ۳۲»].

⁴⁴³ «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۲) ۶، ماده ۶ اعلام می کند: «حق زندگی از حقوق ذاتی شخص انسان است. این حق باید به موجب قانون حمایت بشود. هیچ فردی را نمی توان خودسرانه از زندگی محروم ساخت.» همان، ماده (۱) ۶. «حق ذاتی حیات» نباید باریک بینانه تفسیر شود؛ بلکه کشورها را موظف می دارد که در این جهت اقداماتی انجام دهند. «تفسیر کلی شماره ۶»، رک. زیرنویس ۴۴۰، پاراگراف ۶.

مرتکب شده اند به اعدام محکوم کرده. همچنین، زنان باردار را هم نمی‌توان اعدام نمود.^{۴۴۴} علاوه بر آن، ماده ۶ مطرح می‌کند که «مجازات اعدام را فقط می‌توان برای مهمترین جنایات، و بر طبق قانونی که در زمان وقوع جرم معتبر بوده است، تنفیذ نمود.» مجازات اعدام را فقط می‌توان به دنبال «یک قضاوت نهایی که توسط یک دادگاه ذیصلاح صورت گیرد» اجرا نمود.^{۴۴۵} امضاء کنندگان این میثاق همچنین توافق نموده اند که شخصی که به اعدام محکوم شده حق ارائه استیناف یا درخواست عفو دارد.^{۴۴۶}

کشتار جمعی زندانیان سیاسی توسط حکومت ایران تعهدات این کشور را در قبال ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی نقض نموده است. این اقدامها با هر جنایتی که مرتکب شده بودند متناسب نبود، و تصمیم برای اعدام بدون رعایت هیچ یک از اقدامات احتیاطی مورد نیاز انجام شد. بسیار فراتر از آنچه که برای «جدی‌ترین جنایات» و به عنوان یک «اقدام استثنایی» در نظر گرفته شده باشد، هزاران زندانی اعدام شدند و مجازات اعدام اساساً یک تنبیه اجباری برای گروهی که اعتقادات سیاسی و مذهبی خاص خود را داشتند. این اقدامهای گسترده در مورد زندانیان عاری از خشونتی اعمال شد که دوره‌های محکومیت دراز مدتی را به جرم ارتکاب اعمالی طی می‌کردند که حتی اگر هم تخلف به حساب می‌آمد، مطابق قانون ایران جرائم عمده ای محسوب نمی‌شدند. بسیاری از قربانیان افرادی بودند که در حال گذراندن دوره‌های حبس به دلیل جرائمی بودند که در سن زیر ۱۸ سال مرتکب شده بودند.^{۴۴۷}

۶.۱.۲. شکنجه

شکنجه صراحتاً طبق ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز کنوانسیون منع شکنجه و رفتارها یا مجازاتهای ظالمانه یا تحقیر آمیز (کنوانسیون منع شکنجه) منع شده است.^{۴۴۸} در این کنوانسیون، شکنجه به عنوان «هر گونه عمل عمدی که سبب تولید درد یا رنج شدید، چه جسمی و چه روحی گردد» تعریف شده است.^{۴۴۹} در حالی که ماده ۷ هیچگونه دلیلی برای اعمال شکنجه مطرح نمی‌کند، کنوانسیون منع شکنجه ملزم می‌دارد که وارد آوردن درد حداقل به یکی از دلایل زیر باشد. این دلایل شامل ایجاد رعب، زورگویی و تبعیض

^{۴۴۴} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۵) ۶.

^{۴۴۵} همان، ماده (۲) ۶. مجازاتهای مرگ اجباری به نفسه ممنوع هستند زیرا اینگونه مجازاتها متهمان را «بدون در نظر گرفتن اینکه آیا این نوع خاص مجازات در شرایط مربوط به متهم مذکور مناسب است یا خیر، از اساسی ترین حقوق، یعنی حق حیات محروم می‌کنند.» تامپسون علیه سنت وینسنت و گراناداییها [Thompson v. St. Vincent and the Grenadines]، نامه شماره ۸۰۶/۱۹۹۸، سند سازمان ملل CCPR/C/70/D/806/1998 پاراگراف ۸، ۲ () ۱۲ مه (۲۰۰۰)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.ch/tbs/doc.nsf/0/4e7f1d1ca312940fc12569e3003e9190?Opendocument> (توضیح می‌دهد که یک سیستم قانونی تحمیل مجازات اعدام بر گروه خاصی از جرائم بدون در نظر گرفتن شرایط حاکم بر وضعیت ارتکاب تخلف، نقض ماده (۱) ۶ محسوب می‌شود).

^{۴۴۶} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۴) ۶.

^{۴۴۷} در سومین نامه اش در سال ۱۳۶۷، آیت‌الله منتظری کمیسیون مرگ را مورد انتقاد قرار می‌دهد که با اعدام متخلفین خردسالی که در یک دادگاه قانونی فقط مورد مؤاخذه و توبیخ قرار می‌گرفتند، قانون اسلام را نقض کرده است.

^{۴۴۸} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده ۷؛ کنوانسیون منع شکنجه و رفتارها یا مجازاتهای ظالمانه یا تحقیر آمیز، قطعنامه مجمع عمومی شماره ۳۹/۴۶، پیوست، سوابق رسمی مجمع عمومی شماره ۳۹، مدرک شماره ۵۱، ص. ۱۹۷، سند سازمان ملل متحد A/39/51 (۱۹۸۴)؛ سری معاهدات سازمان ملل شماره ۱۴۶۵، ص. ۸۵ قابل دسترسی در <http://www2.ohchr.org/English/law/cat.htm> [از این به بعد: «کنوانسیون منع شکنجه»].

^{۴۴۹} «کنوانسیون منع شکنجه»، رک. زیرنویس ۴۴۸، ماده ۱.

می‌باشند.^{۴۵۰} ضمناً هر دوی این معاهده‌ها استفاده از رفتارها و مجازاتهای ظالمانه، غیر انسانی و تحقیر آمیز را منع می‌کنند.^{۴۵۱} بنابراین ضرب و شتمهای سیستماتیک جزء شکنجه به حساب می‌آیند.^{۴۵۲}

در سال ۱۳۶۷، زندانیان چپگرایی که از خواندن نماز و رعایت دیگر قواعد اسلامی مورد نظر دولت امتناع می‌ورزیدند، هر روز مکرراً شلاق زده می‌شدند. این شلاق زدنهای برنامه ریزی شده برای مجبور ساختن زندانیان به پذیرش آداب اسلامی، شکنجه محسوب شده و نقض میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز کنوانسیون منع شکنجه می‌باشد.

۳, ۱, ۶. بازجویی‌ها

مراحل به کار گرفته شده توسط کمیسیون مرگ، تعهدات ایران در قبال ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی که خواستار «یک دادخواهی منصفانه و علنی در یک دادگاه صالح، مستقل و بیطرف که طبق قانون تشکیل شده باشد»^{۴۵۳} است را نقض می‌کند. ماده ۱۴ درباره محاکم ویژه مصداق دارد.^{۴۵۴} این محاکمات ویژه باید «استثناء باشند، یعنی به مواردی محدود باشند که طبق اثبات دولت بتوان نشان داد که برگزاری چنین محاکمه ای لازم بوده و می‌توان آن را با اثبات و دلائل جدی توجیه نمود، و نیز در مواردی باشد که در ارتباط با یک گروه خاص از افراد و تخلفات مربوطه دادگاه‌های مدنی معمول قادر به انجام محاکمه نباشند».^{۴۵۵}

ماده ۱۴ شرایط اولیه یک استماع عادلانه را مطابق حقوق بین الملل مطرح می‌سازد، شرایطی که در سال ۱۳۶۷ به کلی توسط رژیم ایران نقض گردید. این شرایط عبارتند از پیشگیری از پیگرد مجدد افراد، و نیز تمام مقتضیاتی که برای یک محاکمه علنی و عادلانه باید فراهم شود. پیشگیری از پیگرد مجدد—یعنی این قانون که یک فرد را برای همان تخلف نمی‌توان چند بار محاکمه نمود—یک اصل پایه ای عدالت در سراسر جهان است.^{۴۵۶} در تابستان ۱۳۶۷، کمیسیون مرگ زندانیان سیاسی را بازجویی و به مرگ محکوم ساخت. این زندانیان غالباً برای تخلفهایی غیر خشونت آمیز مانند توزیع روزنامه و جزوه، شرکت در تظاهرات و جمع آوری اعانه برای خانواده‌های زندانیان، قبلاً محاکمه شده و در حال طی کردن دوران محکومیت خود بودند. همانطور که آیت‌الله

^{۴۵۰} همان.

^{۴۵۱} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده ۷؛ «کنوانسیون منع شکنجه»، رک. زیرنویس ۴۴۸، ماده ۱۶.

^{۴۵۲} نگاه کنید به منفرد نوواک، «معاهده سازمان ملل در حقوق مدنی و سیاسی: تفسیری بر معاهده حقوق مدنی و سیاسی» [MANFRED NOWAK, U.N. COVENANT ON CIVIL AND POLITICAL RIGHTS: CCPR COMMENTARY], صص. ۱۳۱، ۱۶۱ (۱۹۹۳) (فهرست تمام این پرونده‌ها را ارائه می‌دهد).

^{۴۵۳} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۱) ۱۴. کمیته حقوق بشر (HRC) اظهار داشته است که «احترام کامل به تضمین های یک محاکمه عادلانه در محاکماتی که به صدور حکم اعدام می‌انجامد، بویژه دارای اهمیت است.» «تفسیر کلی شماره ۳۲»، رک. زیرنویس ۴۴۲، پاراگراف ۵۹.

^{۴۵۴} «تفسیر کلی شماره ۳۲»، رک. زیرنویس ۴۴۲، پاراگراف ۲۲.

^{۴۵۵} همان.

^{۴۵۶} موضوع پیگرد مجدد که همچنین به عنوان *ne is bid idem* هم بیان شده، در معاهدات اصلی بین المللی حقوق بشر نیز ذکر گردیده. برای مثال نگاه کنید به «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۷) ۱۴؛ «منشور حقوق بنیادین اتحادیه اروپا»، ماده ۵۰، ژورنال رسمی سال ۲۰۰۰ (C 364/01)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/docid/3ae6b3b70.html>. ماده (۷) ۱۴ میثاق حقوق مدنی اظهار می‌دارد: «هیچکس را نمی‌توان برای جرمی که به علت اتهام آن بموجب حکم قطعی صادره طبق قانون آیین دادرسی کیفری هر کشوری محکوم یا تبرئه شده است مجدداً مورد تعقیب و مجازات قرار داد.»

منتظری هم متذکر شد، قضات قبلاً زندانیان را به طی دوره‌های حبس محکوم نموده بودند، و با محاکمه مجدد آنها هیچ نتیجه معقولی عاید نمی‌شد (چه برسد به اعدام این افراد).^{۴۵۷}

پاراگراف ۳ ماده ۱۴ خطوط اصلی تضمینهای لازم برای اجرای یک محاکمه عادلانه را ترسیم می‌کند. این خطوط کلی شامل فراهم نمودن شرایطی است که متهمان از اتهامات وارده بر علیه خود آگاه شوند، به آنها وقت و تسهیلات کافی برای تهیه دفاعیه خود داده شود، مشاوره حقوقی برای دفاع از آنان فراهم گردد، حق بررسی شهودی که بر علیه آنها وجود دارند را داشته باشند، و اینکه مجبور نشوند بر علیه خود شهادت داده یا اعتراف نمایند.^{۴۵۸} پاراگراف ۵ ماده ۱۴ ملزم می‌کند که هر کس که مجرم اعلام بشود حق دارد درباره مجرمیت و محکومیت خود به دادگاه عالیتری استیناف دهد.^{۴۵۹} به غیر از موارد استثنایی خاصی که با امور امنیتی و مسائل خصوصی ارتباط دارد، محاکمات باید علنی بوده و احکام صادره نیز علناً اعلام شوند.^{۴۶۰}

در تابستان ۱۳۶۷، بازجویی‌های انجام شده توسط کمیسیونهای مرگ علنی نبوده و دارای هیچ یک از شرایط اساسی یک محاکمه عادلانه نبود. این بازجویی‌های مخفیانه در زندانهایی انجام می‌گرفتند که ارتباطشان با دنیای خارج قطع بود. تلفن‌ها، روزنامه‌ها، تلویزیون‌ها، و تمام اشکال دیگر ارتباطات را قطع کرده بودند. مقامات درباره بازجویی‌ها و اتهامات وارده عمداً به خانواده‌های زندانیان اطلاع نداده بودند. مطبوعات ایران که شدیداً توسط دولت تحت کنترل بودند، اجازه نداشتند این بازجویی‌ها یا اعدامها را گزارش کنند.

تمام مراحل این بازجویی‌ها شامل زور و اجبار بودند که به منظور گرفتن اعترافات اجباری برای توجیه اعدامها و شکنجه‌ها طراحی شده بود. به زندانیان نگفته بودند چرا آنها را بازجویی می‌کنند، و به آنها هیچ فرصتی برای تهیه دفاعیه، برخورداری از مشاوره حقوقی، یا ارائه شهود و اسناد در دفاع از خود داده نشد. بلکه بالعکس، به بسیاری از زندانیان درباره ماهیت این دادرسی‌ها اطلاعات نادرست داده شد—به آنها گفتند که این کمیسیونهای مرگ کمیسیونهای عفو هستند. کمیسیونهای مرگ اغلب بر اساس نشستهایی که فقط چند دقیقه به طول انجامیده و در طی آن از زندانی فقط چند سؤال می‌پرسیدند، تصمیم می‌گرفتند که آیا زندانی باید اعدام شود یا خیر.

^{۴۵۷} «خاطرات منتظری»، رک. زیرنویس ۴، صص. ۳۰۳-۰۴.

^{۴۵۸} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۳) ۱۴؛ بر طبق نظریه کمیته حقوق بشر «این اقدامات احتیاطی باید بر حسب فقدان هر گونه فشار نادرست روانی یا جسمی مستقیم و یا غیر مستقیم از ناحیه مقامات تحقیق کننده، نسبت به متهم، با هدف گرفتن اعتراف به گناه، در نظر گرفته شود.» «تفسیر کلی شماره ۳۲»، رک. زیرنویس ۴۴۲، پاراگراف ۴۱.

^{۴۵۹} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۵) ۱۴.

^{۴۶۰} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۱) ۱۴؛ همچنین نگاه کنید به «تفسیر کلی شماره ۳۲»، رک. زیرنویس ۴۴۲، پاراگراف ۲۸ («تمام محاکمات کیفری باید علی‌الاصول علناً و شفافاً اجرا گردد. علنی بودن جلسات استماع دادگاه، شفافیت تشریفات حقوقی را مطمئن ساخته و در نتیجه عامل مهمی برای حفظ منافع فرد و جامعه می‌باشد. دادگاه‌ها باید اطلاعات مربوط به زمان و مکان محاکمات شفاهی را در دسترس عموم قرار دهند و امکانات کافی برای حضور مردم علاقمند فراهم نمایند.»).

زندانیان اغلب به فاصله چند ساعت و حتی چند دقیقه پس از تکمیل بازجویی توسط کمیسیون مرگ اعدام می‌شدند. هیچ فرصتی برای فرجام خواهی وجود نداشت، چه برسد به استینافی که با معیارهای قوانین بین‌المللی حقوق بشر تطابق داشته باشد.

۶,۱,۴. نقض حقوق آزادی بیان و تجمع

جمهوری اسلامی همچنین بر اساس قوانین بین‌المللی، حقوق زندانیان را در ارتباط با آزادی عقیده، بیان، و تجمع و مشارکت سیاسی نقض نموده است. این حقوق در مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی درج گردیده‌اند. ماده ۱۸ می‌گوید:

هر کس حق آزادی فکر، وجدان و مذهب دارد. این حق شامل آزادی داشتن یا قبول یک مذهب یا عقیده به انتخاب خود، همچنین آزادی ابراز مذهب یا معتقدات خود، خواه به طور فردی یا جمعی، خواه به طور علنی یا در خفا در عبادات و اجرای آداب و اعمال و تعلیمات مذهبی می‌باشد.^{۴۶۱}

حقوق بین‌الملل حق انسان را برای «داشتن اعتقادات خدانشناسانه، الحادی، و کفرآمیز، و نیز حق ابراز نکردن هر گونه عقیده و یا مذهب» را محفوظ می‌دارد.^{۴۶۲} دولتها نباید افراد را مجبور به ابراز عقاید مذهبی نمایند،^{۴۶۳} یا اینکه آنان را مجبور به پذیرفتن یک عقیده یا مذهب خاص نمایند.^{۴۶۴}

ماده ۱۹ از حق «داشتن عقیده، بدون مواجه با مزاحمت» حمایت می‌کند،^{۴۶۵} در حالی که ماده ۲۲ حق برگزاری اجتماعات را مورد حمایت قرار می‌دهد.^{۴۶۶} دولتها می‌توانند تجمعی را ممنوع سازند و افراد را به دلیل عضویت در سازمانهای مذهبی یا الحادی از جهت کیفری تحت پیگرد قرار دهند، اما فقط در صورتی که «حقیقتاً برای پیشگیری از یک خطر واقعی و نه فرضی برای امنیت ملی و یا سیستم دموکراسی ضرورت داشته باشد و ... اقدامات ملایم تر برای نیل به این هدف کافی نباشد».^{۴۶۷}

^{۴۶۱} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۱) ۱۸. نظر کمیته حقوق بشر بر این است که «حق آزادی اندیشه، وجدان و مذهب ... وسیع و عمیق است؛ و شامل آزادی فکر در تمام موضوعات، اعتقادات شخصی، و پایبندی به عقاید مذهبی می‌شود، چه فرداً ابراز شده باشد و چه بصورت جمعی و همراه با دیگران باشد.» تفسیر کلی ۲۲، رک. زیرنویس ۴۴۱، پاراگراف ۱.

^{۴۶۲} تفسیر کلی شماره ۲۲، رک. زیرنویس ۴۴۱، پاراگراف ۲.

^{۴۶۳} همان، پاراگراف ۳.

^{۴۶۴} همان، پاراگراف ۵؛ همچنین نگاه کنید به «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۲) ۱۸.

^{۴۶۵} «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۱) ۱۹.

^{۴۶۶} همان، ماده ۲۲.

^{۴۶۷} چیانگ یون لی بر علیه جمهوری کره [Jeong-Eun Lee v. Republic of Korea]، نامه شماره ۱۱۱۹/۲۰۰۲، سند سازمان ملل CCPR/C/84/D/1119/2002، پاراگراف ۷،۲ (۲۳ اوت ۲۰۰۵)، قابل دسترسی در

[http://www.unhcr.ch/tbs/doc.nsf/\(Symbol\)/CCPR.C.84.D.1119.2002.En?OpenDocument](http://www.unhcr.ch/tbs/doc.nsf/(Symbol)/CCPR.C.84.D.1119.2002.En?OpenDocument) (نتیجه می‌گیرد که منع عضویت در یک سازمان سیاسی، حق آن فرد در آزادی تجمع نقض کرده و با شرایط مذکور در ماده ۲۲ مغایرت دارد)؛ همچنین نگاه کنید به «میثاق حقوق مدنی»، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (۲) ۲۲.

بازجویی، شکنجه و اعدام زندانیان چپ‌گرای غیر مذهبی توسط کمیسیون مرگ، محافظت‌های مذکور در ماده ۱۸ را نقض کرد. نه تنها زندانیان را به علت اعتقادات مذهبی یا دیگر عقاید آنها شلاق زده و اعدام کردند، بلکه به طور غیر قانونی آنها را مجبور ساختند که افکار خود را آشکار ساخته و آنها را وادار می‌کردند تا عقاید مذهبی رژیم ایران را بپذیرند. کمیسیون‌های مرگ مواد ۱۹ و ۲۲ را هم نقض کردند، زیرا حتی اگر هم به نظر می‌رسد که یک حزب سیاسی خاص خطری برای امنیت ایران محسوب شود، این زندانیان محبوس نمی‌توانستند هیچگونه خطری برای امنیت ملی تولید کنند. همان وضع موجود زندانی کردن افراد خود به تنهایی کافی بود تا دولت را حفظ نماید، و کمیسیونها مطابق حقوق بین الملل اجازه نداشتند زندانیان را بازجویی، شکنجه و اعدام نمایند.

۶.۱.۵. ناپدید شدنهای اجباری

اخیراً سازمان ملل متحد یک کنوانسیون بین المللی برای محافظت تمام افراد از ناپدید شدنهای اجباری (ICPAPED) برای امضاء و تأیید توسط کشورهای عضو افتتاح نموده است. این کنوانسیون ممنوعیت‌های مذکور در اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد ناپدید شدنهای اجباری و محافظت تمامی افراد از ناپدید شدنهای اجباری را تدوین نموده است، اما علاوه بر آن مقرراتی را نیز برای پیشگیری از ناپدید شدنهای اجباری و مبارزه با مصونیت عاملین چنین وقایعی شامل نموده است.^{۴۶۸}

این کنوانسیون «ناپدید شدن اجباری شخص» را به عنوان محرومیت از آزادی فرد توسط دولت یا افرادی که از طرف دولت دارای اختیارات و پشتیبانی بوده و برای دولت شناخته شده می‌باشند، و نیز فقدان اطلاعات درباره سرنوشت یا محل نگهداری چنین افرادی، و عدم اذعان دولت به محروم ساختن آنان از آزادی (که نتیجتاً این اشخاص را خارج از حمایت قانون قرار می‌دهد) تعریف می‌کند.^{۴۶۹} «قربانی» می‌تواند شخص مفقود الاثر باشد، به علاوه هر شخص دیگری که در نتیجه این مفقود شدن اجباری مستقیماً لطمه خورده باشد.^{۴۷۰} این قانون خواستار آن است که به هر یک از قربانیان حقیقت را درباره وضعیت و سرنوشت شخص ناپدید شده اطلاع دهند.^{۴۷۱} در صورت مرگ شخص ناپدید شده، این کنوانسیون از دولتها می‌خواهد که «جساد این افراد را محترم شمرده و

^{۴۶۸} نگاه کنید به کنوانسیون محافظت تمام افراد از ناپدید شدنهای اجباری، قطعنامه مجمع عمومی ۶۱/۱۷۷، سند سازمان ملل A/RES/61/177 (۲۰ دسامبر ۲۰۰۶)، قابل دسترسی در <http://www2.ohchr.org/english/law/disappearance-convention.htm> [از این به بعد: «کنوانسیون ناپدید شدنهای اجباری»]؛ همچنین نگاه کنید به شورای اقتصادی اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، «گزارش گروه کاری در مورد ناپدید شدنهای اجباری یا غیر اختیاری»، پاراگراف‌های ۴۲-۴۰، سند سازمان ملل E/CN.4/2005/65، ص. ۱۴ (۲۳ دسامبر ۲۰۰۴)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/cgi-bin/texis/vtx/refworld/rwmain?page=search&docid=42d66e400&skip=0&query=%22E/CN.4/2005/65%20%22> اگرچه از بیست عضو مورد نیاز برای تصویب این کنوانسیون فقط سیزده کشور (که ایران جزو آنها نیست) آن را تصویب نموده اند، اما این کنوانسیون فقط از ۲ فوریه ۲۰۰۷ برای امضاء گشایش یافته است. «مجموعه معاهدات سازمان ملل»، کنوانسیون ناپدید شدنهای اجباری (ICPAPED)، وضعیت کنوانسیون قابل دسترسی در http://treaties.un.org/Pages/ViewDetails.aspx?src=TREATY&mtsd_no=IV-16&chapter=4&lang=en.

^{۴۶۹} کنوانسیون ناپدید شدنهای اجباری»، رک. زیرنویس ۴۶۸، ماده ۲.

^{۴۷۰} همان، ماده (۱) ۲۴.

^{۴۷۱} همان، ماده (۲) ۲۴.

آنها را به عزیزان خود بازگرداند».^{۴۷۲} کمیته حقوق بشر همچنین متذکر شده است که ناتوانی و یا امتناع دولت در اطلاع رسانی به اعضاء خانواده قربانی درباره محل جسد فردی که اعدام شده، نقض اصل ۷ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است که رفتار یا مجازاتهای ظالمانه، غیر انسانی یا تحقیرآمیز را منع می کند.^{۴۷۳}

دادگاه حقوق بشر قاره ای آمریکا، اخیراً حکم داد که منع ناپدید شدنهای اجباری و وظیفه دولتها برای تحقیق و مجازات مسئولان به مرحله اصول و ضوابط لازم الرعایه حقوق بین الملل رسیده است و بنابراین مطابق حقوق بین الملل این وظیفه آنچنان بنیادین است که کشورها نمی توانند از آن انحراف ورزند.^{۴۷۴} این دادگاه دائماً متوجه این نکته بوده است که ناپدید شدنهای اجباری غالباً «با اعدامهای مخفی و بدون محاکمه و به دنبال آن، پنهان نمودن جسد برای حذف آثار فیزیکی جرم، همراه بوده است».^{۴۷۵} دولتها باید برای مطلع نمودن نزدیکان فرد ناپدید شده و آنچه که برای عزیز آنها اتفاق افتاده (در صورت لزوم تعیین محل جسد) از تمام امکاناتی که در اختیار دارند استفاده نمایند.^{۴۷۶}

ایران وظیفه اساسی خود را برای پیشگیری از ناپدید شدنهای اجباری هزاران زندانی اعدام شده در طول تابستان و پاییز ۱۳۶۷ نادیده گرفته و کماکان نادیده می گیرد. هنگامی که اعدامها در حال وقوع بود، رژیم از پاسخگویی

^{۴۷۲} همان، ماده (۳) ۲۴. ماده ۲۴ نگرانیهایی را عنوان می کند که توسط یک متخصص به گروه کاری ناپدید شدنهای اجباری ذکر شد. این متخصص گفت لازم است «دقیقاً مفهوم و نتایج قانونی حق اعضاء خانواده شخص ناپدید شده نسبت به دریافتن حقیقت، تعریف شود». شورای اقتصادی اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، «حقوق مدنی و سیاسی، شامل سؤالات مربوط به ناپدید شدن و اعدامهای شتابزده»، پاراگراف ۸۰، سند سازمان ملل E/CN.4/2002/71، ص. ۳۴ (۸ ژانویه ۲۰۰۲) (تهیه شده توسط منفرد نواک [Manfred Nowak]) قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/cgi-bin/texis/vtx/refworld/rwmain?page=search&docid=3d6ce3c50&skip=0&query=E/CN.4/2002/71>

^{۴۷۳} «شدکو علیه بلاروس» [Schedko v. Belarus]، نامه شماره ۸۸۶/۱۹۹۹، سند سازمان ملل CCPR/C/77/D/886/1999، پاراگراف ۱۰، ۲ (۲۸ آوریل ۲۰۰۳)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.ch/tbs/doc.nsf/0/399ce6c62d92bbcec1256d33004d5600?OpenDocument>

^{۴۷۴} «گوئیرو و همکاران علیه پاراگوئه» [Goiburú et al. v. Paraguay] کمیته حقوق بشر قاره آمریکا (سری سی) شماره ۱۵۳، پاراگرافهای ۸۴-۸۳ (۲۰۰۶)، قابل دسترسی در http://www.corteidh.or.cr/docs/casos/articulos/seriec_153_ing.pdf، دادگاه مقدمه و ماده ۳ کنوانسیون قاره ای آمریکا درباره ناپدید شدنهای اجباری، که اینگونه ناپدید شدنها را ممنوع می کند، را ترجمه شفاهی می کرد.

^{۴۷۵} «گودینز-کروز علیه هندوراس» [Godinez-Cruz v. Honduras]، کمیته حقوق بشر قاره آمریکا (سری سی) شماره ۵، پاراگراف ۱۶۵ (۱۹۸۹)، قابل دسترسی در http://www.corteidh.or.cr/docs/casos/articulos/seriec_05_ing.pdf. همچنین نگاه کنید به «ولاکوئز رودریگز علیه هندوراس» [Velásquez-Rodríguez v. Honduras]، کمیته حقوق بشر قاره آمریکا (سری سی) شماره ۴، پاراگراف ۱۵۷ (۱۹۸۸)، قابل دسترسی در http://www.corteidh.or.cr/docs/casos/articulos/seriec_04_ing.pdf؛ «باماکا ولاکوئز علیه گوآتمالا» [Bámaca-Velásquez v. Guatemala]، کمیته حقوق بشر قاره آمریکا (سری سی) شماره ۷۰، پاراگراف ۱۳۰ (۲۰۰۰)، قابل دسترسی در http://www.corteidh.or.cr/docs/casos/articulos/seriec_70_ing.pdf

^{۴۷۶} «کاستیلو پائز علیه پرو» [Castillo-Páez v. Peru]، کمیته حقوق بشر قاره آمریکا (سری سی) شماره ۳۴، پاراگراف ۹۰ (۱۹۹۷)، قابل دسترسی در http://www.corteidh.or.cr/docs/casos/articulos/seriec_34_ing.pdf؛ همچنین نگاه کنید به «تروخیلو-اوروزا علیه بولیوی» [Trujillo-Oroza v. Bolivia]، کمیته حقوق بشر قاره آمریکا (سری سی) شماره ۳۴، پاراگراف ۹۰ (۱۹۹۷)، قابل دسترسی در http://www.corteidh.or.cr/docs/casos/articulos/Seriec_92_ing.pdf. اگرچه کنوانسیون اروپا در مورد حقوق بشر، ذکری از ناپدید شدنهای اجباری نمی کند، اما دادگاه حقوق بشر اروپا هم عنوان نموده است که ارائه ندادن اطلاعات درباره محل شخص ناپدید شده، نقض حقوق مربوط به در امان بودن از رفتارهای غیر انسانی یا حقارت آمیز است. «تس علیه ترکیه» [Taş v. Turkey]، پیوست شماره ۲۵۷۸۲/۹۴، کمیته حقوق بشر قاره اروپا، پاراگراف ۸۰ (۲۰۰۰)؛ «تیمورتاس علیه ترکیه» [Timurtaş v. Turkey]، پیوست شماره ۲۳۵۳۱/۹۴، کمیته حقوق بشر قاره اروپا، پاراگرافهای ۹۸-۹۶ (۲۰۰۱)؛ «قبرس علیه ترکیه» [Cyprus v. Turkey]، پیوست شماره ۲۵۷۸۲/۹۴، کمیته حقوق بشر قاره اروپا، پاراگرافهای ۵۸-۱۵۷ (۲۰۰۱)

<http://emiskp.echr.coe.int/tkp197/view.asp?action=html&documentId=697331&portal=hbkm&source=externalbydocnumber&table=1.132746FF1FE2A468ACCBDCD1763D4D8149>

به پرسشهای خانواده‌ها درباره سرنوشت و محل عزیزانشان خودداری می‌نمود. سپس رژیم با گفتن این مطلب به بعضی از خانواده‌ها که عزیزانشان به زندانهای دیگر منتقل شده اند (در حالی که در حقیقت آنها اعدام شده بودند) این خانواده‌ها را گمراه می‌کرد. حتی در مواردی که دولت نهایتاً به خانواده‌ها گفت که عزیزانشان اعدام شده اند، در بیشتر موارد از دادن اجساد و یا حتی تعیین محل دفن اجساد خودداری نمود.

حکومت ایران همچنین خانواده‌ها را از برگزاری مراسم ترحیم ممنوع ساخته و حتی علامتهای کوچکی که توسط اعضاء خانواده‌ها بر روی محل گورهای جمع‌گذاشته شده بود را از بین برد. اعضاء خانواده‌ها در حالی که مشغول بازدید از محل قبرهای دسته جمعی بودند، دستگیر و بازجویی شدند و حکومت اخیراً محل این گورها در خاوران را با بلدوزر تسطیح نمود.

تا سال ۱۳۶۹، گروه کاری سازمان ملل متحد در مورد ناپدید شدنهای اجباری ایران را از وجود بیش از ۴۵۰ مورد بارز ناپدید شدنهای اجباری مطلع ساخته. در مقایسه با ۱۳۶۶، این موارد بیش از ۳۵۰ عدد افزایش یافته است.^{۴۷۷} در سال ۱۳۷۰، ایران به ۲۶۵ مورد پاسخ داده، اما گروه کاری متوجه شد که هیچ یک از این پاسخها وضعیت این پرونده‌ها را واضح و روشن نکرد.^{۴۷۸} در مورد هر یک از این پرونده‌ها، دولت ایران با عدم در اختیار گذاری اطلاعات و یا دادن اطلاعات اشتباه به نقض کماکان حقوق بین الملل ادامه می‌دهد.

۶،۱،۶. نقض حق پرداخت غرامت

دولت ایران کماکان به نادیده گرفتن تعهدات خود برای به مجازات رساندن اشخاصی که مسئول نقض حقوق یاد شده در میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی بوده اند ادامه می‌دهد. ایران باید «اطمینان حاصل نماید که هر فردی که حقوق و آزادی اش ... مورد تعرض قرار گرفته، از غرامت مؤثری برخوردار شود».^{۴۷۹} تفسیر کلی

^{۴۷۷} مقایسه کنید بین شورای اقتصادی اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، «گزارش گروه کاری در مورد ناپدید شدنهای اجباری یا غیر اختیاری»، پاراگراف ۲۱۶، سند سازمان ملل E/CN.4/1991/20 (۱۷ ژانویه ۱۹۹۱)، قابل دسترسی در <http://unbisnet.un.org:8080/ipac20/ipac.jsp?session=12Y76E762735S.15588&profile=bib&uri=full=3100001-!224710-!1&ri=3&aspect=subtab124&menu=search&source=~!horizon>، و شورای اقتصادی اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، «گزارش گروه کاری در مورد ناپدید شدنهای اجباری یا غیر اختیاری»، پاراگراف ۱۲۹، سند سازمان ملل E/CN.4/1988/19 (۳۱ دسامبر ۱۹۸۷)، قابل دسترسی در <http://www.un.org/Docs/journal/asp/ws.asp?m=E/CN.4/1988/19>. حصول اطمینان کامل از اینکه یک شخص کی به طور رسمی «ناپدید» می‌شود مشکل است زیرا سازمان ملل بر روی گزارش خود آن فرد تکیه دارد. نگاه کنید به دفتر کمیسریای عالی سازمان ملل در حقوق بشر، برگه اطلاعات شماره ۶ (دوره دوم)، «ناپدید شدنهای اجباری یا غیر اختیاری»، صص. ۷-۶، شماره ۶ (دوره دوم) (مه ۲۰۰۴) قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/docid/4794774bd.html>.

^{۴۷۸} شورای اقتصادی اجتماعی، کمیسیون حقوق بشر، «گزارش گروه کاری در مورد ناپدید شدنهای اجباری یا غیر اختیاری»، پاراگراف ۲۰۶، سند سازمان ملل E/CN.4/1992/18 (۳۰ دسامبر ۱۹۹۱)، قابل دسترسی در <http://unbisnet.un.org:8080/ipac20/ipac.jsp?session=12Y76E762735S.15588&profile=bib&uri=full=3100001-!268611-!12&ri=1&aspect=subtab124&menu=search&source=~!horizon>. رژیم پاسخ داد که در ۲۴۷ مورد، هویت شخص مورد نظر نامعلوم است، در ۱۵ مورد دیگر فرد مورد نظر مرده است اما هیچگونه اطلاعات دیگری در این باره نداد، در دو مورد، فرد مورد نظر زنده است، و در بقیه موارد باقیمانده فرد مورد نظر زندانی جنگی در عراق می‌باشد.

^{۴۷۹} میثاق حقوق مدنی، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده (الف) (۳)۲. بر طبق برداشتی که از تفسیر کلی شماره ۳۱ صادره توسط کمیته حقوق بشر، بر می‌آید «تمام شعبات دولت (اعم از مجریه، مقننه، و قضاییه)، و دیگر مقامات دولتی یا بخش عمومی، در هر سطحی که عمل می‌کنند - ملی، ناحیه ای، یا محلی - متناسب با سمت خود، در این مسئولیت شریکند» و این شامل تمام کشورهای عضو این میثاق می‌شود. کمیته حقوق بشر سازمان ملل، تفسیر کلی شماره [۸۰]۳۱، ماهیت تعهدات حقوقی کلی که بر عهده کشورهای عضو این پیمان گذاشته شده: میثاق بین المللی حقوق

شماره ۳۱ میثاق حقوق مدنی تصریح می‌کند که کشورهای عضو این میثاق باید اطمینان حاصل نمایند که افراد مسئول موارد نقض تعهدات میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی به محاکمه کشیده شوند. عدم چنین اقدامی، خود بنفسه یک مورد نقض این توافقنامه به حساب می‌آید.^{۴۸۰} کشورها مجاز نیستند «مرتکبین را از مسئولیت شخصی خود» معاف نمایند.^{۴۸۱}

پیش از آغاز بازجویی‌ها، دولت ایران با کم جلوه دادن شدت اعدامها و سعی در مرتبط نمودن تمام زندانیان سیاسی به یورشهای نظامی ارتش آزادیبخش ملی، یک سلسله عملیات به خوبی برنامه ریزی شده‌ای را در جهت دادن اطلاعات اشتباه و گمراه کننده آغاز نمود. از آن هنگام تا کنون، دولت ایران هیچگونه حرکتی در جهت تحقیق یا مجازات مرتکبین ننموده است. بلکه بلعکس، افرادی که در پستهای قدرت بوده و تصور می‌رود مستقیماً مسئول اعدامهای ۱۳۶۷ بوده باشند هنوز هم در ایران بر مسند قدرت تکیه زده اند. برای مثال، پور محمدی، یک عضو کمیسیون مرگ تهران، در حدود دو دهه بعد توسط رئیس جمهور احمدی نژاد به عنوان وزیر کشور برگزیده شد.^{۴۸۲}

۲، ۶. جنایت بر علیه بشریت

اعدامها، شکنجه و ناپدید شدنهای اجباری مسلماً شامل تعریف جنایت بر علیه بشریت، آنطور که مطابق حقوق متداول بین الملل و توسط دادگاه جنایی بین الملل برای یوگسلاوی سابق («ICTY»)، دادگاه جنایی بین المللی رواندا («ICTR»)، و نیز قانون موضوعه دادگاه جنایی بین المللی رم («معاهده رم») شرح داده شده، می‌شود. این جنایات که در ابتدا در کنوانسیون هیگ و نیز منشور نورنبرگ تصریح شده اند، شرایط زیر را قید می‌کنند که (۱) یک حمله گسترده یا سیستماتیک (۲) که بر علیه یک جمعیت غیر نظامی به کار گرفته شود (۳) و با اطلاع کامل مرتکب از ماهیت این حمله صورت گرفته باشد.^{۴۸۳} هیچ نوع قاعده مرور زمان در ارتباط با جنایات بر علیه بشریت وجود ندارد.^{۴۸۴}

مدنی و سیاسی، پاراگراف ۴، سند سازمان ملل CCPR/C/21/Rev.1/Add.13 (۲۶ مه ۲۰۰۴)، قابل دسترسی در <http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/G04/419/56/PDF/G0441956.pdf?OpenElement> [از این به بعد: «تفسیر کلی شماره ۳۱»].

^{۴۸۰} تفسیر کلی شماره ۳۱، ر.ک. زیرنویس ۴۷۹، پاراگراف ۱۸. («این تعهدات به طور قابل ملاحظه‌ای ناشی از موارد نقضی است که بر طبق قوانین داخلی یا حقوق بین الملل، جنحه محسوب می‌شوند، مانند ... قتل‌های شتابزده یا خودسرانه».)

^{۴۸۱} همان؛ همچنین نگاه کنید به معاهده رم در مورد دادگاه‌های جنایی بین المللی، ماده ۲۷، ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸، ص. ۲۱۸۷، سری معاهدات سازمان ملل شماره ۹۰، [از این به بعد: «معاهده رم»].

^{۴۸۲} سازمان دیده بان حقوق بشر، «وزرای قتل ۱۳۸۴»، صص. ۳-۸ (۲۰۰۵)، قابل دسترسی در <http://www.hrw.org/legacy/background/mena/iran1205/iran1205.pdf>

^{۴۸۳} معاهده رم، ر.ک. زیرنویس ۴۸۱، ماده ۷؛ همچنین نگاه کنید به «دادستان علیه تادیک» [Prosecutor v. Tadic]، پرونده شماره IT-94-I-T، «نظریه و حکم قاضی» [Opinion and Judgment]، پاراگراف ۶۴۶ (۷ مه ۱۹۹۷)، قابل دسترسی در <http://www.un.org/icty/tadic/trial2/judgement/tad-tj970507e.htm> (اظهار می‌دارد که میتوان گفت که جنایت بر علیه بشریت اتفاق افتاده است) «اگر که اعمال مورد بحث یا در میزان وسیعی و یا بطریق سیستماتیک اتفاق افتاده باشند».

^{۴۸۴} به طور کلی نگاه کنید به «کنوانسیون عدم شمول قاعده مرور زمان در موارد جنایات جنگی و جنایت بر علیه بشریت»، ۲۶ نوامبر ۱۹۴۸، سری معاهدات سازمان ملل ۷۳، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/cgi-bin/texis/vtx/refworld/rwmain?page=search&docid=3ae6b37818&skip=0&query=Convention%20on%20the%20non-applicability%20of%20statutory%20limitations%20to%20war%20crimes>

کشورهای عضو بر اساس ماده ۴۰ این پیمان: میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی: مشاهدات نهایی کمیته حقوق بشر: اسپانیا، پاراگراف ۹، سند

این شرط (که اینگونه اعمال دارای ماهیتی «گسترده» است) جنبه کمی دارد—یعنی شرح می‌دهد که حمله در چه مقیاسی انجام گرفته—اگر چه بر سر اینکه آیا مقصود از این اصطلاح تعداد قربانیان است یا تعداد افراد هدف قرار گرفته شده اختلاف نظر وجود دارد.^{۴۸۵} این شرط (که اینگونه اعمال به طور «سیستماتیک» صورت می‌گیرد) جنبه کیفی دارد—یعنی بر ماهیت «سازمان یافته اعمال خشونت بار و غیر محتمل بودن وقوع تصادفی آن» دلالت دارد.^{۴۸۶} سندی که نشانگر یک خط مشی از قبل برنامه ریزی شده حکومت برای ارتکاب به چنین جنایاتی باشد گاهی اوقات به عنوان یک عامل جنایت بر علیه بشریت تفسیر شده است،^{۴۸۷} و در دیگر مواقع فقط به عنوان پشتیبانی مستند از یک حمله «سیستماتیک» تعبیر گردیده است.^{۴۸۸} هدف از این شرط که اینگونه اعمال گسترده یا سیستماتیک باشند، «مجزا کردن یک حرکت تصادفی، که به عنوان بخشی از یک نقشه یا خط مشی گسترده تری، ارتکاب نیافته»^{۴۸۹} می‌باشد.

همچنین برای اینکه حمله جنایت بر علیه بشریت محسوب شود، باید بر علیه یک «جمعیت غیر نظامی» صورت گرفته باشد. اصطلاح «غیر نظامی» از جمله به افرادی اطلاق می‌شود که «در منازعات نقش فعالی ایفاء نمی‌کنند».^{۴۹۰} موارد استثناء این شرط فقط شامل اعضای ارتش و اعضای گروه‌های سازمان یافته مقاومت می‌شوند که توسط فردی که مسئول زیردستان آنها می‌باشد رهبری می‌شوند. همچنین، این گروه‌ها باید دارای یک علامت ثابت و مشخص باشند که از فاصله دور قابل تشخیص است، باید علناً اسلحه حمل کنند، و باید عملیات

سازمان ملل CCPR/C/ESP/CO/5 (۵ ژانویه ۲۰۰۹)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/cgi-bin/texis/vtx/refworld/rwmain?page=search&docid=49ae40b82&skip=0&query=CCPR/C/ESP/CO/5>

^{۴۸۵} گرهارد ورل، «اصول حقوق جنایی بین الملل» [GERHARD WERLE, PRINCIPLES OF INTERNATIONAL CRIMINAL LAW]، ص. ۲۲۵ (۲۰۰۵)؛ همچنین نگاه کنید به «دادستان علیه آکایسو» [Prosecutor v. Akayesu]، پرونده شماره ICTR-96-4-T، حکم، پاراگراف ۵۸۰ (۲ سپتامبر ۱۹۹۸)، قابل دسترسی در <http://www.ictor.org/ENGLISH/cases/Akayesu/judgement/akay001.htm> «دادستان علیه گامبو» [Prosecutor v. Gombo]، پرونده شماره ICC-01/05-01/08، تصمیم مطابق ماده ۶۱(۷) قسمتهای (الف) و (ب) معاهده رم در مورد اتهامات وارده توسط دادستان بر علیه ژان پیر بمبا گامبو، پاراگراف ۸۳ (۱۵ ژوئن ۲۰۰۹)، قابل دسترسی در <http://www.icc-cpi.int/iccdocs/doc/doc699541.pdf>

^{۴۸۶} «دادستان علیه کوناراک و همکاران» [Prosecutor v. Kunarac et al]، پرونده شماره IT-96-23 & IT-96-23/1-A، حکم (هیئت منتخب)، پاراگراف ۹۴ (۱۲ ژوئن ۲۰۰۲)، قابل دسترسی در <http://www.un.org/icty/kunarac/appeal/judgement/kun-aj020612e.pdf>؛ «دادستان علیه گامبو» [Prosecutor v. Gombo]، پرونده شماره ICC-01/05-01/08، تصمیم درباره درخواست دادستان مبنی بر صدور حکم جلب ژان پیر بمبا گامبو، پاراگراف ۳۳ (۱۰ ژوئن ۲۰۰۸)، قابل دسترسی در <http://www.wold.icc-cpi.int/library/cases/ICC-01-05-01-08-14-t-ENG.pdf>؛ «دادستان علیه باگوسورا» [Prosecutor v. Bagosora]، پرونده شماره ICTR-98-41-T، حکم و تعیین مجازات، پاراگراف ۲۱۶۵ (۱۸ دسامبر ۲۰۰۸)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/topic.463af2212.469f2d102.494fb4ff2.0.html>

^{۴۸۷} «معاهده رم»، رک. زیرنویس ۴۸۱، ماده (الف)(۲).
^{۴۸۸} «کوناراک و همکاران» [Kunarac et al]، پرونده شماره IT-96-23 & IT-96-23/1-A، پاراگراف ۹۸؛ «دادستان علیه ماوونیی» [Prosecutor v. Muvunyi]، پرونده شماره ICTR-2000-55A-T، پاراگراف ۵۱۲ (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۶)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/refworld/publisher.ICTR...48abd529d.0.html>

^{۴۸۹} «گزارش کمیسیون حقوق بین الملل درباره فعالیتهای چهل و هشتمین نشست این کمیسیون»، ص. ۶، ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۶، سوابق رسمی مجمع عمومی سازمان ملل شماره ۵۱، مدرک (شماره ۱۰)، ص. ۴۷، سند سازمان ملل A/51/10 (۱۹۹۰)، چاپ مجدد در [۱۹۹۶]. کتاب دوم حقوق بین الملل، نامه شماره ۱، سند سازمان ملل A/CN.4/SER.A/1996/Add.1 (قسمت دوم)، قابل دسترسی در http://untreaty.un.org/ilc/documentation/english/A_51_10.pdf

^{۴۹۰} «دادستان علیه بیسنگیمانانا» [Prosecutor v. Bisengimana]، پرونده شماره ICTR-00-60-T، رأی و حکم کوریگندام، پاراگراف ۴۸ (از «دادستان علیه آکایسو» نقل قول می‌کند، پرونده شماره ICTR-96-4-T، حکم، پاراگراف ۵۸۲ (۲ سپتامبر ۱۹۹۸)، قابل دسترسی در <http://www.ictor.org/docs/bisengimana%20jgt%20-%20eng.pdf>

خود را مطابق قوانین و آداب جنگ انجام دهند.^{۴۹۱} اما با وجود این، یک جمعیت غیر نظامی با حضور اعضا گروه‌های مقاومت یا رزمنده‌های سابقی که اسلحه خود را به زمین گذاشته اند تغییر نمی‌یابد.^{۴۹۲} بر طبق حقوق متداول بین الملل، هدف قرار دادن غیر نظامیان حتی در وضعیت‌های اضطراری نیز اکیداً ممنوع است.^{۴۹۳}

هر یک از جنایات نهفته ای که به وسیله جمهوری اسلامی انجام شد—اعدام، شکنجه و ناپدید شدنهای اجباری—هر کدام یک مورد جنایت بر علیه بشریت محسوب می‌گردند، زیرا که هر یک بخشی از یک حمله گسترده و سیستماتیک بر علیه یک جمعیت غیر نظامی بود.

اعدامها

این اعدامها واضحاً قتل محسوب می‌شدند زیرا کشتارهای عمدی بودند.^{۴۹۴} این کشتارها در تلاشی هماهنگ شده برای تخلیه زندانها از تمامی زندانیان سیاسی، در طی مدت چند ماه، در چندین زندان در سراسر کشور صورت گرفت. کشتارها، هم از جهت جغرافیایی و هم از جهت تعداد قربانیان، بسیار گسترده بودند. اگرچه تعیین شمار دقیق قربانیان مشکل است، اما به راحتی می‌توان گفت که این تعداد به هزاران می‌رسید. کشتارها به صورت سیستماتیک (برنامه ریزی شده) انجام شدند، زیرا به دنبال فتوایی که از بالاترین مقام رسمی، یعنی رهبر آیت‌الله خمینی صادر شد، فرمان قتل و اجرای آن توسط مقامات عالی‌رتبه دولتی صورت گرفت. فرمان خمینی برای اعدام زندانیان توسط اظهارات افرادی که از این واقعه جان به در بردند، و نیز توضیحات منتظری از مراحل که کمیسیونهای مرگ برای اجرای اهداف خود به کار می‌بستند، آشکار می‌سازد که این حمله‌ها بسیار فراتر از یک حادثه اتفاقی بودند.

قربانیان این حمله گسترده و برنامه ریزی شده اکثراً زندانیانی بودند که برای سالها ارتباطشان با احزاب سیاسی خود قطع شده بود و مدتها قبل از حمله ارتش آزادیبخش ملی از عراق، زندانی شده بودند. بنابراین شکی باقی نمی‌ماند که این حمله نسبت به یک جمعیت غیر نظامی صورت گرفته بود.^{۴۹۵}

شکنجه

^{۴۹۱} «دادستان علیه بلاسکیک» [Prosecutor v. Blaskic]، پرونده شماره IT-95-14-A، حکم، پاراگراف ۱۱۲ (۲۹ ژوئیه ۲۰۰۴)، قابل دسترسی در <http://www.unhcr.org/cgi-bin/texis/vtx/refworld/rwmain?page=search&docid=4146f0eb4&skip=0&query=Blaskic>.

^{۴۹۲} همان، پاراگراف ۱۱۳.

^{۴۹۳} همان، پاراگراف ۱۰۹.

^{۴۹۴} «قتل» مطابق آنچه که در معاهده رم تعریف گردیده به معنای «کشتار عمدی» شخص است و یا سبب شدن برای کشتن چنین شخصی. «در صورتیکه مرتکب قتل، بدون ملاحظه نسبت به حفظ حرمت زندگی فرد، آسیب جدی به قربانی اش رسانده باشد»، دیگر نحوه انجام چنین کشتنی، ربطی به موضوع ندارد. ورل، رک. زیرنویس ۴۸۵، ص. ۲۳۳.

^{۴۹۵} حتی اگر مجاهدین زندانی، برابر تعاریف موجود در حقوق بین الملل، اعضاء یک «گروه مسلح مقاومت» شمرده می‌شدند، حضور آنها سبب از بین بردن وضعیت غیر نظامی ساکنان زندان نمی‌شد، زیرا آنها غیر مسلح بودند. همچنین در صورتی که ثابت شود این فجایع در پاسخ به یورش های ارتش آزادیبخش ملی به همراه ارتش عراق به داخل ایران صورت گرفته است، می‌توان آنها را جنایات جنگی محسوب کرد.

بر طبق معاهده رم، تعریف شکنجه از این قرار است: «ایجاد درد یا رنج بسیار شدید، چه جسمی و چه روحی، عمدتاً، به شخصی که تحت بازداشت است یا تحت کنترل فرد متهم قرار دارد؛ شکنجه به مواردی که درد یا رنج صرفاً تصادفی بوده و یا به طور ذاتی ناشی از مجازاتهای قانونی باشد اطلاق نمی‌گردد.»^{۴۹۶} بر خلاف کنوانسیون منع شکنجه، سیاست معاهده رم «یک رابطه وسیله و هدف را بر نمی‌گزیند» و بنابراین تعریف آن «شامل دردی می‌شود که حتی بدون هیچ هدف و منظور به خصوصی تولید شده باشد، برای مثال صرفاً به دلائل خودسرانه».^{۴۹۷}

در سال ۱۳۶۷، زندانیان سیاسی را هم خودسرانه و هم برای مجبور کردن آنها به انجام یک سری آداب مذهبی شلاق زدند. این شلاق زدن‌ها به هر یک از این دو دلیل که بوده باشد، هم به طور گسترده و هم سیستماتیک انجام گرفت و جنایت بر علیه بشریت محسوب می‌شود.

ناپدید شدنهای اجباری زندانیان

ناپدید شدنهای تحمیلی یا اجباری افراد در سال ۱۳۶۷ مطابق معاهده رم به عنوان جنایت بر علیه بشریت شناخته می‌شود.^{۴۹۸} تعریف معاهده رم از «ناپدید شدنهای اجباری افراد» شبیه تعریفی است که در دوره جدید کنوانسیون بین‌المللی محافظت تمام افراد از ناپدید شدنهای اجباری آمده است. این تعریف همچنین مستلزم آن است که محرومیت از آزادی فرد توسط دولت یا افرادی باشد که از طرف دولت دارای اختیارات و پشتیبانی بوده و برای دولت شناخته شده می‌باشند، و نیز فقدان اطلاعات درباره سرنوشت یا محل نگهداری چنین افرادی، و عدم اذعان دولت به محروم ساختن آنان از آزادی، که نتیجتاً این اشخاص را خارج از حمایت قانون قرار می‌دهد.^{۴۹۹}

امتناع رژیم ایران از دادن اطلاعات به خانواده‌ها درباره محل نگهداری عزیزان، ندادن اجازه به خانواده‌ها برای دفن عزیزان، خودداری از تعیین هویت قبرهای زندانیان اعدام شده، و تحویل ندادن بقایای اجساد به اعضای خانواده‌ها تعهدات ایران را در قبال حقوق بین‌الملل در مورد حفظ افراد از ناپدید شدنهای اجباری نقض می‌کند.

۳، ۶. موارد نقض قوانین ایران

عملیات برنامه ریزی شده رژیم ایران برای بازجویی، شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی در سراسر ایران، بسیاری از موارد مذکور در قانون اساسی ایران را نیز نقض کرد. شاید دو مورد از بنیادی‌ترین محافظت‌های مذکور در قانون اساسی ایران که در طی قتل عام ۱۳۶۷ به وقوع پیوست، اصول ۲۲ و ۳۹ بودند. اصل ۲۲ اعلام می‌دارد که «حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است» مگر در مواردی که قانون تجویز

^{۴۹۶} معاهده رم، رک. زیرنویس ۴۸۱، ماده (بی)(۲)۷.

^{۴۹۷} ورل، رک. زیرنویس ۴۸۵، ص. ۲۴۴.

^{۴۹۸} معاهده رم، رک. زیرنویس ۴۸۱، ماده (آی)(۱)۷.

^{۴۹۹} مقایسه کنید معاهده رم، رک. زیرنویس ۴۸۱، ماده (آی)(۱)۷ را با کنوانسیون ناپدید شدنهای اجباری، رک. زیرنویس ۴۶۸، ماده ۲. در معاهده رم این شرط قید می‌شود که مرتکب قصد دارد تا شخص را «برای مدت زمان طولانی از محافظت قانون» خارج نماید.

کند.^{۵۰۰} اصل ۳۹ «هتک حرمت و حیثیت کسی که به حکم قانون دستگیر، بازداشت، زندانی یا تبعید شده»^{۵۰۱} را ممنوع می‌سازد.

کمیسیون‌های مرگ همچنین اصل ۲۳ که می‌گوید «تفتیش عقاید ممنوع است و هیچکس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد»^{۵۰۲} را نیز نقض نمود. هزاران تن از مجاهدین و چپگرایان زندانی، صرفاً به دلیل امتناع از کنار گذاشتن عقاید ایدئولوژیک، سیاسی یا مذهبی خود شلاق زده شدند و اعدام گردیدند.

کمیسیون‌های مرگ همچنین الزامات اصل ۳۴ که می‌گوید تمام شهروندان حق دارند «به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نمایند»^{۵۰۳} را نیز اجرا ننمود. اصل ۳۶ مقرر می‌دارد که «حکم به مجازات و اجراء آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد».^{۵۰۴} علاوه بر آن، اصل ۱۶۸ ملزم می‌دارد که «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیأت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد».^{۵۰۵}

بالاخره اینکه قانون اساسی ایران محافظت‌هایی را در برابر شکنجه برای تمام شهروندان از جمله زندانیان سیاسی مقرر می‌کند. اصل ۳۸ «هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع» را ممنوع می‌سازد.^{۵۰۶} لحن این اصل صریح و خالی از ابهام بوده و از جهت چگونگی و فراگیری با استانداردهای بین‌المللی مشابهت دارد.^{۵۰۷}

^{۵۰۰} قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران [۱۳۵۸] [مصوب ۱۳۵۸، اصلاح شده در ۱۳۶۸، ماده ۲۲ [از این به بعد: «قانون اساسی»].

^{۵۰۱} همان، اصل ۳۹.

^{۵۰۲} همان، اصل ۲۳.

^{۵۰۳} همان، اصل ۳۴.

^{۵۰۴} همان، اصل ۳۶.

^{۵۰۵} همان، اصل ۱۶۸؛ همچنین نگاه کنید به «قانون مطبوعات»، ۱۳۶۴، [مصوب ۱۳۶۵، اصلاح در سال ۱۳۷۹]، مواد ۴۴-۳۶، قابل دسترسی در <http://iranhrdc.org/httpdocs/English/pdfs/Codes/Iranian%20Press%20law%20with%202000%20amendments%20-%20EN.pdf> اصل

۱۶۸ قانون اساسی ایران قید می‌کند که دولت به منظور محافظت از زندانیان سیاسی، «تخلفات سیاسی» را تعریف می‌کند. اما علیرغم این دستورالعمل، دولت قادر نبوده است قوانینی را از تصویب بگذراند که این مورد خاص را عنوان نمایند. بر طبق گفته حقوقدان ایرانی، مهرانگیز کار، ضعف دولت در تعریف تخلفات سیاسی به رژیم اجازه داده است که از این وضعیت سوء استفاده نموده و تحت پوشش قانون دگراندیشان سیاسی را نابود سازد. مهرانگیز کار، «خاموش کردن صدای دگراندیشان: تجزیه و تحلیل حقوقی»، صص. ۱۵-۱۴، قابل دسترسی در http://iranhrdc.org/httpdocs/Persian/pdfs/Reports/mehrangiz/full_report.pdf (انتشار توسط مرکز اسناد حقوق بشر ایران، ۱۳۸۶).

^{۵۰۶} قانون اساسی ایران، رک. زیرنویس ۵۰۰، اصل ۳۸.

^{۵۰۷} برای مثال نگاه کنید به میثاق حقوق مدنی، رک. زیرنویس ۴۳۹، ماده ۷.

نتیجه گیری

قتل عام ۱۳۶۷ داستانی تکان دهنده از قساوت و وحشیگری است که در یادها می ماند. بازماندگان و تحلیلگران دلائل گوناگونی برای این فتوا و اعدامها مطرح نموده اند، که تمامی آنها بر پایه ملاحظات همگرایی سیاسی و عملی استوار است. همانطور که این گزارش سعی می کند نشان دهد، اگرچه آن وقایع ممکن است صدور این فتوا را موجب شده باشد، اما شواهد فراوانی نشان دهنده آن می باشد که پیش از آنکه ایران با آتش بس موافقت نماید و یا متعاقب حملات ارتش آزادیبخش ملی قرار بگیرد، قتل عام زندانیان سیاسی طرح ریزی و تدارک شده بود. این اعدامها فقط چند روز پس از صدور فتوا شروع شد. رژیم از مدتها قبل نظریه آیت الله منتظری (که معتقد بود مشکل جمعیت بیش از حد زندانها را می توان با آزاد نمودن زندانیان بازپرورش یافته حل نمود) را کنار گذاشته بود. در عوض، خمینی (که در بستر مرگ بود) مصمم بود که ساخته خود را—یک جمهوری اسلامی بدون وجود مخالفان—حفظ کند. اگرچه احزاب مخالف حذف شده بودند و رهبران آنها از کشور گریخته بودند، رژیم معتقد بود که این آخرین حضور مخالفان، یعنی زندانیان سیاسی، باید اعدام شوند و وقت تنگ بود. در آن تابستان، خمینی در اثر ابتلا به سرطان و ناراحتی قلبی، بیمار و در حال مرگ بود و بینایی او نیز رو به زوال گذاشته بود.

درسهای آموخته شده از قتل عام ۱۳۶۷ را نمی توان فراموش نمود. مرتکبین باید پاسخگوی اعمالشان باشند. در حالی که این گزارش در جریان انتشار است، دولت ایران با وحشیگری در حال دستگیری، شکنجه و کشتار افرادی است که معتقد است جمهوری اسلامی را مورد تهدید قرار داده اند. حکومت شروع به برگزاری محاکمات نمایشی جمعی از صدها فعال، وکیل و دیگر افرادی که در تظاهرات پس از انتخابات ۲۲ خرداد دستگیر شده اند، کرده است. برخی را مجبور به اعتراف کرده اند، اکثر آنها را از داشتن وکیل محروم نموده اند، و بدون شک اکثر آنها شکنجه شده اند. مرکز اسناد حقوق بشر ایران امیدوار است که این گزارش، صرف نظر از اینکه چه کسی بر ایران حکومت می کند، به شهروندان ایرانی و جهانیان در تلاشهای خود برای پیشگیری از فجایع بیشتر، یاری دهد.

فتوای مرگبار

قتل عام زندانیان ۱۳۶۷ ایران

پیوستها

فهرست پیوستها

- پیوست ۱ - لیست قربانیان
- پیوست ۲ - مرتکبین قتل عام ۱۳۶۷
- پیوست ۳ - فتوایی که توسط آیت الله خمینی در تیرماه ۱۳۶۷ صادر گردید
- پیوست ۴ - پاسخهای خمینی به سؤالهای آیت الله موسوی اردبیلی (۶ مرداد ۱۳۶۷)
- پیوست ۵ - نامه اول آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی (۹ مرداد ۱۳۶۷)
- پیوست ۶ - نامه دوم آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی (۱۳ مرداد ۱۳۶۷)
- پیوست ۷ - نامه سوم آیت الله منتظری خطاب به آقایان نیری، اشراقی، رئیسی و پورمحمدی (۲۴ مرداد ۱۳۶۷)
- پیوست ۸ - تقویم امیر اطیابی در زندان (که توسط شاهد به مرکز اسناد حقوق بشر ارائه شده)
- پیوست ۹ - طرح زندان گوهردشت توسط امیر اطیابی (همراه با تصویر هوایی زندان گوهردشت که از سایت گوگل ارت در مردادماه ۱۳۸۸ گرفته شده)



پیوست ۱

لیست قربانیان

اسم و شهرت قربانیان

تا به امروز، هیچ سازمان و نهادی نتوانسته است یک لیست جامع از همه کسانی که در کشتار سال ۱۳۶۷ در زندان های ایران جان باختند را تهیه کند. تلاشها برای جمع آوری این معلومات با چالشهای متعددی روبرو بوده است. دولت ایران نقش خود را در برنامه ریزی، اجرا و کتمان این جنایات تا به امروز پنهان می نماید. مرکز اسناد حقوق بشر ایران با سایر نهادها همصدا از دولت ایران می خواهد برای تدوین یک لیست دقیق از همه قربانیان اسناد مربوط به کشتار سال ۱۳۶۷ را دسترس همگان قرار دهد.

اما علیرغم این همه چالشها، سازمان ها و افراد متعددی مصرا نه تلاش کرده اند تا نام جان باخته گان هرگز از خاطره ها زدوده نشود. لیست ذیل نمایانگر نسبی این تلاشها است. مرکز اسناد حقوق بشر ایران کوشیده است منابع و داده هایی را که در تدوین این لیست ها از آن استفاده شده است تا حد امکان نشان دهد. مرکز اسناد حقوق بشر ایران صحت این داده ها را تأیید و یا رد نمی کند.

منابع انگلیسی

<http://documents-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G89/103/57/pdf/G8910357.pdf?OpenElement>

در گزارش سالیانه خود در سال ۱۹۸۹ در باره وضعیت حقوق بشر در ایران، نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل اسامی بیشتر از ۱۰۰۰ زندانی را ذکر کرد که در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند. این معلومات در همکاری با سازمانهای غیردولتی که در ارتباط با شورایی اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل قرار داشتند و سازمانهای فعال در رابطه با کشتار سال ۱۳۶۷ تدوین شده بود.

<http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/118/2008/en/f59e0311-6de3-11dd-8e5e-43ea85d15a69/mde131182008en.pdf>

در سال ۱۳۸۷ سازمان عفو بین الملل در گزارش خود به مناسبت بیستمین سالگرد کشتار زندانیان نوشت که این سازمان معتقد است که بیشتر از ۴۵۰۰ تا ۵۰۰۰ زندانی در زندانهای ایران در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند.

<http://www.amnesty.org/en/library/asset/MDE13/021/1990/en/5a289bf6-ee5e-11dd-9381-bdd29f83d3a8/mde130211990en.pdf>

سازمان عفو بین الملل در گزارش سالیانه خود درباره ایران در سال ۱۹۹۰ نوشت که این سازمان اسامی بیشتر از ۲۰۰۰ زندانی سیاسی را که از مرداد تا دی سال ۱۳۶۷ اعدام شدند را ثبت کرده است.

http://mehr.org/Massacre_List.htm

این لیست توسط گروه تلاش برای نهادینه شدن حقوق بشر در ایران (مهر) تدوین شده است و در آن از ۴۵۲۵ اعدامی نام برده شده است.

<http://www.scribd.com/doc/2469298/Crime-Against-Humanity>

http://www.mojahedin.org/links/books/Crime_Against_Humanity.pdf

این هردو لیست توسط کمیته روابط خارجی شورای مقاومت ملی ایران تدوین شده است و شمار اعدام شدگان را ۳۲۰۸ نفر قلمداد می کند.

منابع فارسی

<http://asre-nou.net/1386/shahrivar/6/koshtar/m-liste-koshtar.html>

این وبسایت یک لیست نسبی از اسامی قربانیان ارائه می دهد و پیوندی با یک لیست تهیه شده به زبان انگلیسی ارائه می دهد که دقیقاً مشابه لیستی است که توسط مهر تدوین شده است. اما این لیست از ۴۴۱۵ قربانی نام می برد.

<http://khavaran.com/PDFs/Liste-Mojahedin67.pdf>

این لیست توسط مجاهدین در تابستان سال ۱۳۷۸ تدوین شده است و دربرگیرنده ۳۲۱۰ قربانی می شود که گفته می شود از اعضای مجاهدین در تابستان سال ۱۳۶۷ اعدام شدند.

<http://www.iranhrdc.org/httpdocs/Persian/1988blackbook.htm>

این لیست توسط گفتگوهای زندان-۱۳۶۷ تدوین و در «کتاب سیاه ۶۷: اسناد نسل کشی کمونیستها، انقلابیون و زندانیان سیاسی ایران» نشر شد و شمار کشته شدگان را ۴۷۹۹ زندانی ذکر می کند.

<http://iranhrdc.org/httpdocs/Persian/pdfs/1988Victims/edami67.pdf>

تدوین کننده این لیست کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید می باشد که آن را در سیمینار بین المللی استاکهلم نشر نمود و از ۲۳۶۷ زندانی اعدام شده نام می برد.

<http://iranhrdc.org/httpdocs/Persian/pdfs/1988Victims/edamh-67-2.pdf>

منبع تدوین کننده این لیست روشن نیست. مانند منابع دیگر از ۴۶۷۲ زندانی اعدام شده نام می برد.

پیوست ۲

مرتکبین قتل عام ۱۳۶۷

رهبران سیاسی

آیت الله روح الله خمینی

آیت الله خمینی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، شخصاً فتوای کشتار زندانیان را در سال ۱۳۶۷ صادر کرد. وی یک سال بعد از این حادثه (۱۳۶۸) در گذشت.

آیت الله سید علی خامنه ای

آیت الله خامنه ای رئیس جمهور ایران در سال ۱۳۶۷ بود. در دی ۱۳۶۷، خامنه ای کشتارها را علناً توجیح کرد. او گفت: «ما در جمهوری اسلامی مجازات اعدام را داریم برای کسانی که مستحق اعدامند... این آدمی که توی زندان، از داخل زندان با حرکات منافقین که حمله مسلحانه کردند به داخل مرزهای جمهوری اسلامی ... ارتباط دارد، او را به نظر شما باید برایش نقل و نبات ببرند؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه مشخص شده، باید چه کارش کرد؟ او محکوم به اعدام است و اعدامش هم می کنیم. با این مسئله شوخی که نمی کنیم.» خامنه ای در سال ۱۳۶۸ رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران شد.

میرحسین موسوی

موسوی در سال ۱۳۶۷ نخست وزیر بود. در باره نقش او در کشتار سال ۱۳۶۷ معلوماتی در دست نیست. در حال حاضر، وی عضو شورای تشخیص مصلحت نظام است. وی همچنان یکی از نامزدان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ بود.

اکبر هاشمی رفسنجانی

در سال ۱۳۶۷، هاشمی رفسنجانی سخنگوی پارلمان و فرمانده عمومی ارتش بود. در پاسخ به یک سؤال درباره کشتار زندانیان در سال ۱۳۶۷ وی گفت که در چند ماه گذشته کمتر از ۱۰۰۰ زندانی اعدام شده اند. اکنون وی رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام و معاون سخنگوی شورای نخبگان می باشد.

محمد محمدی ری شهری

ری شهری وزیر اطلاعات در سال ۱۳۶۷ بود. در حال حاضر نماینده رهبر در امور حج می باشد. وی همچنان در مقام قاضی در دادگاه انقلاب و دادگاه ویژه روحانیت انجام وظیفه نموده است.

قوه قضائیه

آیت الله سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

اردبیلی رئیس قضاات و مسئول شورای قضایی در سال ۱۳۶۷ بود. در آن زمان، اردبیلی در یک سخنرانی گفت: "قوه قضائیه در فشار بسیار سخت است ... که چرا اینها اعدام نمی‌شوند. باید از دم اعدام شوند. دیگر از آوردن و بردن پرونده محکومین خبری نخواهد شد." اردبیلی اکنون یکی از قضاات در جمهوری اسلامی می باشد.

اسدالله لاجوردی

اسدالله لاجوردی مشهور به «قصاب اوین» در سال ۱۳۶۷ دادستان دادگاه انقلاب تهران بود. با ختم اعدامها او به وظیفه قبلی خود، یعنی ریاست زندان اوین برگشت. لاجوردی در شهریور سال ۱۳۷۷ ترور شد.

محمد اسماعیل شوشتری

شوشتری رئیس سازمان زندانها در سال ۱۳۶۷ بود و در کمیسیون مرگ تهران شرکت می جست. شوشتری از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۴ در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی وزیر اطلاعات بود.

اعضای کمیسیون مرگ

حسینعلی (جعفر) نیری

نیری رئیس دادگاه انقلاب تهران در سال ۱۳۶۷ بود. از نیری به عنوان رئیس کمیسیون مرگ نام برده می شود و او ریاست کمیسیون مرگ را در تهران به عهده داشت. در حال حاضر نیری معاون رئیس قضاات دادگاه عالی می باشد.

مرتضی اشراقی

اشراقی دادستان تهران در سال ۱۳۶۷ بود و در فتوای خمینی از وی به عنوان عضو کمیسیون مرگ نام برده می شود. اکنون وی قاضی دادگاه عالی می باشد.

مصطفی پور محمدی

پورمحمدی در سال ۱۳۶۷ معاون وزیر اطلاعات بود. او نمایندگی وزارت اطلاعات را در کمیسیون مرگ به عهده داشت. محمدی در مقام مشاور امنیتی ملی رهبر انجام وظیفه کرده است.

علی مبشری

علی مبشری در سال ۱۳۶۷ قاضی زندان اوین بود و در غیاب نیری مسئولیت قضاء را در کمیسیون مرگ تهران به عهده داشت. وی در مقام رئیس دادگاه انقلاب تهران انجام وظیفه نموده است.

ابراهیم رئیسی

ابراهیم رئیسی معاون دادستان تهران در سال ۱۳۶۷ بود و در غیاب اشراقی به عنوان عضو در کمیسیون مرگ تهران حضور می یافت. وی مسئولیت رئیس هیئت بازرسان دولت را به عهده گرفته است.

مسئولین زندان

سید حسین مرتضوی

مرتضوی به عنوان رئیس زندان اوین در کمیسیون مرگ حضور و نقش خیلی مهمی در انتخاب زندانیان برای اعدام داشت. مرتضوی اکنون نقش مهمی در قوه قضاییه ایران دارد.

محمد مغیثه ای (ناصریان)

ناصریان مسئول زندان گوهردشت در سال ۱۳۶۷ بود و در کار کمیسیون مرگ گوهردشت شرکت می جست. وی نقش خیلی تعیین کننده در انتخاب زندانیان اعدام شده در آن زندان داشت.

داود لشکری

داود لشکری در سال ۱۳۶۷ معاون امنیتی و بازجوی زندان گوهردشت بود. او در کمیسیون مرگ گوهردشت حضور داشت.

سید حسین حسین زاده

حسین زاده زندانبان اوین و شخص دست راست مرتضوی در سال ۱۳۶۷ بود، و در انتخاب و فراخواندن زندانیان به نزد کمیسیون مرگ نقش داشت.

مجتبی حلوایی عسگر

حلوایی مسئول امنیتی زندان اوین در سال ۱۳۶۷ بود. مطابق شهادت گواهان، حلوایی مسئول بازجویی های اولیه زندانیان قبل از حضور در نزد کمیسیون مرگ در اوین بود. گفته می شود که حلوایی منظمآ زندانیان را بازجویی و شکنجه می کرد.

سرامی

سرامی مسئول زندان خوزستان در سال ۱۳۶۷ بود. سرامی در کمیسیون مرگ خوزستان حضور داشت و نقش مهمی در انتخاب زندانیان اعدام شده آن استان داشت.

مهدی زاده

مهدی زاده یکی از مقامات قضایی دادگاه انقلاب و زندان فجر اهواز بود. گفته می شود که مهدی زاده زندانیان را بازجویی و شکنجه می کرد و به عنوان مشاور در کمیسیون مرگ در آن استان حضور می یافت.

شفیعی

شفیعی یک افسر عالیرتبه در زندان اهواز در سال ۱۳۶۷ بود و در کمیسیون مرگ اهواز شرکت می کرد.

قرائتی

قرائتی مسئول زندان دزفول در سال ۱۹۸۸ بود.

علیرضا آوایی

آوایی بازجو و شکنجه گر زندان یونسکو در دزفول بود و در کمیسیون مرگ دزفول شرکت می جست.

عبداللهی

عبداللهی رئیس زندان رشت و عضو کمیسیون مرگ رشت در سال ۱۳۶۷ بود.

ملکی

ملکی رئیس زندان همدان در سال ۱۹۸۸ بود. مطابق شهادت بازماندگان، ملکی بازجویی های ابتدایی را قبل از آن که زندانی به نزد کمیسیون مرگ فرستاده شود انجام می داد.

حجت الاسلام اسلامی

اسلامی دادستان دادگاه انقلاب در سال ۱۳۶۷ بود و در کار کمیسیون مرگ شیراز در زندان عادل آباد شرکت می‌جست.

مصیبی

حجت الاسلام مصیبی قاضی دادگاه ویژه روحانیت شیراز در سال ۱۳۶۷ بود و در کمیسیون مرگ شیراز در زندان عادل آباد شرکت می‌کرد.

پیوست ۳

فتوایی که توسط آیت الله خمینی در تیرماه ۱۳۶۷ صادر گردید

بسم بر ارحم الراحمین

در آنجا که منافقین خائن بیخوبه به اسم معتقد بوند و بر چه میگویند لفظ صید و فاق آنهاست و بر چه که آن
 در بسم در تاج پدید آید آنرا در تعبیر به صاحب بندگان آن و جنگها را که میکند آنرا در شوالی و غیره چون که
 با او ریا و خدایت عراق و غیره کسی تا آن بر او صلوات علیه است مسلمانان و با تعبیر به ربا و تا آن با
 انگار جان و صفات نامورند تا آن که در بسم را بگیرند و همه بر سر می آید آن که در در نهانی
 سر بر کشد بر روضه خدای با فدا کردن میکند صاحب و بکنم به اهدام میباشند و تغییر موضوع از
 ندان با دامن اکثریت آید و همه بر اسم نیز می آید و جانب شرع و نهانند از قدرت طهارت میباشند
 بگر چه حیات در جمیع است و در این طهر در زندانها بر آن همان که در اکثریت آید آن قاضی شرع
 در استان بقیع و یاد داد یار و نهانند و در آن طهارت معنی در تاج میباشند و در بر ما این
 سال از نیشی است و تا طاعت اسم در برابر دشمنان خدا از هر چه تردید ناپذیر تمام است
 است و بر او بلیغ چشم و کینه بگذرد خدا نسبت به دشمنان اسم رضایت خداوند استال را
 آید آن که تغییر موضوع به همه آنست و بر سر دست و تدبیر کند و سعی کند به اشتاد
 مع انگار و باشند و تدبیر در سایر قضای اسم بگذرد تا در کفر حق خون پاک و طهر

شود و همیشه در اسم را بر سر

پیوست ۴

پاسخهای خمینی به سؤالهای آیت الله موسوی اردبیلی (۶ مرداد ۱۳۶۷)

سرتالی

پدر بزرگوار حضرت امام سید علی بن ابی طالب علیه السلام
دانشمند که خلق در سران مخرج کردند

- ۱- آیا این حکم بر روی است یا نه که در زمان فرود آمدن که شده اند که حکم با حکم شده اند و لا تفرق موضع ندارد اند
- ۲- در حکم حکم در مورد آنها بوده است یا نه که شده اند که حکم با حکم اند
- ۳- آیا منافقین که قبلاً حکم بر آن کرده اند که روزی روزی در زمان تمام کشیده اند و لا تفرق موضع منافقین باشد
- ۴- در حکم با حکم بر موضع منافقین آیا برنده در وقت فتنه که در وقت فتنه که دادند و تابع کردند

نیستند باید بر آن زمان در سال که با فرود می آید آنستند هرگز

فرزند شاه

سرتالی

در تمام موارد فوق هرگز در هر دو
 اگر برزخ منافق باشد حکم با حکم است
 بر روی حکم با حکم با حکم با حکم
 در حکم با حکم با حکم با حکم با حکم
 در حکم با حکم با حکم با حکم با حکم
 جان سرور و نظیر است



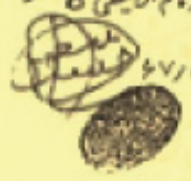
پیوست ۵

نامه اول آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی (۹ مرداد ۱۳۶۷)

سوره ابرهه
مضرب برک آیه است العظمی امام حسین مظلوم العالی

این از سلام و حکمت برضی میرسد. راجع به سوره ابره حضرت ^{صلی} من بر اعدای من دوستی بود در راه اعدا
اعدام باز داشتند که گمان عادت ابراهیمت و حامد بپیرامست و ظاهر ابراهیمت عادت و اعدای هم بود در میان اعدای
اولاد شرافت فعلی جل برکتی تویی و انتقامی میبرد. و ثانیاً همواره آن بسیاری را که فرقی نداشتند و انقضای
ناراحتی و اعدا میکنند و آن چه آمده میزند. و ثالثاً بسیاری از آنان سر موضع نیستند و بعضی از مشرکین تند
با آنان معامله سر موضع میکنند. و در اینجا در شرافت فعلی که باقی رگ و حلات ابره صدام و منافقین با او دنیا و آخرت
نموده گرفتاریم و بسیاری از رسانی که در سینه از ما دفاع میکنند صلاح نظام و حضرتت است حیت که یک دفعه تبلیغات
علیه ما شروع شود. و خامساً افرادی که برسیده دادگاهها با موازین در سابق محکوم بکفر از اعدای شما
اعدام کردند و آن بدون مقدمه و در نهایت تازه این به اعدای همه موازین قضایه و اطلاق قضایه است
و مکتب العبر ضرب ندارد. و سادسماً مستورین قضایه داده است و اطلاقت دارد سطح مقدم سردی نیستند
و اشتباه است و تا شرافت بسیار و فراوان است و با حکم ابره حضرتت که با گناهان باکم گناهان هم اعدای هم
عدا مورثه اقبال هم منتظر است. و سابعاً با اعدای از کشتهها و خونها همه ای گرفته ایم جز اینکه تبلیغات را
علیه خود زیاد کرده ایم و جازبه منافقین و ضد انقلاب را جبر کرده ایم بجا است که با ابره و عطفیت بر خود نرود
که قطعا برای بسیاری جازبه خواهد داشت. و ثانیاً اگر فرضاً بر دستور خودتان اصرار دارید اعدا دستور دهید
ملوک اتفاق نظر تاهن و دادستان و مشور اهل کسب شده اند که کثرت و زمان هم هستند و شوند مخصوصاً زمان که در
دو بلا فوه اعدا چند خط هر از طرف چند روز هم نفس العبر ضرب ندارد و هم خانی از خط که باید بود
و بعضی از قضایه میشن بسیار ناراحت بودند و بجا است این حدیث شریف بر وجه واقع شود:

« قال رسول الله من ادركوا الحمد و عن المسلمين ما استطعم فان كان لم يخرج فمكوا بسيله فان الامام ان يخطي في المعصية
غير من ان يخطي في العقوبة. » و در سلام علیه و ادام الله تعالیکم عازی الحجه ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ هـ



پیوست ۶

نامه دوم آیت الله منتظری خطاب به آیت الله خمینی (۱۳ مرداد ۱۳۶۷)

بسم الله الرحمن الرحيم
مفسر مبارک آیه الله العظمی امام خمین مطهر العالی

پس از سلام و تحیت پیر و نام مورثه ۶۷/۵/۹ مارا رفع سئوالت شرعی از خود عرض فرمایند:

سه روز قبل قاضی شرعی یکی از پنهانهای کوه کرم رود اعتمادی می باشد با ناراضی از نحوه اجراء فرمان اخیر حضرتعالی قم آمده بود و میگفت: سئوال اخلاقیات یا دادستان - تردید از من است - از یکی از زندانیان برای تخفیف اینکه سر موضع است یا نه پرسید: تو قاضی ساز یا منافقین را محکوم کنی - گفت: آری - پرسید: قاضی صاحب کنی - گفت: آری - پرسید: قاضی برای چند با عراق بجهت بروی - گفت: آری - پرسید: قاضی اوی بین بروی - گفت: اگر همه مردم قاضی بروی بروند و انگلی از هزار تا هزار سالان بناید تا این حد منتظر داد است - گفت: معلوم میشود که هنوز سر موضعی و با او معامله سر موضع انجام داد - و این قاضی شرعی میگفت: من هر چه اصرار کردم پس علاوه اتفاق آراء با نردنه اکثریت پذیرفته شد و نفس را می راهی سئوال اخلاقیات دارد و دیگران عملاً تحت تأثیر می باشند - حضرتعالی ملاحظه فرمایند چه که تا ما و دیدی سئوال اجراء فرمان مهم حضرتعالی که بدو با هزاران نفر مربوط است می باشند و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



پیوست ۷

نامه سوم آیت الله منتظری خطاب به آقایان نیری، اشراقی، رئیسی و پورمحمدی

(۲۴ مرداد ۱۳۶۷)

شماره

- ۱- این پیش از همه استوار است یعنی همه به هم رسیده ایم و در زندان و در خارج زندان - فرزندان آنان که با ما
 رسانند - اگر بنا بر این مجموعه باشد من بیشتر باید و بنای کنیم و از آن مصلحت اسلام و انقلاب و کشور
 و حیثیت ولایت فقیه و حکومت اسلام را در نظر بگیریم هر قصاص و استبداد آن و تاریخ را در نظر بگیریم.
- ۲- این گونه مثل تمام بدون محاله آن هم نسبت بر بنیاد و استوار است و در از دست بیخ آنها است و بنا بر آن حکومت
 و آنان را بیشتر مبارزه و مسلمانان که در حق میکنند مبارزه با فکر و ایده از طرفین گشتن غلط است
- ۳- روش پیغمبر را با دشمنان خود در دفع مکه و جنگ هوازن به پیغمبر به چه گفته بوده است پیغمبر با فتنه و
 بر ضد کرده و از خدا تعالی رفته و عالمین گرفت و دشمنان را با هم جمع را از این شرکت آنان و
- ۴- بسیار از افراد سر موضع در اختیار باز خود و زندانها آنها آنان را سر موضع گشتن و الا آن بر اعطاف بودند
- ۵- محروم شده اگر آنان را آزاد کنیم بمنافقتی ممکن میشود موجب صدق عنوان مجرب و باغی بر آنان میشود
 امیرالمؤمنین نسبت با بنی بلم هم قصاص و جزای است انجام نداد با اینکه خود را در داد و تقاضا است
- ۶- مجزه افتاد فرود آمد عنوان مجرب و باغی نمی گزید و در داد سران موجب حکم با بر داد سبها تا میشود
- ۷- قصاص است حکم باید و جزای است و مخالف از العاصات باشد (لا یقین بالعاقبی وهو غضبان)
 الان با تعارف و تحریکات جدا چشمه علی مانا نام است با از جنایت منافقتی در غلب ناراضیم
 بجان السرا و زندانیان بر حق افتاد ایم و انگلی اعدام آنان بدون فضا لیت جدید زیر سوال بودن
 همه قصاص و همه قصاص و تقاضا است کسی را که بکشته از اعدام محکوم کرده اند به چه لاک اعلام میکنند
- ۸- منقش از همه بعد جمعیست حضرت امام و عهد ولایت فقیه می باشیم و نمی دانم بر وضع را به و کجای با آن
 رسانند این همه مادر خود کشتا حتما طور در شمار و سوال کردیم چه غلط بود ؟
- ۹- من خندین لغز از قصاصه حاصل و قدرین را دیدیم که ناراحت بود در از نحوه اجراء سکایت داشته
 و منتقدند سرد روی میورد و کمزور می شود و زیاد می رانند که هر یک میگردند که جهت حکم اعدام اجراء میشود
- ۱۰- در فاشه مجادین خود آنها می هستند که هیچ فکر و برداشت که منطق است و منطق غلط را باید با منطق
 صحیح جواب داد با گشتن هر یک میورد بلکه ترویج می شود انتم تونز بهید ح - ۲ -

پیوست ۸

تقویم امیر اطمینانی در زندان (که توسط شاهد به مرکز اسناد حقوق بشر ارائه شده)

مرداد ۱۳۶۷ ذیحجه ۱۴۰۸ July 1988	
شنبه	23 ۸ ۱
یکشنبه	24 ۹ ۲
دوشنبه	25 ۱۰ ۳
سه شنبه	26 ۱۱ ۴
چهارشنبه	27 ۱۲ ۵
پنجشنبه	28 ۱۳ ۶
جمعه	29 ۱۴ ۷
شنبه	30 ۱۵ ۸
یکشنبه	31 ۱۶ ۹
دوشنبه	۱۷ ۱۰

مرداد ۱۳۶۷ ذیحجه ۱۴۰۸ August 1988	
جمعه	12 ۲۸ ۲۱
شنبه	13 ۲۹ ۲۲
یکشنبه	14 ۳۰ ۲۳
دوشنبه	15 ۱ ۲۴
سه شنبه	16 ۲ ۲۵
چهارشنبه	17 ۳ ۲۶
پنجشنبه	18 ۴ ۲۷
جمعه	19 ۵ ۲۸
شنبه	20 ۶ ۲۹
یکشنبه	21 ۷ ۳۰

شهریور ۱۳۶۷ محرم ۱۴۰۹ September 1988	
جمعه	2 ۲۰ ۱۱
شنبه	3 ۲۱ ۱۲
یکشنبه	4 ۲۲ ۱۳
دوشنبه	5 ۲۳ ۱۴
سه شنبه	6 ۲۴ ۱۵
چهارشنبه	7 ۲۵ ۱۶
پنجشنبه	8 ۲۶ ۱۷
جمعه	9 ۲۷ ۱۸
شنبه	10 ۲۸ ۱۹
یکشنبه	11 ۲۹ ۲۰

مهر ۱۳۶۷ صفر ۱۴۰۹ September 1988	
جمعه	23 ۱۱ ۱
شنبه	24 ۱۲ ۲
یکشنبه	25 ۱۳ ۳
دوشنبه	26 ۱۴ ۴
سه شنبه	27 ۱۵ ۵
چهارشنبه	28 ۱۶ ۶
پنجشنبه	29 ۱۷ ۷
جمعه	30 ۱۸ ۸
شنبه	۱ ۱۹ ۹
یکشنبه	2 ۲۰ ۱۰

تقویم امیر اطمینی که در زندان علامت گذاری شده بود

اطمینی از بازماندگان زندان گوهردشت می باشد. هنگامی که اطمینی در طول تابستان ۱۳۶۷ در زندان به سر می برد، هر گاه متوجه حمل اجساد در کامیونهای زندان می شد یک علامت روی این تقویم اضافه می کرد.

اطمینی یک مربع را برای هر کامیونی که می دید علامت می زد. برای مثال، در ۹ مرداد او یک مربع را علامت زد زیرا کامیونی را مشاهده کرد. در ۱۲ مرداد، او دو مربع را علامت زد که نشان دهنده این بود که دو کامیون را دیده بود.

بعد از آزادی وی از زندان، او شماره های «۱» و «۲» را به تقویم اضافه نمود.

تقویم اطمینی نشان می دهد که در اواخر مرداد اعدامها متوقف گردیدند. در ۵ شهریور، اولین گروه زندانیان به کمیسیون مرگ احضار گردیدند.

اطمینی به خاطر دارد که در ۱۹

مهر و ۹ آبان مقامات زندان به بازماندگان اجازه دیدار با بستگان خود را دادند. این ملاقاتها در همان محوطه ای که اعدامها در آن اجرا گردیده بودند انجام گرفت.

اطمینی بعد از احضار به کمیسیون مرگ جان سالم به در برده و با فامیل خود در ۱۹ مهرماه ملاقات داشت. وی در زمستان ۱۳۶۷ آزاد شد.

پیوست ۹

طرح زندان گوهردشت توسط امیر اطمینی (همراه با تصویر هوایی زندان گوهردشت
که از سایت گوگل ارت در مردادماه ۱۳۸۸ گرفته شده)

گزارشهای آینده مرکز اسناد حقوق بشر ایران به مستندسازی موارد زیر می پردازند:

- شهادتنامه چهار فعال اینترنت و وبلاگنویس که توسط جمهوری اسلامی دستگیر، بازداشت و شکنجه گردیدند
- شهادتنامه بازماندگان قتل عام سال ۱۳۶۷
- نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی ایران بیش از انتخابات رئیس جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸



گورستان خاوران، واقع در جنوب شرق تهران، آرامگاه هزاران زندانیان سیاسی که در طول تابستان ۱۳۶۷ اعدام گردیدند می باشد. هویت بسیاری از این مدفونین نامشخص مانده است. از سال ۶۷، دولت جمهوری اسلامی مراسم یادبود که در خاوران اجرا می شود را در هم ریخته و به طور سازماندهی عزاداران و بستگان قربانیان را بازداشت کرده و هدف قرار داده است. در زمستان ۱۳۸۷، مقامات دولتی چند بخش خاوران را با بلدوزر صاف نموده و روی قبرهای نامشخص درخت کاشتند.